



کردی - و بسیاری از لهجه‌های محلی ملحوظ در آنها را می‌طلبید. برآستی طرحی فراملیتی بود که امتی را می‌بایست در بر گیرد. چنین کار سترگی در کنار خویش احیاء تراث فراوانی را هم یدک می‌کشید، صرف‌نظر از ذکر دامنه‌های وسیع و لازم این کار که از حد این مقدمه بیرون است شروع در جمع‌آوری و بازبینی «ادبیات منظوم» از آغاز ظهور امامت و ولایت علوی علیه‌السلام از گویندگان فرقه‌ی ناجیه‌ی اثنی عشریه خود طرح بزرگ دیگری بود که می‌بایست بعنوان یکی از پایه‌های اساسی کار قرار گیرد. در این راستا مرآتی عاشورائی که منحصرأ به ذکر و یاد و شرح و تصویر قیام [صفحه ۱۶] حسینی علیه‌السلام پرداخته است یکی از شاخه‌های گرانبار این رشته محسوب می‌شد که به علت وسعت و تنوع و غنای ادبی به تنهایی خود طرح بزرگ دیگری بود که اندیشه‌ها را مشغول می‌داشت. تا اینکه در این گستره‌ی اعجاب‌انگیز «ادبیات شیعی» آغاز کار را به فال نیک گرفتیم و به عنوان دستمایه‌های اولیه‌ی آن طرح، حرکتی را آغاز کردیم. با همت و تبحر استاد بزرگوار جناب ذبیح الله صاحبکار «سهی» که هم از دانشوران این مرز و بوم است و هم از سخنوران این خطه‌ی ادب‌خیز در جمع اساتید گروه ادبیات می‌باشد قرعه‌ی فال را به نام ایشان زدند و گویا باطن مقدس حسینی علیه صلوات الله این خدمت و آغاز این حرکت الهی را به ایشان محول فرموده بود که توفیق انجام آن را یافتند. آنچه در پیش روی شماست نتیجه‌ی تلاش جناب ایشان است که با سپاس فراوان از زحمات استاد و نیز سرکار خانم آمنه‌ی فخر احمد که در تنظیم و آماده‌سازی این اثر تلاش فراوان نمودند، تقدیمی دوستداران دین و ادب می‌گردد. و امید آنکه به الطاف و عنایات حضرت امام بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه مؤسسه توان انجام طرح بزرگ خویش را بیابد.

انشاءالله

مؤسسه پژوهش و مطالعات عاشورا

تابستان ۱۳۷۹

[ صفحه ۱۷ ]

مقدمه مؤلف

در روز دهم محرم سال ۶۱ هجری، حادثه‌ای در جهان اسلام روی داد که در اندک زمانی شعاع آن نه تنها بر سرزمین‌های اسلامی بلکه بر تمام اقطار جهان تابید و افکار و اذهان جهانیان را به سوی خود جلب کرد و نام کربلا را بر سر زبانها افکند. امروز تا نهضت خونین کربلا و عظمت و قداست این حرکت شجاعانه به عنوان یکی از متعالی‌ترین جلوه‌های روح انسانی و ظلم ستیزی به گوش همه‌ی مردم عالم آشناست. گر چه قهرمانان این قیام مقدس تعدادی اندک بودند لیکن به زودی بزرگترین حوادث تاریخی را تحت الشعاع عظمت قیام خود قرار دادند و نبردی که در يك بامداد شروع و در نیمه‌ی همان روز پایان یافت بزرگترین جنگ‌های تاریخ را از خاطرها محو کرد. فرزندان شجاع و جوانمرد رسول خدا صلی الله علیه و آله، سید جوانان اهل بهشت و پرورده‌ی دامن وحی و نبوت، حضرت

حسین بن علی علیه السلام، به همراه گروهی قلیل از مردان فداکار در سرزمین گرم کربلا حماسه‌ای سرود که تا ابد در گوش انسانها طنین افکن خواهد بود. او در روزگاری قیام دلیرانه‌ی خود را آغاز کرد که فساد امویها به سرعت موارث نبوت و آثار اسلام جوان را از میان می‌برد و بازگشت به سوی جاهلیت به وسیله‌ی این دودمان، کاملاً آشکارا و آثار آن چشمگیر بود. خلافت اسلامی که اساس عدالت و تقوی بود، عملاً به سلطنتی خودکامه و استبدادی بر اساس بهره‌کشی و ظلم و تزویر تبدیل می‌شد. سراسر دوران حاکمیت معاویه پر بود از بیدادگریهای عمال وی در قلمرو اسلام و قتل عام بندگان صالح خدا به دست گماشتگان بی‌رحم او و فتنه‌هایی که در جهان اسلام [صفحه ۱۸] به وجود آمد. از آن جمله است جنگ با فرزند راستین اسلام، علی علیه السلام و کشتن فرزند معصوم پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه، امام حسن مجتبی علیه السلام و... معاویه می‌کوشید که صورت ظاهر خلافت را حفظ کند و به هر وسیله‌ی ممکن حکومت خود را مشروع جلوه دهد، لیکن فرزند ناپاک او یزید پس از رسیدن به خلافت، مخالفت خود را با اسلام آشکار کرده به کفر خود اقرار می‌کرد و لب به انکار وحی و نبوت می‌گشود. [۱] یزید تمام مبانی اعتقادی و اخلاقی را به تمسخر می‌گرفت و همواره سرگرم شرابخواری و لذت‌جویی بود. [۲] فرزندان شجاع و فداکار مکتب ولایت تردید نداشتند که در چنین شرایطی تنها با خون پاک خود می‌توانند این مسیر انحرافی را سد کنند. قهرمانان قیام عاشورا به خوبی دریافته بودند که خون گرمشان هرگز از جوش نخواهد افتاد و آیین ظلم‌ستیزی را تا جاودان زنده نگه خواهد داشت و فریاد عدالتخواهانه‌شان به گوش مردم جهان خواهد رسید و مهر رسوایی بر پیشانی غاصبان اهریمن صفت خلافت اسلامی خواهد زد، خونی که از هر سلاحی برنده‌تر است. سالار شهیدان و یاران جوانمرد او باید یکی از دو راه را انتخاب می‌کردند: ۱. دست روی نهادن و تسلیم در برابر قدرتی اهریمنی و بار ذلت و نکبت را بر دوش کشیدن و چند روز زندگی را بی‌خطر زیستن. ۲. چشم از حیات مستعار پوشیدن و به سوی مرگی سرخ و افتخارآمیز شتافتن و در راه حفظ کیان اسلام و معیارهای انسانی و نجات سیره‌ی اهل بیت علیه السلام از سر هستی [صفحه ۱۹] برخاستن. [۳] پیداست که تربیت‌یافتگان مکتب بزرگواری و جوانمردی، راه دوم را بر می‌گزینند و دامن پاک مردان حق هرگز غبار ذلت را نمی‌پذیرد. این شیفتگان عشق و آزادی باید سرزمین کربلا را قبله‌ی دل‌های خداجویان عالم سازند و قیام خود را به صورت مکتبی انقلابی و زنده، ابدیت بخشند و بیم مرگ را از دل‌های وحشتزده‌ی مسلمانان بردارند و موجبات قیام‌های همیشگی علیه بیدادگران را برانگیزند. نهضت‌آفرینان کربلا روزی قیام خود را آغاز کردند که تأثیر آینده‌ی آن هنوز بر همگان روشن نبود و کمتر کسی می‌اندیشید که شیشه‌ی عمر ننگین جنایتکاران را در گرو این حرکت شجاعانه است. تنها رهبر قیام و یاران ایثارگر او بودند که آینده‌ی جنبش خود را در آینده‌ی ضمیر روشن خود به خوبی می‌دیدند. ما این حقیقت را در سخنان کاروان سالار شهیدان کربلا می‌بینیم. [۴]. امروز در سرتاسر جهان کدام انسان حق‌طلبی را سراغ داریم که با شنیدن نام حسین علیه السلام و یاران بزرگوارش حالت احترام به خود نگیرد و آن همه عظمت را نستاید؟ کدام جوانمرد را سراغ داریم که این خورشید نورافشان خانه‌ی دلش را روشن نکرده باشد و با یاد چنین قیام مقدسی اشک شوق نیارد و بر چنین اسطوره‌های بزرگی و شجاعت درود نفرستد؟ هفتاد و دو تن قربانیان این صحنه‌ی خونین از میان دریای خون گذشتند تا بار سنگین امانت الهی را به منزل رسانند. سپاه دشمن سر تا سر بیابان را فرا گرفته و از همه‌ی امکانات برخوردار است. از سوی دیگر تعدادی بسیار اندک، همانند دژی فولادین رو در روی دشمن ایستاده و

در پیروزی خود تردید ندارد. این نفوس مطمئن، [۵] هدف خود را در يك [ صفحه ۲۰ ] قدمی خود احساس می‌کنند و در نتیجه از هیچ پیشامدی بیم ندارند. آنان یاری فرزند امیر مؤمنان و امام معصوم خویش را بزرگترین افتخار ابدی خود می‌دانند. اگر چه در این راه بدنهایی پاک در زیر سم اسب دشمن نرم شده و سرهای مقدسشان بر نیزه‌ها جای گیرد و خانواده‌شان اسیر و کودکانشان یتیم گردند. یزید، خلیفه‌ی شرابخوار اموی چنین می‌اندیشید که کارها بر وفق مراد او انجام شده و بزرگترین مانع را از سر راه سلطنت خویش برداشته است و از این پس می‌تواند به راحتی به همه‌ی آمال ناپاک خود دست یابد و سلطه‌ی جهنمی او از هیچ سو تهدید نخواهد شد. او تصور می‌کرد که چراغ آل هاشم را خاموش کرده و تنها وارث انبیا از آدم تا خادم را از میان برداشته و همه‌ی موجبات رجعت به سوی جاهلیت و نظام برده‌داری و بهره‌کشی را فراهم آورده است. او به یاد بت‌پرستان و مشرکان بدر می‌افتاد و افسوس می‌خورد که کاش می‌بودند و سر فرزند معصوم و فداکار رسول خدا را در نزد او می‌دیدند و می‌گفتند: یزید دست مریزاد. او مستانه فریاد می‌زد که من انتقام شکست بدر را از پیامبر گرفتم. [۶] جگر پاره‌ی دلیر او را با همه‌ی خاندان و یاران جوانمردش قتل عام کردم و پرده‌نشینان حریمش را به اسارت گرفتم. یزید نمی‌توانست دست انتقام را در آستین مشیت الهی ببیند و عقوبت سریع این فاجعه را باور کند. این ویژگی و خاصیت همه‌ی بیدادگران و ستم پیشگان است. حق همواره در مسیر خود جریان دارد و رنگ ظلمت و نابودی هرگز از چهره‌ی باطل زدوده نخواهد شد. او هرگز نابودی و رسوایی سریع دودمان خویش را باور نداشت [ صفحه ۲۱ ] و تصور نمی‌کرد که نمایش بی‌نظیر خونین کفنان دشت سوزان طف به زودی دل‌های جهانیان را تسخیر و اندیشه‌ها و احساسات را بیدار و در جهت احیای مکتب عاشورا به حرکت خواهد آورد. اکنون چهارده قرن از حادثه‌ی عاشورا گذشته است و در تمام قرون و اعصار، نام حضرت حسین علیه‌السلام و یاران بزرگوارش حیات‌بخش دل‌های افسرده و رونق‌افزای محافل حق‌طلبان جهان است. ما امروز در قرن استعمار جهانی به‌سر می‌بریم. قرن قدرت سالاری و بهره‌کشی، قرن بی‌رحمی و فساد همه‌جانبه از سوی قدرتهای شیطانی و دشمنی با اسلام و مسلمانان. اگر بخواهیم در چنین روزگاری سنگر اعتقادی و حرمت و کرامت خود را حفظ کنیم باید قیام عاشورا و مکتب حسینی را سرمشق خود قرار دهیم. مسلمانان جهان نباید افتخارات تاریخی خود را در قدم دشمنان قسم خورده‌ی اسلام قربانی کنند. پیروان قرآن نباید با سرمایه و امکانات خود چرخه‌های قدرت اهریمنی دشمنان قرآن را به گردش درآورند. قیام عاشورا را که از افتخارات بزرگ اسلام و جامعه‌ی اسلامی و سند روشن حقانیت این آیین الهی است و هر چه زمان می‌گذرد بر قداست و عظمت آن افزوده می‌شود، قیام حق طلبانه‌ی مردانی است که با بدنهایی پاره پاره سر بر خاک سوزان کربلا نهادند و کرامت و شرافت انسانی را با خون خود نقشی جاودانه زدند. خاکی که بدنهایی آن دلیران را در آغوش گرفت قداست جاوید یافت [۷] و نام کربلا با اشکها و دل‌ها پیوندی ابدی خورد. دختران بزرگوار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌و آله و پروردگار دامن عصمت و تنها بازمانده‌ی کاروان کربلا، حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام به تفسیر و ترویج مکتب شهیدان نینوا همت گماشتند و در حالی که اسیر دشمن بودند رسالت تاریخی [ صفحه ۲۲ ] خود را به نحو شایسته انجام دادند و اجازه ندادند که سرمایه‌گذاری تبلیغاتی و قدرت دوزخی حاکم، روح نهضت را دزدیده و انگیزه و عظمت آن را لوٹ گردانیده و چهره‌ی زیبای قیام را مخدوش سازد. بانوان بزرگوار که در روز عاشورا بر فرزندان خود لباس رزم پوشیده و آنان را به پیشباز مرگ روانه کردند در حالی که خود نظاره‌گر شهادت جگرگوشگان خویش بودند، دین خود را به قیام حسینی

ادا کردند و در تمام مدت اسارت شجاعانه بار سنگین مصایب را تحمل کردند و از پیروزی و سربلندی سخن گفتند و اعصاب دشمن را درهم شکستند. در هیچ ملت و تاریخی چنین چهره‌های مقدسی را سراغ نداریم. کلمات و واژه‌ها از بیان آن همه عظمت ناتوان است. درود خدا و رسول و فرشته‌های الهی همواره نثارشان باد. [ صفحه ۲۳ ]

### شروع مرثیه‌ی عاشورایی

تاریخ آغاز سرایش شعر عاشورایی تقریباً روشن است و می‌توان روز شهادت حسین بن علی علیه‌السلام و یارانش را تاریخ شروع مرثیه‌ی عاشورایی نامید. زیرا چنانکه در متون تاریخی آمده است نخستین مرثیه‌سرایان، اهل بیت آن حضرت بوده‌اند و حتی در همان روز عاشورا هنگام آخرین وداع سالار شهیدان، ابیاتی از آن بزرگوار نقل شده است که خطاب به دخترش حضرت سکینه است و از جانسوزترین مرثی‌ها به شمار می‌رود: ۱. لا تحرقی قلبی بدمعک حسرتا مادام منی الروح فی جثمانی ۲. فاذا قتلت فانت اولی بالبکا یا خیرة النسوان ۳. سیطول بعدی یا سکینه فاعلمی منک البکاء اذا الحمام دهان [۸]. ۱. تا جان در بدن دارم دلم را از اشک حسرت خویش مسوزان؛ ۲. ای بهترین زنان، هنگامی که من کشته‌گردم تو برای گریستن بر من سزاوارترین هستی؛ ۳. به زودی بر مصیبت مرگ من گریه‌های طولانی در پیش داری. و از بانوی عقلیه و عالمه حضرت صدیقه‌ی صغری، زینب کبری، دختر امیرمؤمنان علیه‌السلام مرثیه‌هایی در شهادت برادر و یاران وفادار او نقل شده که از آن جمله است: ۱. علی الطف السلام و ساکنیه و روح الله فی تلك القباب ۲. مضاجع فتية عبدوا فناموا هجودا فی الغدافد و الروای ۳. و صیرت القبور لهم قصورا مناخا ذات الفنیة رحاب [۹]. [ صفحه ۲۴ ] ۱. درود بر ساکنان طف و بر روح خدا که در آن آرامگاهها آسوده‌اند. ۲. آرامگاه جوانمردان شب زنده‌داری که در دامن این دشت و تپه‌ها خدا را عبادت کردند. ۳. این آرامگاهها برای آنان کاخ‌های وسیع و جاویدان شده است. ام‌کلثوم دختر بزرگوار امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بانوی بزرگوار، زینب صغری نامیده می‌شد و کنیه‌ی او ام‌کلثوم است. ام‌کلثوم بسیار جلیل‌القدر و بلیغ‌اللسان و همسر عون بن جعفر و یا محمد بن جعفر است. او پس از بازگشت از شام به مدینه پس از چهار ماه و ده روز درگذشت و روان پاکش به ملاً اعلی پیوست. از مرثی‌ها اوست: ۱. قتلتم اخی ظلماً فویل لامکم ستجزون ناراً حرها یتوقد ۲. سفکتتم دماء حرم الله سفکها و حرمها القرآن ثم محمد ۱. وای بر مردان شما که برادرم را به ستم شهید کردند، به زودی آتشی برافروخته پاداشتان خواهد بود. ۲. خونهایی ریختید که خدا و قرآن و سپس محمد صلی‌الله‌علیه‌و آله ریختن آن را حرام کرده‌اند. سکینه دختر امام حسین علیه‌السلام سیده‌ی زنان عصر خود بود و در عقل و ادب و هوش و عفت بر همه‌ی زنان برتری داشت. خانه‌ی او جایگاه علم و ادب و فقه و حدیث بود. این بانوی بزرگ و عبدالله شیرخوار که در کربلا شهید شد هر دو فرزندان رباب همسر سالار شهیدان بودند. گویند نامش آمنه و لقبش سکینه بوده است. زمان تولد و وفات آن مخدره کاملاً روشن نیست. [ صفحه ۲۵ ] از مرثی‌ها اوست: ۱. لا تعذلیه فهم قاطع طرقه فعینه بدموع ذرف غدقه ۲. ان الحسین غداة الطف یرشقه ریب المنون فما ان یخطی الحدقه ۳. بکف شر عبادالله کلهم نسل البغایا و جیش المرق الفسقه ۴. یا امة السوء هاتوا ما احتجاجکم غدا و جلکم بالسيف قد صفقه [۱۰]. ۱. کسی را سرزنش مکن که راهش را گم کرده است زیرا از چشمانش اشک فراوان می‌بارد. ۲. در روز طف تیری به سوی امام حسین علیه‌السلام رها شد که خطا نمی‌کند و از حدقه‌ی چشم امام (سجاد) دور نمی‌شود. ۳. این کار به دست

کسانی انجام شد که بدترین مردم و حرامزاده و خارج از دین و فاسق بودند. ۴. ای بدترین امت، دلیلهایتان را در رستاخیز بیاورید. شما برهانی ندارید زیرا همه‌ی شما او را با شمشیرتان زدید. ام‌لقمانا و دختر عقیل بن ابی‌طالب است. هنگامی که بشیر خبر شهادت خونین کفنان کربلا را به مردم مدینه داد، زنان بنی‌هاشم از خانه‌ها بیرون آمدند و شیون آغاز کردند و ام‌لقمان چنین به نوحه و ندبه پرداخت: ۱. ماذا تقولون ان قال النبي لكم ماذا فعلتم و أنتم آخر الامم ۲. بعترتي و باهلي بعد مفتقدي منهم أسارا و منهم ضرجوا بدم ۳. ما كان هذا جزائي اذ نصحت لكمان تخلفوني بسوة في ذوي رحمي [۱۱]. [صفحه ۲۶] ۱. اگر پیامبر صلی‌الله علیه و آله از شما بپرسد که از آخرین امت، شما چه کردید، چه می‌گویید؟ ۲. و بعد از من با خانواده و دودمان من چگونه رفتار کردید؟ برخی از آنان اسیر شدند و بدن برخی به خون آغشته شد. ۳. سزای نصایحی که به شما کردم چنین نبود. نباید با وابستگان من چنین ظالمانه رفتار می‌کردند. ام‌البنینامش فاطمه بنت حزام بن خالد بن ربیع، برادر لبید شاعر معروف بود. وی از زنان فاضله و عالمه عابده و مادر حضرت قمر بنی‌هاشم و عبدالله و جعفر و عثمان بن علی است. این زن پارسا می‌گفت: فرزندانم و هر چه در زیر آسمانهاست فدای حسین علیه‌السلام باد. وی مراثی جانگدازی سروده، از آن جمله است: ۱. لا تدعوني و يك ام البنين تذكروني بليوث العرين ۲. كانت بنون لي ادعي بهم واليوم اصبحت و لا من بنين ۳. اربعة مثل نسور الربى قد واصلوا الموت بقطع الوتين ۱. مرا ام‌البنین بخوانید. زیرا به یاد شیران بیشه‌ی خود می‌افتم. ۲. روزی فرزندانم داشتم که مرا به نام آنان می‌خواندند ولی امروز ندارم. ۳. چهار فرزند چون شاهبازهای شکاری داشتم که مرگ آنان فرارسید و رگهای گردنشان را بریدند. و نیز [صفحه ۲۷] ۱. يا من رأي العباس كر علي جماهير النقد ۲. و راه من ابناء حيدر كل ليث ذي لبذ ۳. انبت ان ابني اصيب برأسه مقطوع يد ۴. ويلي علي شبلي اما ل برأسه ضرب العمدة ۵. لو كان سيفك في يدك لما دني منه أحمد [۱۲] ۱. چه کسی عباس را دید که به گروه پست حمله می‌کرد. ۲. در آن هنگام که فرزندان حیدر در کارزار چون شیران در پشت سر وی بودند. ۳. شنیدم در هنگامی که دستش قطع شده بود: فرقی مورد اصابت قرار گرفته است. ۴. وای بر من، آیا بر فرق شیر شجاع من عمود فرود آمد و سر او را کج کرد؟ ۵. (پسرم) اگر شمشیر در دستت بود، احادی جرأت نداشت به تو نزدیک گردد. علی بن الحسین علیه‌السلام آن بزرگوار ملقب به زین‌العابدین، سجاد، ذوالثفتان، خالص، زاهد و خاشع است. در حادثه‌ی کربلا بیست و سه سال از عمر مبارکش گذشته بود. زهد و عبادتش مشهور و معروف است. از مراثی آن حضرت است: ۱. فلا غرو من قتل الحسين فشيخة ابوه لعي كان خيرا و أكرما ۲. فلا تفرحوا يا هل كوفان بالذي أصاب حسينا كان ذلك اعظما ۳. قتيل بشط النهر روي فداؤه جزاء الذي ارداه نار جهنما [۱۳] ۱. در کشتن حسین علیه‌السلام جای شگفتی نیست. زیرا پدر بزرگوارش را که از او برتر بود نیز شهید [صفحه ۲۸] کردند. ۲. ای مردم کوفه، بر حادثه‌ای که بر حسین علیه‌السلام گذشت، شادی نکنید. زیرا شهادت پدرش از این بزرگتر بود. ۳. جانم فدای شهیدی که در ساحل رود به خاک افتاد و پاداش قاتل او دوزخ است. رباب بنت امرؤالقیس بن عدیابو همسر حضرت حسین علیه‌السلام و از افضل زنان بود و بعد از شهادت آن حضرت مدت یک سال زنده بود و در این مدت هرگز به زیر سقف نرفت و همواره گریست. بعد از حضرت حسین علیه‌السلام، اشراف از او خوستگاری کردند لکن وی نپذیرفت. سکینه بنت الحسین فرزند همین بانو است. اشعاری در رثای سالار شهیدان از او نقل شده که این ابیات از آن جمله است: ۱. ان الذي كان نوراً يستضاء به في كربلاء قتيل غير مدفون ۲. من لليتامي و من للسائلين و منيغني و ياوي

ایه کل مسکین [۱۴] ۱۰. همانا نوری که به همه جا پرتو می‌افکند در کربلا شهید شد و بی‌دفن بر زمین ماند. ۲. کسی که پناه یتیمان و نیازمندان بود و هر در مانده‌ای به او پناه می‌برد. غیر از اهل بیت، نخستین کسی که سالار شهیدان و یارانش را مرثیه گفته است، به نثر ناسخ التواریخ و امالی شیخ طوسی، مردی است به نام سلیمان قته از قبیله‌ی بنی‌سهم. او سه روز پس از واقعه‌ی عاشورا بر قبور خونین کفنان عرصه‌ی نینوا گذشت و اشعاری در [ صفحه ۲۹ ] مرثیه‌ی آنها سرود.

### مرثیه‌ی عاشورایی در دوران ائمه‌ی طاهرین

شهادت مظلومانه‌ی امام راستین مسلمانان و قهرمان افتخار آفرین اسلام و مردان نامدار و دلیری که در آن عرصه‌ی هولناک، میثاق خود را نسبت به پیامبر خویش به بذل جان و مال و اسرت اهل و عیان گرامی داشتند و همه‌ی هستی خود را بر سر پیمان خویش نهادند، خشم و انزجار ارادتمندان اهل بیت را بر ضد دشمنانشان برانگیخت و سراینندگان بزرگ را بر آن داشت تا در سروده‌های خود به رسواگری دشمنان خاندان نبوت بپردازند و مرثیه‌ی شهیدان کربلا را به عنوان یک هدف مقدس در مبارزه علیه بیدادگران قرار دهند و فریاد مظلومانه‌ی آل علی علیه‌السلام را به گوش جهانیان برسانند. امویها و دشمنان اهل بیت همواره از این سراینندگان بیم داشتند و آنان را به چشم خطرناکترین دشمنان خویش می‌نگریستند. در شعر این گویندگان که نمونه‌های آن را به توفیق الهی در این مجموعه خواهیم آورد هدف و روح قیام حسینی و ظلم‌ستیزی به خوبی آشکار است.

### اثر اجتماعی و فرهنگی شعر

شعر در قرن‌های نخست، یکی از مؤثرترین عوامل فرهنگی و سیاسی و اجتماعی به شمار می‌آمده و نقش رسانه‌های گروهی امروز را داشته است. شاعر در مبارزات سیاسی و اعتقادی، شعر را به جای سلاحی مؤثر به کار می‌گرفته است. [۱۵] او دشمن را [ صفحه ۳۰ ] مورد نکوهش قرار می‌داده و چون سخن منظوم دارای زیبایی و گیرایی است، مردم آنرا حفظ می‌کردند. شعر در مجامع و قبایل خوانده و نیز پیامها به وسیله‌ی آن رد و بدل می‌شد. شاعر در میان قبایل عرب مقام والایی داشت. قبیله و شیوخ قبیله‌ی خود را می‌ستود و دشمن را می‌نکوهید و تهدید می‌کرد و بدین وسیله اعصاب مخالفان را درهم می‌شکست. نمونه‌های فراوانی از اینگونه اشعار در ادبیات عرب باقی مانده است. تاریخ از صف‌آرایی شاعران جاهلیت با این سلاح در برابر قرآن مجید و حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله نیز سخن می‌گوید [۱۶]. شعر جاهلیت از لحاظ محتوا بسیار محدود و در حوزه‌ی هجو و ارجوزه و اسب و شمشیر و زن و شراب و تفاخر خلاصه می‌شد. لکن پس از ظهور اسلام و تعلیمات عالی‌یه‌ی قرآن تحولی بنیادی در آن بوجود آمد. اعتقاد، عرفان، اخلاق، جوانمردی، گذشت و ایثار در شعر راه یافت. عشق‌های مجازی که رکن اصلی شعر جاهلیت را تشکیل می‌داد جای خود را عشق ملکوتی و الهی سپرد. پس از این انقلاب ادبی، شاعر عهد اسلامی هرگز راضی نشد که به قتل و غارت و شراب و شمشیر و اسب افتخار کند. شاعر در پناه تربیت‌های اسلام هدفدار شد. شاعر اندیشمند و متعهد، ارزش والایی عدالت و زشتی ظلم را دریافت و هنر خویش را در یاری از حق و بیزاری از باطل به کار گرفت. حادثه‌ی خونین کربلا یکی از بزرگترین پدیده‌هایی بود که تکیه‌گاه فکری این دسته از شاعران شیعی قرار

گرفت. آنان هر خطر حتمي را پذيرفتند و به افشاگري ستم [ صفحه ۳۱ ] و ستمگران پرداختند و از حقانيت آل رسول صلي الله عليه و آله دفاع کردند و جان بر سر اين کار نهادند. اگر امروز مي بينم دختر جوان شهرستان بجنورد [ ۱۷ ] مي گويد: ما به خونخواهي اولاد علي آمده ايم چاره قرن گذشته ست ولي آمده ايم از همان اندیشه الهام مي گيرد. چهارده قرن است که شاعر شيعه مدعي حق اولاد علي عليه السلام است و تا نامي از عدالت باقي است از پيشوايان مظلوم خویش دفاع خواهد کرد. در دوران سپاه استبداد اموي و عباسي، شاعر شيعه همواره حاکمان خود سر و هوسران و غاصب را به شدت نکوهيده و به افشاگري آنان پرداخته و رهبران راستين و مظلوم خویش را ستوده و در اين راه غرامت هاي سنگين پرداخته است و هاشميات کميت و مرثي دعبل و مدیح عذري و سيد اسماعيل حميري و... نمونه هايي از اين دسته اشعار عرب است. شاعر اهل بيت، خواب راحت بني اميه و بني مروان و بني عباس را برآشفته. شاعر شيعه در عهد امامان معصوم عليهم السلام تنها به جنبه ي بکايي شعر اکتفا نمي کرد، بلکه فریاد مي زد، مي خروشد و گوش دشمن را مي خراشيد. مي کوشيد تا خفتگان را بيدار و بي خبران را آگاه کند. مي کوشيد که مکتب زندگي بخش اهل بيت را احيا کند و نقاب تزوير را از چهره ي زشت دشمنان حق و عدالت به يك سو نهد. شاعر آگاه و متعهد با تبیین مصيبت بزرگ عاشورا، نيره ي خشم را در دلها دامن مي زد و مردم را از فساد غاصبان حقوق اهل بيت آگاه مي کرد و به آيندگان هدف و جهت مي داد و تبليغات سوء دشمنان عدالت را بي اثر مي ساخت. شاعر آشنا به مکتب تربيتي آل علي عليه السلام کوشيده است تا سنت هاي مقدس و سيره ي پيشوايان بر حق زنده بماند و حماسه ي قهرمانان اهل بيت، دلهاي افسرده را نشاط و استقرار بخشد. او سعي داشته است سرزميني را که رزمگاه و سپس آرامگاه جاويد [ صفحه ۳۲ ] بدنهاي گلگون و مطهر سلاطين بي تخت و تاج عالم و افتخار آفرينان تاريخ قرار گرفته است، همواره قبله ي دلهاي جهانيان گرداند. نخستين شعراي عاشورايي عرب چنان که گذشت، ارکان سروده هاي خود را بر اساس حماسه و مدح و بيان فضيلتهاي اهل بيت و مذمت و قذح مخالفان و دشمنان و افشاگري عليه آنان بنا نهاده اند و آنجا هم که به جنبه هاي بکايي پرداخته اند، قصدشان اين بوده که با آتش زدن دلها خشم و نفرت عليه دشمنان آنان را برانگيزند و مردمان را براي هميشه در بستر تاريخ بر ضد ستم و استبداد و فساد بشورانند و به ياري مصاديق و راهيان تقوي و عدالت فراخوانند. بدون ترديد در ادب هر ملتي، گذشتگان الهام بخش آيندگان هستند. به همين سبب مي نگريم که هنوز هم پس از گذشت قرنها، مرثيه در شعر عرب رنگ و بوي آثار گذشتگان را دارد و مرثيه ي فارسي با آن همه زيبايي و کمال و شيوايي بيان، از اين جهت بدون قصور نيست. در عهد صفويان که دوران اوج مرثيه سرايي فارسي است، آثار برجسته اي به وجود آمده است که از لحاظ هنر شعري در حد کمال است، ليکن از نظر محتوا فاقد ويژگيهاي شعر عرب است و هر چه به دوران ما نزديکتر شده جنبه هاي بکايي در آن بيشتر مورد نظر شاعر قرار گرفته است. شاعران عارف به چهره ي عرفاني عاشورا و ديگران بيشتر به انگيزه هاي حزن آور آن پرداخته اند. خوشبختانه از حدود سي سال پيش دگرگوني خاصي در آثار گويندگان مردمی و سرآيندگان آگاه به وجود آمده است و آن گرايش به سوي وجهه ي حماسي، ظلم ستيزي و بيدارگري و دعوت به پشتيباني از حق و عدالت است. تا جايي که در دوران نزديک به پيروزي انقلاب اسلامي ايران اين روش به حدي رسيد که شاعران، سخنان سالار شهيدان را در شعر خویش به کار مي بردند و تأثير شگفت آن در موفقيت مردم قابل ترديد نيست. مؤلف کتاب ادبي حزب الشيعه [ ۱۸ ] سيزده مزيت ذيل را در شعر شاعران شيعي [ صفحه ۳۳ ] بر شمرده است: ۱. استدلال

بر امامت؛ ۲. حب اهل بیت، حب خدا و رسول است؛ ۳. حق آل‌البیت و فرزندانشان؛ ۴. مدح علی علیه‌السلام و فرزندان او و وصیت غدیرخم؛ ۵. تشویق بر قیام علیه بنی‌امیه؛ ۶. دشمنی شدید با بنی‌امیه؛ ۷. هجو کسانی که سب علی علیه‌السلام کرده‌اند و به او بد گفته‌اند؛ ۸. وصف شیعه و زهد آنها؛ ۹. گریه بر شهیدان شیعه؛ ۱۰. گریه بر علی علیه‌السلام و فرزندانش بویژه حسین علیه‌السلام؛ ۱۱. بیزاری از غاصبان و دشمنان ائمه علیه‌السلام؛ ۱۲. دفاع از حق حضرت فاطمه (س) و ماجرای فدک؛ ۱۳. مدح عمر بن عبدالعزیز که مانع سب علی علیه‌السلام شد. البته می‌توان روح حماسی در شعر را نیز بر آنها افزود. [ صفحه ۳۴ ]

### مرثیه سرایی و تأثیر فردی و اجتماعی آن

چنان که در این مقدمه گذشت، هر گاه مرثیه همانند گذشته هدفدار و گویای واقعیت‌ها باشد، اثر آن در فرد و اجتماع قابل انکار نخواهد بود. پوشیده نیست که شعر مرثیه، علاوه بر نفوذ آن در روح و تحریک احساسات، نقش یک تاریخ منظوم را نیز بر عهده دارد و نسلها را به احیای عدالت و یاری حق و مبارزه با فساد و ستم فرامی‌خواند. از این رو سروده‌های شاعران عاشورایی در گذرگاه تاریخ، یکی از گرانبهاترین میراث‌های اسلامی است و اثر تربیتی آن آشکار است و در تمام حرکت‌های انسانی و قیام‌های حق طلبانه پیشگام بوده است. دشمنی حکام جور با شاعران و مرثیه‌سرایان بی‌جهت نبوده است. کمیت و فرزدق و دعبل و گویندگان دیگر از این قبیل، با قبول محرومیت‌ها و خطرهای خوبی از عهده‌ی وظیفه‌ی سنگین خود برآمده‌اند. آنان الگو و اسوه‌ی شاعران بعد از خود به شمار می‌آیند و نسل‌های آینده را به احیای عاشورا که یکی از بارزترین شاخصه‌ها و نمودارهای مکتب اهل بیت است فراخوانده‌اند. مرثیه‌سرایان متعهد همواره مورد توجه و احترام و محبت پیشوایان و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و مورد خشم مخالفان اهل بیت بوده‌اند و «این سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم» را شعار خود می‌دانسته‌اند. روحشان شاد و یادشان گرامی باد.

### دیدگاه‌ها

شمول و ابعاد و جامعیت حادثه‌ی عاشورا موجب شده است که شعرا هر یک از دیدگاهی خاص به آن بنگردند. گروهی از صوفیه و عارفان، جنبه‌ی عرفانی آن را به نظم کشیده و بعضی از آنان در این شیوه آثار گرانبهایی به وجود آورده‌اند. گروهی دیگر به جنبه‌های سیاسی و انگیزه‌های اجتماعی اخلاقی آن پرداخته‌اند و لکن اکثر شعرا به ویژه در قرون اخیر بعد بکایی آنرا مطمح نظر قرار داده‌اند. نگارنده‌ی اصرار دارد که باید شاعر و یا مداح مسلمان همه‌ی جوانب این مکتب آموزنده را در نظر داشته باشد و تنها به جنبه‌های بکایی آن اکتفا نکند. اشک شیعه باید سیلی خروشان باشد که بنیاد دشمنان دین و انسانیت را نابود سازد. مگر اشکی که از [ صفحه ۳۵ ] خشم مظلوم سرچشمه می‌گیرد برای ظالم از هر سلاحی خطرناکتر نیست؟ گریه‌ی ما بر حسین بن علی علیه‌السلام و یارانش گریستن بر فضیلت و شجاعت و انسانیت است که مورد ستم قرار گرفته است. دشمنی ما با قاتلان آنان، دشمنی با ستم و بیداد و فساد است و نیز باید توجه داشت که گریه‌ای که خشم را بر می‌انگیزد. با گریه‌ای که خشم را فرومی‌نشاند و گریه‌ای که آرام می‌کند با گریه‌ای که انفجار می‌آفریند یکسان نیست. هنگامی که عبیدالله در بصره استقرار یافت و عمر سعد،

امیر کوفه شد، زنان کوفه نخست بر شهادت امام حسین علیه السلام سخت گریستند، و سپس تهاجم کرده و کسی را که دست به خون فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله آلوده بود از کوفه بیرون کرده و گفتند ما نه به بنی امیه و نه به پسر مرجانه نیاز داریم. [۱۹]. نگارنده‌ی ادب الطف در مقدمه می‌گوید: در هر جای دنیا که نبرد و طغیان علیه ظلم و ستم صورت گیرد از جهتی رنگ نهضت حسینی دارد. به هر حال عاشورای حسینی برای همیشه مکتبی پویاست که به انسانها کرامت می‌بخشد و آنها را بر ضد هر طغیانی بر می‌انگیزاند. پیروان مکتب عاشورا عملاً باید از دیگران متمایز باشند. برداشتها از چنین حادثه بزرگ و افتخارآمیزی نباید به انحراف گراید تا جایی که جنبه‌ی آموزشی خود را از دست بدهد. وظیفه‌ی اهل منبر و شاعر و مداح سنگین است. نگارنده از همان دوران جوانی آرزومند بود که کنگره‌ها و سمینارها برای توجیه و تعلیم روح نهضت حسینی تشکیل گردد و صاحب نظران و دانشمندان به دیگران آموزش و آگاهی دهند. زیرا اگر مردم موجبات قیام حسینی و حقیقت آن را دریابند قطعاً اخلاق اجتماعی دگرگون و ارزش فضیلتها در جامعه بهتر شناخته خواهد شد. [صفحه ۳۶] مرحوم علامه‌ی شهید مرتضی مطهری (ره) در این راه قدمهای مؤثری برداشت. دریغا که آن ستاره‌ی درخشان زود به افول گراید و به کاروان عاشورا پیوست. او این مهم را به عهده‌ی دیگران گذاشت تا این راه را همواره دنبال کنند. هم اکنون که از همه‌ی جوانب فتنه و فساد، چنگ و دندان می‌نماید راه و روش حسینی است که می‌تواند موجب بقای حرمت و کیان مسلمانان قرار گیرد.

### فرمانروای دلها

بسیار اتفاق افتاده که شاعری، عزیز را از دست داده، داغ فرزندی را دیده و یا به سوگ برادر جوانی نشسته و یا سراینده‌ای چندین داغ پیاپی بر دلش رسیده است. در این حال، شاعر برای آرامش دل خویش قصیده یا ترکیب بند و یا چند بیتی سروده است، چنان که مسعود سعد سلمان در مرگ فرزند دانشمند خود و جامی در رثای فرزند و خاقانی در غم جوان ناکام خویش و محتشم در رثای برادرش و... هر گاه بخواهیم این گونه مرثیه‌ها را گردآوری کنیم، در مقایسه با سروده‌های عاشورایی به مثابه‌ی قطره‌ای در برابر دریا خواهد بود. با آن که بسیاری از این سروده‌ها به علیت بیم از حکام جور، مخفی نگهداشته شده و در نتیجه اکثر آنها از میان رفته است، در عین حال تعداد سروده‌های موجود بیش از حد شمار می‌باشد. بعضی از شاعران عرب چندین دیوان در مرثیه‌ی عاشورا سروده‌اند. [۲۰]. در تاریخ جهان هیچ پیشوا و یا قهرمان و یا قطبی نتوانسته است همانند حسین بن علی علیه السلام دلها را تسخیر و اندیشه‌ها را به خود جلب کند و محبت او این همه آثار نظم و نثر بیافریند و هیچ شهید مظلومی این همه سیل اشک مستمر از دیده‌ی مردم [صفحه ۳۷] جاری نکرده است.

### شهیدان راه آزادی و عدالت

شهیدان کربلا، در جایگاهی قرار گرفته‌اند که دست اندیشه از دامانشان کوتاه است. جبران خلیل جبران گفته است: کسی را سراغ نداریم که همانند حسین بن علی علیه السلام کرامت و ارزش انسانی را در تاریخ با خون خود ثبت کرده باشد. مردم مظلوم و عدالتخواه جهان در همه‌ی دوران تاریخ، نبرد شهیدان کربلا را نبرد حق بر ضد باطل و پیکار عدالت با ظلم و بیداد می‌شناسند و به همین سبب نهضت حسینی همواره پویاست و هرگز در بستر تاریخ کهنه

نخواهد شد. این خونهای مقدس مدام می‌جوشد و مردم جهان را به یاری حق و قیام در برابر فساد و باطل فرامی‌خواند. چنانکه گاندی پیشوای آزادیخواه هند گفته است: ما هنگامی می‌توانیم از زیر بار ننگ استعمار و استثمار نجات یابیم که از روح بزرگ حضرت حسین بن علی علیه‌السلام الهام بگیریم.

## عاشورا در ادب فارسی

علی رغم شعر عرب که گسترده‌ترین بخش آن را مرثیه‌ی عاشورایی تشکیل می‌دهد و سرایندگان عرب در این زمینه آثار جاویدانی به وجود آورده و کاخ رفیعی در این قلمرو برافراشته‌اند، متأسفانه سرایندگان فارسی نه از جهت کمیت و نه از لحاظ کیفیت هرگز به شاعران عرب نرسیده‌اند. شاعران بزرگ و صاحب‌نامی که در طلب کنیزکی یا پوستینی یا سبوی شرابی و یا حتی مشتی کاه برای مرکب خود، پادشاه و یا امیر خونخوار و نالایقی را در قصاید غرا مدح و فضیلت‌های دروغینی در حد اغراق برای آنان جعل کرده‌اند، گویی از نهضت مقدسی که روح ایمان و عدالت و ظلم‌ستیزی در آن موج می‌زند بی‌خبر [صفحه ۳۸] بوده‌اند. گرچه شرایط حاکم بر محیط و همچنین استیلای اقوام بیگانه در این قصور بی‌تأثیر نبوده است، لیکن چنین عذری را نمی‌توان به عنوان علت تامه پذیرفت. در دوران صفوی، شعر مرثیه‌ی عاشورایی جای گسترده‌ای را در ابیات ایران گشوده و تشویق بزرگان کشور در این مورد تأثیر بسزایی داشته است. در این عهد کمتر شاعری است که مرثیه‌ای در میان آثارش نباشد. این مرثی‌ها بیشتر به جنبه‌های حزن‌انگیز حادثه می‌پردازد و از این جهت با اشعار متقدمین از شاعران عرب که علاوه بر بعد بکایی موضوع، روح انقلابی و مبارزه را دربر دارد متفاوت است. بسیاری از شاعران مرثیه‌سرای متقدم، سالهایی از عمر خود را به آوارگی و یا در زندان گذرانیده‌اند و یا همواره دار خویش را بر دوش داشته‌اند. چنانکه دعبل خزایی گفته است: پنجاه سال که دار خویش را بر دوش خود حمل می‌کنم. [۲۱] تعداد سرایندگانی که جان خود را بر سر این اعتقاد نهاده‌اند کم نیست. از آن جمله‌اند: ۱. ابن السکیت یعقوب بن اسحاق بغدادی، به سال ۲۴۴ ه. ق به دست متوکل عباسی به جرم تشیع شهید شد. [۲۲] ۲. شیخ یوسف حصرمی [۲۳]. ۳. ابراهیم بن عبدالله بن حسن مثنی، در سال ۱۴۵ ه. ق شهید شد. [۲۴]. ۴. عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب، در قرن سوم در حبس ابومسلم خراسانی کشته شد. [۲۵]. ۵. سلیمان بن صرد الخزاعی، در سال ۶۵ ه. ق همراه توابعین کشته شد. [۲۶]. [صفحه ۳۹] عبدالله بن سعد بن نفیل، به سال ۶۵ ه. ق با توابعین کشته شد. [۲۷]. ۸. مسیب بن نجبة الفزاري، به سال ۶۵ ه. ق با توابعین کشته شد. [۲۸]. ۹. رفاعة بن شداد البجلي، به سال ۶۶ ه. ق با توابعین کشته شد. [۲۹]. ۱۰. ابراهیم بن مالک اشتر، به سال ۶۶ ه. ق کشته شد. [۳۰]. ۱۱. ابوزهریر مهلهل بن نصر حمدان تغلبي، به سال ۳۳۹ ه. ق شهید شد. [۳۱]. ۱۲. امیر ابوالحسن احمد بن عضدالدوله فناخسرو، به سال ۳۸۷ ه. ق قتل رسید. [۳۲]. ۱۳. المقلد بن المسیب العقيلي حسام الدوله حاکم موصل، به سال ۳۹۱ ه. ق قتل رسید. [۳۳]. ۱۴. امیر قراوش بن المقلد العقيلي، به سال ۴۴۴ ه. ق قتل رسید. [۳۴]. ۱۵. عبدالله بن سعید بن سنان خفاجي حلي، به سال ۴۶۶ ه. ق مسموم شد. [۳۵]. ۱۶. طغرابي حسين بن علي صاحب لامية العجم، به سال ۵۱۵ یا ۵۱۸ ه. ق قتل رسید [۳۶]. ۱۷. امیر دبیس بن سیف الدوله صدقة الاسدي، به سال ۵۲۹ ه. ق به دستور مسعود سلجوقی به قتل رسید. [۳۷]. ۱۸. قاضي احمد بن علي بن ابراهیم مصري غساني به سال ۵۶۲ ه. ق قتل رسید. [۳۸]. ۱۹. شهید اول محمد بن مکي عاملي جزيني، به سال

۷۸۶ شهید شد. [۳۹]. ۲۰. شیخ یوسف حصري، شهید مسجد کوفه در قرن ۱۲ هجری. [۴۰]. ۲۱. سید نصرالله بن حسین حائری، به سال ۱۱۵۵ ه. ق شهید شد. [۴۱]. [صفحه ۴۰] ۲۲. کمیت، به سال ۱۲۶ در زمان خلافت مروان کشته شد. [۴۲] ۲۳. منصور النمري بن سلمة الزبرقان بن شريك، هارون الرشید فرمان به قتلش داد لیکن قبل از اجرای فرمان در بیماری درگذشت. سپس به دستور هارون قبر او را نبش کرده جسدش را سوزاندند. [۴۳] ۲۴. ابومحمد عبدالله بن عمار برقي، وقتی متوکل شعر او را شنید دستور داد زبانش را بریدند. وی پس از چند روز به سال ۲۴۵ درگذشت. [۴۴]. و شاعران فراوان دیگری نیز بوده اند که این مقدمه گنجایش ذکر نامشان را ندارد. بنابراین آنچه گذشت شاعران عرب چه از لحاظ کثرت و چه از جهت محتوای سخن شاعران پارسی گوی برتری دارند.

### نسل امروز و شعر مرثیه

همانگونه که یادآور شدیم پس از انقلاب اسلامی ایران، شعرای ما به ویژه نسل جوان به سوی هدف اصلی مرثیه‌ی عاشورایی بازگشتند و امروز دگرگونی چشمگیری در شعر مرثیه به وجود آمده است. برداشت این نسل از نهضت حسینی و هدف مقدس آن در آثار شعر کلاسیک و شعر نو، در ادب فارسی متجلی شده است. شاعر روشن‌نگر و آگاه امروز دریافته است که نهضت بی‌نظیر عاشورا آن قدر عظمت دارد که توصیف کامل آن در قالب کلمات نمی‌گنجد و نیازی نیست که برای بزرگ نشان دادن آن مطالبی نادرست بر آن افزوده گردد. این قیام مقدس چنان روشن است که با خرافه‌سازی ندارد و یکی از ویژگی‌های این پدیده‌ی بزرگ تاریخی همین است. خطبه‌های شورانگیز رهبر قیام و بازماندگان کاروان شهیدان به هنگام [صفحه ۴۱] اسارت، منزل به منزل و در شام و کوفه در کاخ‌های دشمن، آینه‌ی تمام‌نمایی هدف نهضت است. شعر عاشورایی همواره این هدف را دنبال کرده است و اگر گاهی تحریف‌هایی در آن راه یافته باید از دامن پاکش زدوده گردد و بار این مسؤلیت بر دوش گویندگان و شاعران و محققان و نویسندگان است.

### وسعت دامنه‌ی نهضت

قیام جوانمردانه‌ی سید جوانان بهشت و یاران بهشتی او در تاریخ ضرب‌المثل شده و در ادبیات به صورت الگو متجلی گردد شعرای که مستقلاً به سرودن مرثیه نپرداخته‌اند و به مناسبت‌های مختلف حتی در اشعار توصیفی به آن اشاره کرده‌اند، که اکنون به چند نمونه از آنها اشاره می‌شود: ۱. سید حسن غزنوی (۵۳۵-۵۶۵ ه. ق) لاله‌ی غرقه به خون همچو حسین سوسن زنده نفس همچو حسن‌والله که ماتم شرف‌الملک، بوعلی از ماتم حسین علی هست یادگار ۲. ادیب ترمذی (ف. ۵۶۴ ه. ق) به کربلا چو دهان حسین از او نچشید همی دهند زبانها یزید را دشنام‌هجران تو دشت کربلا بود زو حصه‌ی من همه بلا شد ۳. رشید وطواط (ف. ۵۷۳ ه. ق) در خون من مشو که به خون شسته‌ام دو رخ بی تو، به حق خون شهیدان کربلا [صفحه ۴۲] ۴. انوری (ف. ۵۸۳ ه. ق) به من آن کربت و بلا آمد که نیارود کربلا به حسین ۵. مسعود سعد سلمان (۴۳۸-۵۱۵ ه. ق) چندان کزین دو دیده‌ی من رفت جوی اشک هرگز نرفت خون شهیدان کربلا ۶. جامی (۸۱۷-۸۹۸ ه. ق) کردم ز دیده پای سوی مرقد حسین هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین ۷. ضمیری اصفهانی (ف. ۹۷۳ ه. ق) به سر بایست رفتن در طریق کربلا، ای دل که تا بایی طواف پادشاه دین و دنیا را ۸.

کلیم همدانی (ف. ۱۰۶۱ ه. جوشید باز خون شهیدان ز چشم من تخمیر دیده‌ام مگر از خاک کربلاست ۹. محمد جان قدسی (قرن دهم هجری) بس گوهر نهفته که غواص خاطرمد دارد به نذر مدح شه کربلا گره ۱۰. صابر زواره‌ای (قرن یازدهم هجری) بر نیزه کرده‌ای سر گلدسته‌ی رسول ای روزگار خوش گلی آورده‌ای به بار ۱۱. زمانی یزدی (ف. ۱۰۲۱ ه. خاکستر وجود مرا گر دهی به باد از اشتیاق رو به سوی کربلا رود [ صفحه ۴۳ ] ۱۲. زایر همدانی (قرن یازدهم هجری) به خاک کربلا زایر بیفشان دانه‌ی اشکی که هر کس بهر خود روز قیامت کشته‌ای دارد ۱۳. محمد قلی سلیم تهرانی (ف. ۱۰۵۷ ه. خرقره‌ی من شال طوس و سبحة خاک کربلاست نیست چندان منتهی بر من ز هند اکبری ۱۴. علی ترکمان خراسانی (قرن دهم هجری) خاک دشت کربلا را جوش از سر تازه شد باد برد آنجا مگر بویی ز محنت‌های من [ ۴۵ ] ۱۵. میر افضل الله آبادی (ف. ۱۱۵۰ ه. محرم آمد و گردید حال دهر تباه کشید تیغ مصیبت هلال بر سر ماه ۱۶. عباس‌قلی خان شالمو (قرن یازدهم هجری) کی گهر دارد بها عباس، در بازار حشر؟ از زمین کربلا یک سبحة وارم آرزوست

### اسوه‌های عدالت

ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذكرون. [ ۴۶ ] عدل، واژه‌ای است مقدس با مفهومی گسترده که یکی از موارد آن عبارت است از عدالت اجتماعی. بر هر جامعه‌ای که خورشید عدالت نتابد، آن جامعه رایحه‌ی سعادت را استشمام نخواهد کرد. به همین جهت یکی از تکیه‌گاه‌های مهم تبلیغات انبیاء الهی و پیشوایان دینی دعوت به عدل و قسط می‌باشد. قرآن کریم در مورد بسیاری این واژه [ صفحه ۴۴ ] و مشتقات آن را به کار برده و ثمرات آن را تبیین فرموده است. در پناه عدالت است که ضعیفان از تجاوز و بیداد زودمندان ایمن و حقوق مظلومان از دستبرد ظالمان محفوظ می‌ماند و عدالت است که به فرد فرد جامعه اعم از فقیر و غنی آرامش و امنیت می‌بخشد. یکی از اهداف مهم نهضت عاشورا احیای عدالت اجتماعی و نابودی جور و ستم بود. همین عدالتخواهی و ظلم‌ستیزی باعث شد که نه تنها مسلمانان بلکه اکثر آگاهان به تاریخ از هر ملت و مذهب، این حرکت بی‌نظیر انسانی را ستوده‌اند و نهضت‌آفرینان بزرگوار و شجاع نهضت عاشورا نیز در سخنان خود بر آن تکیه کرده و مقدس‌ترین خونها را در راه حیات حق و عدالت نثار فرموده است. صاحب‌نظران دریافته‌اند که هر ملتی بدون حکومت عدل، محکوم به نابودی و فناست و یکی از بزرگترین امتیازات اسلام، اقامه‌ی عدل و بیزاری از ظلم و بیدادگری است. تا نامی از عدالت باقی است، خون پاک حضرت حسین بن علی علیه‌السلام و یاران جوانمردش همچنان جوشان است و نام بلندشان بر تارک تاریخ بشریت خواهد درخشید و جهانیان را به اقامه‌ی حق و عدالت فراخوانده و خواهد خواند. درود خدا و فرشتگان و مؤمنان تا جاوان بر آنان باد.

### آخرین سخن

روزگار ما قرن بیداری و آگاهی است و هنگام شناخت کرامت انسانی فرارسیده است. شاعر این روزگار بار وظیفه‌ای سنگین بر دوش دارد. او می‌داند که باید استعداد خدادادی خود را بیهوده هدر ندهد، بلکه شایسته است که این سرمایه‌ی ارزشمند را در راه احیای حق و عدالت و مبارزه با ظلم و الحاد و ستایش انسان‌های الهی [ صفحه ۴۵ ]

نقش داشته‌اند. پیشوایانی که برای گشودن بند جهل و نادانی از پای مردم جان خود را نثار کرده‌اند. شاعر امروز باید قصور گذشتگان را جبران کند. آری قصور مداحان چاپلوس و آزمندی که را که در ستایش صاحبان زر و زور و غاصبان حقوق انسانی، سخن خود را به حد غلو و اغراق رسانیده و نقش تاریکی از خود بر جای نهاده‌اند. هماهنگی شاعران و مداحان اهل بیت علیهم السلام می‌تواند چهره‌ی حوادث تاریخ را به روشنی نشان داده و ارزش حرکت انسانهای حق طلب را بیان کند و بدین وسیله در اصلاح جامعه بکوشد.

## یادآوری

این مجموعه در سه فصل تنظیم شده است. فصل اول منتخبی از بهترین سروده‌های شعرای عرب است که بر حسب تاریخ مرتب شده‌اند و فصل دوم اشعار شاعران فارسی‌گویی از اولین دوران شعر فارسی و فصل سوم اشعار برگزیده‌ای از شاعران معاصر است. در این مجموعه سعی شده است که اولاً تقدم تاریخی و ثانیاً انتخاب بهترین سروده‌ها مراعات شود و به همین منظور در بسیاری از قطعات و قصاید و مثنویها تا آنجا که ارتباط میان ابیات از بین نرود، بیت‌هایی حذف شده است. حتی در بعضی از موارد از يك شعر طولانی جز چند بیت مختصر برگزیده نشده است و نیز در این مجموعه جای سروده‌های استادان مشهوری نیز خالی است. زیرا نظر گردآورنده نمونه‌های عالی شعر بوده است، چه از شاعری مشهور و چه از گوینده‌ای غیر مشهور. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. در پایان از مساعدت و همکاری خانم آمنه فخراحمد در تنظیم این جزوه سپاسگزارم. بمنه و کرمه، ذبیح اله صاحبکار [ صفحه ۴۹ ]

## نمونه‌هایی از سروده‌های شاعران عرب

### ابوالاسود دولی

ظالم بن عمرو، از یاران حضرت علی علیه‌السلام که در جنگ جمل نیز شرکت کرده است. گفته‌اند که او واضح علم نحو است. وی به سال ۶۹ هـ. ق در سن ۸۵ سالگی در شهر بصره به علت بیماری طاعون درگذشته است. ۱. اقول و ذاك من جزع و وجد ازال الله ملك بني زياد۲. وابعدهم بما غدروا و خانوا كما بعدت ثمود و قوم عاد۳. و لا رجعت ركائبهم اليهم الي يوم القيامة و التناد [۴۷]. ۱. من در همه حال باهیجان و بی‌تابی می‌گویم: خدا ملك فرزندان زياد را نابود كناد. ۲. آنان مكر و حيله كردند. خدا آنانرا همانند قوم ثمود و عاد براند. ۳. و تا روز قیامت و ندا در دادن، مقام و منصب به آنها برنگردد. [ صفحه ۵۰ ]

### یحیی بن حکم

برادر مروان حکم است که نارضایتی خود را از حادثه‌ی عاشورا با خواندن این ابیات در مجلس یزید اعلام کرده است: ۱. لهام بجنب الطف ادني قرابة من ابن زياد العبد ذي الحسب الوغل۲. سمية امسي نسلها عدد الحصي و بنت رسول الله ليس بذی نسل [۴۸]. ۱. خویشاوندی آنکه در طف شهید شده نزدیک‌تر است از ابن زياد که خود برده

است و نسب معروفی ندارد. ۲. نسل سمیه به تعداد ریگ بیابان زیاد شده در حالی که برای دختر رسول الله فرزندانمانده است. [ صفحه ۵۱ ]

### عقبه بن عمرو السهمي

او از طایفه بنی سہم بن عوف بن غالب بود. گفته اند که عقبه نخستین کسی است که در رثای عاشوراییان شعر سروده است. او در اواخر قرن اول هجری به کربلا رفت، نزدیک قبر امام حسین علیه السلام ایستاد و این مرثیه را گفت: ۱. مررت علي قبر الحسين بکربلا ففاض عليه من دموعي غزیرها ۲. و لا برج الوفاد زوار قبره يفوح عليهم مسکها و عبیرها [ ۴۹ ]. ۱. در کربلا بر قبر حسین علیه السلام گذشتم. اشک فراوانی از دیدگانم فروریخت. ۲. آنجا که رایحه ی مشک و عبیر بر شامه ی زایرانش همیشه می وزد. [ صفحه ۵۲ ]

### بشیر بن جذلم

از اصحاب امام علی بن حسین علیه السلام است که بعد از حادثه ی عاشورا به همراه آن حضرت به مدینه رفت و اولین کسی است که به مدینه وارد شده و خبر قتل امام حسین علیه السلام را به مردم داده و این مرثیه را سروده است. ۱. یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسين فادمعي مدرار ۲. الجسم منه بکربلاء مخرج و الرأس منه علي القنائة یدار ۳. یا اهل یثرب شیخکم و امامکم ما منکم احد علیه یغار [ ۵۰ ]. ۱. ای اهل مدینه، شما را در این شهر جایگاهی نماند، حسین علیه السلام شهید شد و اشک من به دشت فرومی ریزد. ۲. بدن او در کربلا به خاک و خون آغشته شد و سرش بر نیزه ها به گردش درآمد. ۳. ای اهل مدینه، امام حسین علیه السلام شیخ و امام شماست، آیا کسی از شما برای او غیرت نمی ورزد؟ [ صفحه ۵۳ ]

### ابوالرمیح خزاعي

عمیر بن مالک بن حنظل بن عبد الشمس خزاعي، اشعار فراوانی در رثاء امام حسین علیه السلام سروده است. پدر او مالک بن حنظل از صحابه بوده و ابوالرمیح در حدود سال ۱۰۰ ه. ق. درگذشته است. مرثیه ای که ابوالرمیح برای امام حسین علیه السلام سروده شباهت زیادی به شعر سلیمان بن قته دارد: ۱. أجالت علي عيني سحائب عبرة فلم تصح بعد الدمع حتي ارمعلت ۲. و ان قتيل الطف من آل هاشم اذل رقابا من قيش فذلت ۱. ابرهائي گریه و دلتنگی چشمم را پوشانده و چشمم بعد از این همیشه گریان است. ۲. کشته ی کربلا که از نسل هاشم است، قریش را شکسته و آنها را ذلیل کرد. [ صفحه ۵۴ ]

### سلیمان بن قته

سلیمان بن قته عدوی تیمی، برده ای از تیم بن مره بوده و به سال ۱۲۶ ه. ق. در دمشق درگذشته است. همه ی اشعار او به بنی هاشم اختصاص دارد. او بعد از حادثه عاشورا به کربلا رفته و مرثیه ای را در برابر کشتگان کربلا سروده

است: ۱. ألم تر أن الشمس أضحت مريضة لقتل حسين و البلاد اقشعرت ۲. و ان قتيل الطف من آل هاشم اذل رقاب المسلمين فذلت [۵۱]. ۱. مگر نمی بینی که خورشید به خاطر قتل امام حسین علیه السلام بیمار است و تمام دنیا بر شهادت او می لرزد؟ ۲. شهادت این فرزند بزرگ از آل هاشم در سرزمین طف، گردنهای مسلمانان را خم و آنان را ذلیل کرد. [ صفحه ۵۵ ]

### کمیت

ابوالمستهل کمیت بن زید اسدی، به سال ۶۰ ه.ق. متولد شده و به سال ۱۲۶ ه.ق. درگذشته است. گفته اند که کمیت بهترین شاعران اولین و آخرین است و او اول کسی است که استدلال و احتجاج در شعر را به شیعه آموخته و نیز نخستین سراینده‌ی هاشمیات می باشد. ۱. ذهب الذین يعاش في اکنافهم لم يبق الا شامت او حاسد ۲. و بقي علي ظهر البسطة واحد فهو المراد و انت ذاك الواحد [۵۲]. ۳. بني هاشم رهط النبي فاني بهم و لهم ارضي مرارا و أغضب [۵۳]. ۴. فقل لبني أمية حيث كانوا و ان خفت المهند و القطيعا ۵. أجاج الله من اشبعتموه و أشبع من بجوركم أجيعا [۵۴]. ۱. کسانی که پناه مردم بودند رفتند و جز شماتت‌گران و حاسدان کسی نمانده است. ۲. و بر گستره‌ی زمین یکی باقی ماند که مقصود و آرزوی من است و آن یکی تو هستی. ۳. خشنودی و خشم من همواره به خاطر بنی هاشم و برای آنان است زیرا خاندان و پیروان راستین پیامبرند. ۴. به بنی امیه در هر جا که هستند بگو، حتی اگر می ترسی که بر تو شمشیر بکشند یا تو را از خود برانند. ۵. (بگو) الهی کسی که شما او را سیر کردید همیشه گرسنه بماند و آنکه از ستم شما گرسنه مانده سیر شود. [ صفحه ۵۶ ]

### جعفر بن عفان طائی

ابو عبدالله جعفر بن عفان طائی، معاصر با امام صادق علیه السلام بود. وی که از شعرای کوفه بود روزی مرثیه اش را در حضور امام صادق علیه السلام خواند. امام علیه السلام سخت گریست و فرمود: ای جعفر، اینک خدا بهشت را بر تو واجب ساخت. او به حدود سال ۱۵۰ ه.ق. وفات یافت. ۱. ليبيك علي الاسلام من كان باكيا فقد ضيقت احكامه و استحلحت ۲. الابل محوا أنوارهم بأفهمهم فلا سلمت تلك الا كف و شلت [۵۵]. ۱. بگذار هر گریه کننده‌ای بر اسلام بگرید. زیرا احکام و قوانین آن تباه شده و آن را مباح شمرده‌اند. ۲. با دست‌های خود به خاموش کردن نور آنها پرداختند. امیدوارم آن دست‌ها سالم نماند و فلج شود. [ صفحه ۵۷ ]

### سید حمیری

ابو هاشم اسماعیل بن محمد، به سال ۱۰۵ ه.ق. در عمان به دنیا آمد ولی در بصره زندگی کرد. او هر چه در فضیلت امیرالمؤمنان علی علیه السلام گفته شده بود به نظم درآورد و در مجلسی که ذکر اهل بیت علیهم السلام در آن نبود، درنگ نمی کرد. وی به سال ۱۷۳ یا ۱۷۸ ه.ق. در بغداد درگذشته و در جنبه دفن شده است. ۱. امرر علي جدث الحسين و قل لأعظمه الزكية ۲. یا أعظما لازلت من و طفاء ساكبة روية ۳. مالذ عيش عبد رضك بالجياد الأ عوجية ۴.

فاذ مرت بقبره فأطل به وقف المطية<sup>٥</sup>. و ابك المطهر للمطهر والمطهرة الزكية [٥٦]. و اذا الرجال توسلوا بوسيلة فوسيلتي حبي لآل محمد [٥٧]. ١٠. بر قبر حسين عليه السلام بگذر و به استخوان هاي پاك او بگو: ٢. اي استخوان هايي كه هنوز تر و تازه و شاداب هستيد، ٣. بعد از اينكه اسبهاي اصيل، شما (استخوان ها) را از هم پاشيدند و له كردند ديگر زندگي لذتي ندارد. ٤. هر گاه بر قبر او بگذري در آنجا مركب خود را براي مدتي طولاني نگه دار، ٥. و گريه كن بر اين قبر پاك و مادر پاك و معصوم او. ٦. در آن زمان كه مردمان هر يك بوسيله اي متوسل مي شوند، من به محبت آل محمد توسل مي جويم. [ صفحه ٥٨ ]

### منصور نمري

منصور بن سلمة بن زبرقان از طايفه ي نمر بن قاسط نزاری بود. كنيه ي او اوالفضل الشاعر الجرزي البغدادي بود. وي از خواص بارگاه هارون الرشيد بوده ولي در باطن به اهل بيت عليهم السلام ارادت مي ورزيده است. او به سال ١٩٠ يا ١٩٣ هـ ق درگذشته است. ١. و قد شرقت رماح بني زياد بري من دماء بني الرسول. ٢. برئنا يا رسول الله ممن أصابك بالاذاة و بالذحول. ٣. الا يا ليتني وصلت يميني هناك بقائم السيف الصقيل. ٤. فجدت علي السيوف بحر وجهيو لم أخذل بنيك مع الخذول [٥٨]. ١٠. نيزه هاي بني زياد آنقدر از خون فرزندان رسول صلي الله عليه و آله نوشيدند كه گلوي آنها گرفت. ٢. اي رسول خدا، من از تمام كساني كه تو را آزدند و به كين و دشمني تو برخاستند، بيزارم و از آنان تبري مي جويم. ٣. اي كاش من در آنجا بودم و (در ياري تو) شمشير بران به دست مي گرفتم. ٤. و با چهره اي گشاده خود را سپر شمشيرها قرار مي دادم و هرگز مانند ديگر مردم نمي شدم و نمي گذاشتم كه فرزندان تو را خوار كنند. [ صفحه ٥٩ ]

### امام شافعي

محمد بن ادريس بن عباس شافعي قرشي، به سال ١٥٠ هـ ق. در غزه يا عسقلان يا يمن متولد شده و در مکه و مدینه زندگي کرده و درس خوانده است. او اشعار بسياري در مدح اهل بيت عليهم السلام دارد كه بسيار مشهور است. شافعي به سال ٢٤٠ هـ ق. در مصر درگذشت. ١. تزلزلت الدنيا لآل محمد و كادت لهم صم الجبال تذوب. ٢. و غارت نجوم و اقشعرت كواكب و هتك أستار و شق جيوب. ٣. يصلي علي المبعوث من آل هاشم و يغزي بنوه ان ذا لعجيب. ٤. لئن كان ذنبي حب آل محمد فذلك ذنب لست عنه أتوب [٥٩]. ٥. آل النبي ذريعتي و هموا اليه وسيلتي. ٦. أرجو بأن أعطي غدا بيدي اليمين صحفيتي [٦٠]. ١٠. دنيا بر آل محمد صلي الله عليه و آله متزلزل شد تا حدي كه نزديك بود كوههاي خارا آب گردد. ٢. ستارگان فرومردند و كواكب بر خود لرزيدند و حجابها كنار رفته و گريبانها چاك شد. ٣. بر پيامبر خدا درود مي فرستد و فرزندان او را غارت مي كنند. اين خيلي شگفت است. ٤. اگر گناه من دوستي آل محمد صلي الله عليه و آله است، گناهي است كه هرگز از آن توبه نخواهم كرد. ٥. آل نبي پناهگاه من هستند و وسيله ي روي آوردن من به خدايند. ٦. اميدوارم كه (به خاطر آنان) فردا نامه ي من به دست راستم داده شود. [ صفحه ٦٠ ]

### دعبل خزاعي

ابو علي دعبل بن علي بن رزين از خاندان طاهر ذواليمينين بود. او به سال ۱۴۸ ه.ق. در كوفه متولد شده و در بغداد سكونت گزید و به سال ۲۴۶ ه.ق. در شهر طيب كه بين واسط و خوزستان قرار دارد وفات يافت. ۱. فكيف و من أني يطالب زلفة الي الله بعد الصوم و الصلوات ۲. و هند و ما ادت سمية و ابنها اولوا الكفر في الاسلام و الفجرات ۳. تراب بلا قربي و ملك بلا هدي و حكم بلا شوري بغير هداة ۴. فكيف يحبون النبي و رهطه و هم تركوا أحشاءهم و غرات ۵. فأطم لو خلت الحسين مجدلا و قد مات عطشانا بشط فرات ۶. اذا للطمت الخد فاطم عنده و أجريت دمع العين في الوجنات [ ۶۱ ] ۷. يا آل محمد مالقيتم بعده؟ من عصابة هم في القياس مجوس ۸. صبرا موالينا فسوف نديلكم يوما علي آل اللعين عبوس [ ۶۲ ] ۹. يا امة السوء ما جازيت أحمد في حسن البلاء علي التنزيل و السور ۱۰. لم يبق حي من الأحياء نعلمه من ذي يمان و لا بكر و لا مضر ۱۱. الا و هم شركاء في دمائهم كما تشارك ايسار علي جزر ۱۲. قتلا و اسرا و تخويفا و منهبة فعل الغزاة بأهل الروم و الخزر [ صفحه ۶۱ ] ۱۳. أري أمية معذورين أن قتلوا و لا أري لبني العباس من عذر ۱۴. قبران في طوس، خير الناس كلهم و قبر شرهم، هذا من العبر ۱۵. ما ينفع الرجس من قرب الزكي و ما علي الزكي بقرب الرجس من ضرر [ ۶۳ ] ۱۰. چگونه و به چه وسيله اي (جز توسل به اهل بيت) بعد از نماز و روزه طالب نزديكي به خدا هستي؟ ۲. در حاليكه هند و سميه و فرزندانش ريشه ي كفر هستند و در اسلام فساد کرده اند. ۳. ارث آنان بدون نسب و سلطنت آنان بدون ارشاد به آنها رسیده و حكومتشان استبدادي و بدون مشورت است. ۴. پس چگونه پيامبر و بستگان او را دوست دارند در صورتي كه پهلوهاي خاندان او را شكافتند؟ ۵. اي فاطمه، اگر مي دانستي كه حسين عليه السلام با كام تشنه در كنار فرات سر به خاك شهادت نهاده، ۶. جز لطمه بر صورت نمي زدي و غير از اشك بر گونه نمي ريختي. ۷. اي خاندان پيامبر صلي الله عليه و آله، پس از او از قومي كه در مقايسه مانند گبران هستند، بر شما چه گذشت؟ ۸. آقایان من شكيبا باشيد، به زودي روزي فرامي رسد كه بر آن دودمان لعنتي بسيار سخت باشد. ۹. اي مردم بد، پاداش شما براي پيامبر صلي الله عليه و آله در برابر اين نعمت نيكو كه قرآن را براي تان آورد، چه بود؟ [ صفحه ۶۲ ] ۱۰. تمام قبایل عرب، از ذي يمان و بكر و مضر و كساني كه ما مي شناختيم هيچ يك باقي نمانده اند، ۱۱. مگر اينكه همانگونه كه در تقسيم نذرهاي زمان جاهلي شركت مي كردند، در ريختن خون شهداي نينوا هم شركت داشته اند. ۱۲. همانطور كه غزاة به اهل روم و خزر حمله بردند، آنها هم در قتل و اسارت و ترساندن و يغماي اهل بيت عليه السلام دخالت داشته اند. ۱۳. براي بني اميه در قتل و كشتن (آل علي عليه السلام) بهانه و دستاويزي مي بينم ولي هيچ عذري براي بني عباس نمي يابم. ۱۴. دو قبر در توس هست كه يكي قبر بهترين مردم دنياست و ديگري قبر بدترين مردم، آري اين يك عبرت است. ۱۵. اگر ناپاكي و پليدي در نزديكي پاكي و طهارت واقع شود هيچ سودي برايش ندارد و اين نزديكي به پاكي هم هيچ ضرري نمي رساند. [ صفحه ۶۳ ]

### علي بن محمد بسامي

ابوالحسين علي بن محمد بن نصر بغداداي معروف به بسامي، به سال ۳۰۲ يا ۳۰۳ ه.ق. درگذشته است. در اسل ۲۳۶ ه.ق. كه متوكل قبر مطهر امام حسين عليه السلام را خراب كرد ابیات ذیل را سروده است: ۱. تالله ان كانت أمية قد اتت قتل ابن بنت نبيها مظلوما ۲. فلقد أتاه بنو أبيه بمثله هذا لعمر ك قبره مهدوما ۳. سفوا علي أن لا يكونوا شايعوا

في قتله فقتبعوه رميما [٦٤]. ١. به خدا سوگند اگر بني اميه، پسر دختر پیامبرشان را مظلومانه شهيد کردند. ٢. بستگان او (بني عباس) هم همان کار را کردند (قبر آن حضرت را خراب کردند). ٣. آنها از اینکه در کشتن وي با بني اميه همکاری نکردند افسوس مي خورند و به جستجوي بقايای جسد او پرداخته اند. [ صفحه ٦٤ ]

### صنوبري

ابوبکر احمد بن محمد بن حسن بن مراد ضبي حلي انطاكي معروف به صنوبري، به سال ٥٣٣٤ ق. وفات يافت. او در حلب و دمشق سکونت داشته است. مضامين اشعارش وصف باغها و گلها و مدیح و مرثی اهل بیت عليهم السلام است. ١. يوم الحسين هر قت دمع الارض بل دمع السماء. ٢. حيث الاسنة في الجواشن كالکواكب في السماء. ٣. من للمحنط بالترا ب و للمغسل بالدماء [٦٥]. ٤. ما في المنازل حاجة نقضیها الا السلام و ادمع نذریها. أبکی المنازل و هي لا تدري الذي بعث البكاء لکنت أستبکیها. ٦. صلوا علي بنت النبي محمد بعد الصلاة علي النبي أبيها. ٧. وابکوا دماء لو تشاهد سفکها في کبرلاء لما ونت تبکیها. ٨. تلك الدماء لو أنها توقي اذا کانت دماء العالمين تقيها. ٩. لو ان منها قطرة تفدي اذا کنا بنا و بغيرنا نفديها [٦٦]. ١٠. روز شهادت امام حسين عليه السلام نه تنها اشک همهي چیزهاي روي زمين را درآورد، بلکه هر چه در آسمان نیز بود بر او گريه کرد. ٢. هنگامی که نيزه ها در داخل جوشنها فرو رفته اند، همانند شعاع نور ستارگان در آسمان، ٣. چه کسی یاری می کند که آن را که به خاک حنوط شده و به خون غسل داده شده است؟ [ صفحه ٦٥ ] ٤. در این جایگاهها کاری ندارم مگر اینکه سلامی بگویم و اشکی فرو ریزم. ٥. بر این جایگاهها می گریم در حالیکه خود این جاها هم علت گریه ام را نمی دانند. اگر درک می کردند آنها را هم به گریه می انداختم. ٦. پس از صلوات بر پیامبر صلي الله عليه و آله بر دخترش فاطمه (س) صلوات بفرستید. ٧. و بر خونهای گریه کنید که اگر ریختن آنها را دیده بودید، هرگز از گریه باز نمی ایستادید. ٨. اینها خونهایي بود که اگر می شد از ریختن آنها جلوگیری کرد، شایسته بود که خون همهي جهانیان را فدای آنها کنند. ٩. اگر می شد برای هر قطره اي از آن فديه داد، ما و دیگران فدای آن می شدیم. [ صفحه ٦٦ ]

### ابوالقاسم زاهي

ابوالقاسم علي بن خلف بغدادی معروف به «زاهي» در سال ٥٣١٨ ق. متولد شده و در سال ٣٥٢ ه. ق. در بغداد وفات یافته و در مقابر قریش دفن شده است. گویند او از قریه ي زاه از قرای نیشابور بوده و نیز او را از اهالی شام دانسته اند. ١. یا آل أحمد ماذا کان جرمکم فکل ارواحکم بالسيف تنتزع. ٢. ألسنم خیر من قام الرشاد بکم و قوضت سنن التضلیل والبدع؟ ٣. ماللحوادث لا تجري بظالمکم؟ ما للمصائب عنکم لیس ترتدع [٦٧]. ٤. بنوالمصطفي تفنون بالسيف عنوة و یسلمني طیف الیهجوع فأهجع؟ ٥. ظلمتم و ذبحتم و قسم فیئکم و جار علیکم من لکم کان یخضع. ٦. فما بقعه في الارض شرقا و مغربا و الا لکم فيه قتيل و مصرع [٦٨]. ١. ای فرزندان احمد صلي الله عليه و آله گناه شما چیست که روحهایتان همیشه با شمشیر از بدنانتان خارج می شود؟ ٢. آیا شما بهترین کسانی نیستید که به هدایت مردم پرداخته اند؟ و آیا شما به از بین بردن سنتهای گمراهی و بدعت قیام نکرده اید؟ ٣. چرا حوادث و بلايا بر سر دشمنان ستمگر شما فرود نمی آید؟ چرا مصایب از آمدن به سوي شما خودداری نمی کند؟ [ صفحه ٦٧ ] ٤. ای

فرزندان مصطفي صلي الله عليه و آله شما به زور شمشير نابود مي شويد در حاليكه من در خواب و آرامش مانده ام؟<sup>۵</sup>. بر شما ستم شد و سرهائتان از بدن جدا شد و اموالتان غارت گرديد و كساني كه در برابر شما سرافكننده بودند به حق شما تجاوز كردند.<sup>۶</sup> در شرق و غرب جهان بقره اي نيست مگر اينكه شهادتگاه شما بوده و كشته اي از شما در آن است. [ صفحه ۶۸ ]

### سعید بن هاشم خالدي

ابوعثمان سعيد بن هاشم بن وعله، بصري عبدي يا ابوعثمان خالدي اصغر، به سال ۳۷۱ ه.ق. وفات يافته است. او از اهالي خالديه، قريه اي از قرای موصل بوده و نسبش به قبيله ي عبدالقيس مي رسد.<sup>۱</sup> و حمائم نيهني و الليل داجي المشرقين<sup>۲</sup>. شبهتهن و قد بکين و ما ذرفن دموع عين<sup>۳</sup>. بنساء آل محمد لما بکين علي الحسين [۶۹].<sup>۱۰</sup> در شبي كه سراسر تاريخي بود، صدای کبوترها مرا بيدا کرد.<sup>۲</sup> آنها بدون اشک گريه مي کردند و من آنها را تشبيه کردم،<sup>۳</sup> به زنان اهل بيت در آن هنگام كه بر حسين عليه السلام مي گريستند. [ صفحه ۶۹ ]

### جوهری

ابوالحسين عي بن احمد جرجاني معروف به جوهری، به سال ۳۸۰ ه.ق. درگذشته است. او از نديمان و شعراي بارگاه صاحب بن عباد بوده و قصايد فآخري درباره ي اهل بيت عليهم السلام دارد.<sup>۱</sup> يا اهل عاشور يا لهفي علي الدين خذوا حدادكم يا آل ياسين<sup>۲</sup>. اليوم شقق جيب الدين و انتهبت بنات أحمد نهب الروم و الصين<sup>۳</sup>. اليوم نال بنو حرب طوائلهم مما صلوه ببدر ثم صفين<sup>۴</sup>. يا امة ولي الشيطان رايتها و مكن الغي منها كل تمكين<sup>۵</sup>. ما المرتضي و بنوه من معوية و لا الفواطم من هند و ميسون [۷۰].<sup>۱۰</sup> اي اهل عاشورا، دلم براي دين مي سوزد. اي آل ياسين ماتم را شروع كنيد.<sup>۲</sup> امروز گريبان دين دريده شد و دختران احمد صلي الله عليه و آله چون اسيران روم و چين گرفتار شدند.<sup>۳</sup> امروز فرزندان حرب (بنواميه) به آرزوي خود رسيدند و انتقام شكست خود در بدر و صفين را گرفتند.<sup>۴</sup> اي امتي كه زير پرچم شيطان در آمديد و كاملا زير سلطه ي ظلم و ستم مانديد،<sup>۵</sup> علي و فرزندانش كجا و معاويه كجا؟ فاطمه و دخترانش كجا و هند و ميسون كجا؟ چه نسبتي بين آنهاست؟ [ صفحه ۷۰ ]

### صاحب بن عباد

ابوالقاسم كافي الكفاة اسماعيل بن ابي الحسن ديلمي اصفهاني قزويني طالقاني، وزير مؤيدالدوله و فخرالدوله ديلمي بود. وي به سال ۳۲۶ ه.ق. در اصطخر فارس متولد شده و به سال ۳۸۵ ه.ق. در ري درگذشت. جسدش را در اصفهان دفن كردند او ده هزار بيت در مدح آل رسول صلي الله عليه و آله سروده است.<sup>۱</sup> لم يعلموا ان الوصي هو الذي سبق الجميع بسنة و كتاب<sup>۲</sup>. لم يعلموا ان الوصي هو الذي لم يرض بالاصنام و الانصاب<sup>۳</sup>. لم يعلموا ان الوصي هو الذي آتي الزكاة و كان في المحراب<sup>۴</sup>. لم يعلموا ان الوصي هو الذي حكم الغدير له علي الأصحاب<sup>۵</sup>. أيشك في لعني امية انها جارت علي الاحرار و الاطياب<sup>۶</sup>. و سبوا بنات محمد فانكممطلبوا دخول الفتح و الاحزاب [۷۱].<sup>۱۰</sup> آيا آنان

ندانستند که وصی کسی است که در سنت و کتاب بر همه پیشی گرفته است؟ ۲. آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که از بت و انصاب بیزار بوده است؟ ۳. آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که در محراب، زکات پرداخت؟ ۴. آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که در غدیر، فرمان سروری او بر همگان مسلم شد؟ ۵. آیا در لعن کردن من بر بنی امیه جای شک است؟ هم آنان بودند که بر پاکان و آزادگان ستم کردند. ۶. آنان دختران محمد صلی الله علیه و آله را اسیر کردند، گویی در پی انتقام فتح مکه و جنگ احزاب بودند. [صفحه ۷۱]

### محمد بن هاشم خالدي

ابومحمد بن هاشم بن وعله، خالدي کبير. او از اهالي خالديه، قريه‌اي از قرای موصل بوده و به سال ۳۸۶ ه. ق. وفات یافته است. ۱. اظلم في كربلا يومهم ثم تجلي و هم ذبائح ۲. عفرتم بالثري جبين فتی جبریل بعد الرسول ماسحه [۷۲]. ۱. در روز قتل آنان کربلا خيلي تاريک شد (در هنگام جنگ گرد و غبار زيادي برخاسته و هوا را تيره کرده بود) و هنگامی روشن شد که سر همهی آنان از بدن جدا شده بود. ۲. (اي مردم)، پيشاني جواني را به خاک کشيدند که بعد از رسول خدا، جبرئيل به آن دست مي کشيد. [صفحه ۷۲]

### ابن حماد العبدی

ابوالحسن علي بن حماد بن عبيدالله عبيدي بصري، در اوایل قرن چهارم متولد شده و در اواخر همان قرن وفات یافته است. ۱. لا تأمن الدهر ان الدهر ذو غير و ذو لسانين في الدنيا و وجهين ۲. أحنی علي عتره الهادي فشتتهم فما تري جامعا منهم بشخصين ۳. بعض بطيبة مدفون و بعضهم بكربلاء و بعض بالغرین ۴. و أرض طوس و سامرا و قد ضمنت بغداد بدرين حلا وسط قبرين ۵. صلي الاله عليهم كلما طلعت شمس و ما غربت عند العشائين [۷۳]. ۶. دعني أنوح و أسعد النواحا مثلي بكي يوم الحسين و ناها ۷. مستشرفا في رأس رمح رأسه كالشمس يتخذ البروج رماحا ۸. صلي الاله عليكم يا سادتي ما ساد نجم في الماء و لاحا [۷۴]. ۹. سيعلم أعداء الحسين و رهطه اذا ما هم يوم المعاد أعيديا ۱۰. و أقبلت الزهراء فاطم حولها ملائكة الرب الجليل جنود ۱۱. و في يدها ثوب الحسين مضمخ دما و دج يجري به و ورید ۱۲. فتبكي لها الاملاك كلا و عندها ينادي منادي الحق أين يزيد [صفحه ۷۳]. ۱۳. فيؤتي به سحبا و يؤتي بقوله و أوجههم بين الخلائق سود ۱۴. و يحشر هم ربي الي ناره التي يكون بها للظالمين خلود [۷۵]. ۱. از دهر امان مجوي زیرا در تغيير و دگرگوني است و (اهل آن) داراي دو زبان و دو چهره است. ۲. او بر عترت پیامبر هدایت کننده‌ی مردم، خیانت کرد و آنان را پراکنده ساخت. چنان که دو تن از آنان را در کنار هم نمی‌بینی. ۳. بعضی از آنان در مدینه مدفون هستند و بعضی در کربلا و برخی در کوفه و نجف. ۴. برخی در طوس و سامرا، و بغداد و نیز دو ماه از آنان را در کنار گرفته است، که در میان دو قبرند. ۵. تا مادامی که خورشید در صبح و شب طلوع و غروب می‌کند، خدا بر آنان رحمت می‌فرستد. ۶. بگذار تا نوحه‌سرایي کنم و کسانی را که همانند من بر قتل حسین علیه‌السلام گریه و نوحه می‌کنند شاد کنم. ۷. سر او بر بالاي نیزه به همه جا اشراف دارد و مانند خورشید از فراز نیزه‌ها نورافشانی می‌کند. ۸. ای سروران من، تا هنگامی که ستاره در آسمان نور می‌افشاند، خدا بر شما درود فرستد. ۹. به زودی دشمنان حسین علیه‌السلام و پیروانشان (نیتجه‌ی کار خود را) خواهند فهمید و آن هنگامی است

که به عرصه‌ی رستاخیز فراخوانده شوند. ۱۰. روزی که فاطمه‌ی زهرا (س) در حالی که سپاه فرشتگان همراه اویند وارد عرصه‌ی رستاخیز می‌شود. [ صفحه ۷۴ ] ۱۱. روزی که جامه‌ی خونین حسین علیه‌السلام را که خون رگه‌هایش بر آن جاری است در دست دارد. ۱۲. در حالی که فرشتگان بر فاطمه (س) می‌گریند، ندا دهنده‌ای از سوی خدا ندا می‌دهد که یزید کجاست؟ ۱۳. در آن حال یزید و گروهش را بر زمین می‌کشند و می‌آورند و صورتهایشان سیاه است. ۱۴. آنگاه پروردگار من آنان را در دورن آتشی جاوید که جای ستمگران است جای می‌دهد. [ صفحه ۷۵ ]

### ابونصر بن نباته

ابونصر عبدالعزیز بن عمر بن محمد، مشهور به ابن نباته، به سال ۴۰۵ ه.ق. در بغداد درگذشته است. او بیشتر عمر خود را در شهرهای مختلف گذرانده و به مدح امیران و وزیران پرداخته است. ۱. والحسین الذي رأي في العز حياة و العيش في الذل قتلا [ ۷۶ ]. ۱. حسین کسی است که مرگ با عزت را زندگی و زندگی با ذلت را مرگ می‌شمرد. [ صفحه ۷۶ ]

### شریف رضی

ذوالحسین ابوالحسن محمد بن ابی‌احمد حسین بن موسی به سال ۳۵۹ ه.ق. در بغداد به دنیا آمد. نسب او به امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌رسد. او به سال ۴۰۶ ه.ق. درگذشت و در بغداد دفن شد، ولی مدتی بعد جسد او را به کربلا منتقل کردند. ۱. کربلا لا زلت کربا و بلا مالقی عندک آل المصطفی ۲. کم علی تربک لما صرعوا من دم سال و من دمع جری ۳. یا رسول الله لو عایتهم و هم ما بین قتل و سباء ۴. من رمیض یمنع الظل و من عاطش یسقی أنابیب القناه ۵. لرأت عیناک منهم منظرا للحشا شجوا و للعين قذی ۶. لیس هذا لرسول الله یا امة الطغیان و الغی جزی ۷. لو رسول الله یحیی بعده قعد الیوم علیه للعزی [ ۷۷ ]. ۸. کانت ماتم بالعراق تعدها أمویة بالشام من اعیادها ۹. یا غیرة الله اغضبی لنبیه و تزحجی بالبیض عن أعمادها ۱۰. من عصبه ضاعت دماء محمد و بنیه بین یزیدها و زیادها ۱۱. صفدات مال الله ملء أكفها و أكف آل الله فی أصفادها ۱۲. یا یوم عاشوراء کم لك لوعة تترقص الأحشاء من ایقادها [ ۷۸ ]. [ صفحه ۷۷ ] ۱. ای کربلا، به خاطر پیش آمدهایی که در تو برای آل مصطفی صلی الله علیه و آله رخ داد، همیشه محنت و بلا هستی. ۲. هنگامی که آنها کشته شدند، چقدر خون و اشک بر خاک تو جاری شد. ۳. ای رسول خدا، اگر آنها را در هنگامی که به قتل و اسارت گرفتار شدند می‌دید، ۴. کسانی که در برابر حرارت آفتاب سایه و سرپناهی نداشتند و تشنگی آنها را نیزه‌ها سیراب می‌کرد، ۵. منظره‌ای می‌دید که با دین آن حزنی سنگین تو را فرامی‌گرفت و چشمانت به درد می‌آمد. ۶. ای امت سرکش و طغیانگر، پاداش رسول خدا این نیست. ۷. اگر امروز رسول خدا دوباره زنده شود، برای او (حسین علیه‌السلام) عزاداری بر پا می‌کند. ۸. در عراق ماتم هایی است که امویه در شام آنها را عید به حساب می‌آورند. ۹. ای غیرت خدا، بر آنچه که بر پیامبر صلی الله علیه و آله پیش آمده خشم بگیر و شمشیرها را از غلاف بیرون آور و انتقام بگیر. ۱۰. گروهی که از یزید تا زیاد خون محمد صلی الله علیه و آله و فرزندانش را ضایع کردند، ۱۱. دستهای آنها از اموال خدا پر بود در حالیکه دست آل الله در زنجیر بود. ۱۲. ای روز عاشورا، آنقدر اندوه دورنی داری که از سوزش آن تمام احشاء به جنبش درآمده‌اند. [ صفحه ۷۸ ]

## شريف مرتضي

ذوالمجددين ابوالقاسم علي بن ابي احمد حسين بن موسي، به سال ۳۵۵ ه.ق. متولد شد. نسبت او به امام موسي كاظم عليه السلام مي رسيد و ملقب به علم الهدي است. او به سال ۴۳۶ ه.ق. وفات يافت و در ابتدا در بغداد دفن شد، ولي بعد از مدتي جسدش را به كربلا منتقل كردند. ۱. قف بالديار المغفريات لعبت بها أيدي الشتات ۲. فاذا سألت فليس تسأل غير صامتات ۳. و اسأل عن القتلي الالي طرحوا علي شط الفرات ۴. و تيقنوا أن الحياة مع المذلة كالممات ۵. و منيتي في نصر هم أشهي الي من الحياة [۷۹]. ۶. ان يوم الطف يوم كان للدين عصيبا ۷. لم يدع في القلب مني للمسرات نصيبا ۸. انه يوم نحيب فالتزم فيه النحيب [۸۰]. ۱۰. در سرزميني كه بازيچه ي دست پراكندي قرار گرفته و ويران شده، بايست. ۲. اگر بخواهي در باره ي آن ويراني سوال كني، بايد از اشياء و كر و لال بپرسی (همه چيز از بين رفته است). ۳. از كشتگاني كه در کنار فرات بر روي زمين افتاده اند بپرس. [ صفحه ۷۹ ] آنها يقين دارند كه زندگي با خوار ي چون مرگ است. ۵. اگر در ياري آنها بميرم، براي ما از زندگي لذتبخش تر است. ۶. روز عاشورا براي دين روزي سخت بود ۷. جاي هيچ شادي در قلب من نگذاشت. ۸. اين روز، روز غم و گريه است. پس در اين روز هميشه گريان باش. [ صفحه ۸۰ ]

## ابوالعلاء معري

ابوالعلاء احمد بن عبدالله بن سلمان معري تنوخي، از قبيله ي قضاة بود. او در سال ۳۶۳ ه.ق. در معرة النعمان متولد شد و در سال ۴۴۹ ه.ق. در همان شهر وفات يافت. ۱. و علي الدهر من دماء الشهيد ين علي و نجله شاهدان ۲. فهما في أواخر الليل فجران و في اولياته شفقان ۳. ثبتا في قميصه ليحيي ال حشر مستعديا الي الرحمن [ ۸۱ ]. ۴. أري الأيام تفعل كل نكر فما أنا في العجائب مستزيد ۵. أليس قريشكم قتلت حسينا و كان علي خلافتكم يزيد [ ۸۲ ]. ۱۰. روزگار از خون علي عليه السلام و فرزندش دو گواه (هميشگي) دارد. ۲. و آن دو گواه، رنگيني شفق در هنگام غروب و صبحدمان است. ۳. (اين رنگ) بر دامن (آسمان) ثبت شده است تا هنگامي كه (در رستاخيز) نزد خدائي به دادخواهي برخيزد. ۴. مي بينم كه روزگار هر كار ناپسندي را انجام مي دهد و براي به شگفت آوردن من به بيش از اين احتياجي نيست. ۵. مگر نه اين است كه قريش شما، حسين عليه السلام را شهيد كردند و يزيد را بر مسند خلافت نشانند؟ [ صفحه ۸۱ ]

## زيد بن سهل موصلي نحوي

او به مرزكه معروف بود و در سال ۴۵۰ ه.ق. درگذشت. ۱. فلولا بكاء المزن حزنا لفقده لما جاءنا بعد الحسين غمام ۲. و لو لم يشق الليل جلبا به اسي لما انجاب من بعد الحسين ظلام [ ۸۳ ]. ۱۰. اگر گريه ي ابرها براي شهادت حسين عليه السلام نبود، بعد از او ابري در آسمان پيدا نمي شد. (ابرها براي آن پيدا شده اند كه بر او بگريند). ۲. اگر شب در مصيبت حسين عليه السلام از ناراحتي جامه بر تن نمي دريد، هيچ گاه شب پايان نمي يافت و صبحي نمي دميد. [ صفحه ۸۲ ]

## امیر عبدالله خفاجی

ابومحمد عبدالله بن محمد بن سنان خفاجی حلبی از ادیبان بزرگ شیعه، در سال ۴۶۶ ه.ق. درگذشته است. جنازه‌اش را به حلب برده و دفن کردند. ۱. یا امة کفرت و فی افواهها القرآن فیہ ضلالها و رشادها. ۲. اعلی المنابر تعلنون بسبه و بسیفه نصبت لکم أعوادها. ۳. تلك الخلائق بینکم بدریة قتل الحسین و ما خبت احقادها [۸۴]. ۱. ای امتی که از قرآن و هدایت و ضلالت آن سخن می‌گفتید و لیکن کافر شدید، ۲. آیا بر منبرها آشکارا دشنام به کسی می‌دهید که چوبهای منبرها با شمشیر او برای شما ساخته و نصب شده است؟ ۳. این اخلاق و خصلتهای ناپسند در شما از آثار جنگ بدر است، با آن که حسین علیه‌السلام را کشتند آتش کینه‌شان هنوز خاموش نگردیده است. [صفحه ۸۳]

## طلایع بن رزیک

ملك طلالی بن رزیک به سال ۴۹۵ ه.ق. در آذربایجان متولد شده و در سال ۵۵۹ ه.ق. به قتل رسیده است. او وزیر خلیفه‌ی الفایز بوده و از فقیهان شیعه شمرده شده است. ۱. اذ ضیع القوم الشریعة فیہ لحفظم الشریعة. ۲. منعت لذیذ الماء منه کتاب منہم منیعه. ۳. غدرت هناك و ما وقت مضر العراق و لا ربیعه. ۴. لما دعتہ أجاہها و دعا فما کانت سمیعه. ۵. شاع النفاق بکربلا فیهم و قالوا: نحن شنیعه. ۶. یا فعلة جاؤا بها فی الغدر فاضحة شنیعه [۸۵]. ۷. یا بقعة بالطف حشو تراہها دنیا و دین. ۸. أضحت كأصداف یصادف ضمنا الدر الثمین [۸۶]. ۱. آن قوم در روز عاشورا برای حفظ شریعه (فرات)، شریعت را تباه کردند. ۲. گروهی از لشکریان آن قوم، از رسیدن آب گوارا به او جلوگیری کردند. ۳. قبایل مضر و ربیعه در عراق به او خیانت کرده و به عهدشان وفا نکردند. ۴. چون او را فراخواندند دعوتشان را پذیرفت. لیکن هنگامی که او آنان را فراخواند پاسخش نداند. ۵. آنها می‌گویند که ما شیعه هستیم ولی نفاق و دورویی در میانشان گسترش یافته است. ۶. آنها به زشت‌ترین و رسواترین نوع خیانت دست یازیدند. ۷. ای آرامگاهی که در سرزمین طف هستی، خاک تو دنیا و دین را در آغوش خود دارد. ۸. در این بقعه صدفهایی وجود دارد که درون آنها پر از مروارید گرانبها است. [صفحه ۸۴]

## قاضی جلیس

ابوالمعالی عبدالعزیز بن حسین بن حباب اغلبی معروف به قاضی جلیس، از ندمای ملك طلالی بن رزیک بوده. او به سال ۵۶۱ ه.ق. در حالیکه حدود هفتاد سال از عمرش می‌گذشته، زندگی را در مصر بدرود گفته است. ۱. ان ضل بالعجل الیہو د فقد اضلکم البعیر. ۲. ایماز فوق الارض فیض دم الحسین و لا تمور؟ ۳. أم کیف اذ منعه ورد الماء لم نغر البحور؟ [۸۷]. ۱. (ای قوم) اگر یهودیان را گوساله‌ای گمراه کرد، باعث گمراهی شما یک شتر بود. ۲. آیا خون امام حسین علیه‌السلام بر روی زمین جاری می‌شود و زمین را ذوب نمی‌کند؟ ۳. یا چگونه است که هنگامی که او را از رسیدن به آب منع کردند، آب دریاها خشک نشد؟ [صفحه ۸۵]

## حسن بن علي زبير

ابومحمد حسن بن علي بن ابراهيم بن زبير ملقب به قاضي مهذب، از ندماي صالح بن رزيك وزير مصر بود. در سال ۵۶۱ ه.ق. در مصر وفات يافت. او و برادرش رشيد هر دو شاعر بوده‌اند. ۱. و هجرت قوما ما استجاز سواهم قدما قري الضيفان بالذيفان ۲. الا الاولي نزل الحسين بدارهم و اختار أرضهم علي البلدان ۳. و سقوه اذ منعوا الشريعة بعدما رفضوا الشريعة ماء كل يمان ۴. حتي لقد ورد الحمام علي الظما أكرم به من وارد ظمآن ۵. تالله ما نقضوا هناك بقتله الايمان [۸۸] بل نقضوا عري الايمان ۶. نزلوا علي حكم السيوف و قد أبوا في الله حكم بني أبي سفيان ۷. و تخيروا عزالمات و فارقوا فيه حياة مذلة و هوان ۸. و انيخ في تلك الفقار حمامهم فأتيح لحم الليث للسرحان ۹. عجباً لهم نقلوا رؤسهم و قد نقلوا فضائلهم عن القرآن ۱۰. فالمشركون أخف جرماً منهم و اشف يوم الحشر في الميزان [۸۹] ۱. از گروهی دور شدم که برای غذای مهمانان، سم مهلك تهیه کردند و قبل از آنان کسی این [صفحه ۸۶] چنین نکرده بود. [۹۰] ۲. مگر کسانی که حسین علیه السلام به منزل آنان فرود آمد و از بین تمام سرزمینها، سرزمین آنها را اختیار کرد. ۳. آنها بعد از رها کردن دین و جلوگیری او از رسیدن به آب، از آب شمشیرها سیرابش کردند. ۴. تا اینکه او تشنه کام به طرف مرگ رفت. چه بزرگوار است کسی که تشنه لب به سوی شهادت می‌رود. ۵. به خدا سوگند که با کشتن حسین علیه السلام نه تنها ایمان خود بلکه اساس ایمان را در هم شکستند. ۶. (حسین علیه السلام و یارانش) در راه خدا به فرمان شمشیر گردن نهادند و زیر بار فرزندان ابوسفیان نرفتند. ۷. آنان مرگ با عزت و افتخار را برگزیدند و از زندگی توأم با ذلت و خواری دست کشیدند. ۸. مگر آنان در این بیابان منزل کرده بود. به همین دلیل خوردن گوشت شیران برای گرگها آسان شده است. ۹. چه شگفت است که سر آنها را (بالای نیزه) جابجا می‌کنند در حالیکه از فضائل آنان که در قرآن آمده است حرف می‌زنند. ۱۰. بنابراین در میزان روز قیامت گناه مشرکان از آنها سبکتر است. [صفحه ۸۷]

## صدر

ابومنصور علي بن حسن بن فضل معروف به صدر، به سال ۵۶۵ ه.ق. در راه خراسان وفات يافت. ۱. واسمعهم مواظله فقالوا سمعنا يا حسين و قد عصينا ۲. فألفوا قوله حقا و صدقا و ألفي قولهم كذبا و مينا ۳. و تسبي المحصانا الي زيد كان له علي المختار دينا [۹۱] ۱۰. (امام حسین علیه السلام) پندهایش را به گوش آنها رسانید ولی آنها گفتند که سخنان را شنیدیم اما عصیان می‌کنیم. ۲. آنها فهمیدند که سخنان او حق و درست او و او هم می‌دانست که حرف آنان کذب و نادرست است. ۳. زنان اهل بیت علیهم السلام را اسیر کرده به سوی یزید بردند. گویی پیغمبر صلی الله علیه و آله به یزید بدهی و دینی دارد. [صفحه ۸۸]

## سعید بن مکي نیلي

سعید بن احمد بن مکي نیلي، از ادبای مشهور شیعه در اواسط قرن ششم است که در بغداد می‌زیسته، او حدود ۱۰۰ سال عمر کرده و به سال ۵۶۵ ه.ق. درگذشته است. ۱. أبكي عليه و لو ان البكاء علي سوي بني أحمد المختار ما

خلقا ۲. تالله کم قصموا ظهرا لحیدرة و کم بروا للرسول المصطفي عنقا ۳. والله ما قابلوا بالطف يومهم الا بما يوم بدر فيهم سبقا [۹۲]. ۱. براي او (امام حسين عليه السلام) گريه مي كنم زيرا گريه فقط براي فرزندان پيامبر آفريده شده است. ۲. سوگند به خدا كه چه بسيار پشت حيدر را شكستند و چه بسيار سر رسول مصطفي صلي الله عليه و آله را از بدن جدا كردند. ۳. سوگند به خدا كه جنگ روز طف فقط به خاطر انتقام روز بدر بود. [ صفحه ۸۹ ]

### فقيه عماره يماني

نجم الدين ابومحمد عماره بن حسين حكيمي يماني، از فقهاي شيعه ي اماميه بوده است. بعد از انقراض خلافت فاطمیان در مصر، براي آنها مرثيه سروده و در سال ۵۶۹ ه.ق. در مصر كشته شده است. ۱. و قعودهم في رتبة نبوية لم يبينها لهم ابوسفيان ۲. حتي أضافوا بعد ذلك انهم أخذوا بثأر الكفر في الايمان [۹۳]. اگر اين كلمه را به صورت «ايمان» بخوانيم معني بيت چنين مي شود: تا اين كه بعد از آن و بنا بر سوگندهاي قبي خود و پيمانهاي كه بسته بودند خونبهاي كفر را گرفتند. @ ۱. در جاگاه پيغمبر صلي الله عليه و آله نشستند در حاليكه اين مرتبت از پدرشان ابوسفيان به آنها نرسیده بود. ۲. تا اينكه بعد از آن، خونبهاي كفر را از ايمان گرفتند. [ صفحه ۹۰ ]

### ابن الصيفي

شهاب الدين ابوالفوارس سعد بن محمد تميمي، فقيهي عالم و شاعري اديب بوده و گفته اند كه او داناترين فرد نسبت به اشعار و اختلاف لغات عرب بوده است. او به سال ۵۷۴ ه.ق. در بغداد وفات يافته و در مقابر قريش دفن شده است. ۱. ملكنا فكان العفو منا سجية فلما ملكتم سال بالدم أبطح ۲. و حللتم قتل الأساري و طالما غدونا عن الأسري نعف و نصف ۳. فحسبكم هذا التفاوت بيننا و كل اناء بالذي فيه ينضح [۹۴]. ۱. هنگامي كه ملك به دست ما افتاد، روش ما عفو و بخشايش بود و چون شما به قدرت رسيديد، خون ما را چون سيل جاري كرديد. ۲. و كشتن اسيران را حلال شمرديد در حاليكه ما اسيران شما را مي بخشيديم و آنها را آزاد مي كرديم. ۳. همين قدر تفاوت ميان ما و شما بس. آري هر چه در ظرف باشد همان به بيرون مي تراود. [۹۵]. [ صفحه ۹۱ ]

### ابن معلم واسطي

ابوالغنائم نجم الدين محمد بن علي بن فارس واسطي معروف به ابن معلم، از اهالي قريه ي هرث در نزديكي واسط بوده و به سال ۵۹۲ ه.ق. در همان قريه درگذشته است. ۱. اما امير المؤمنين فذكرة في محكم التنزيل ذكر أرفع ۲. من قال فيه محمد أفضاكم بعدي و أعملكم علي الاروع ۳. حفظوا عهد الغدر فيم بينهم و عهد أحمد يوم خم ضيعوا ۴. قتلوا بعرضة كربلا اولاده و لهم بغفران المهيمن مطمع ۵. منعوا ورود الماء آل محمد و غدت ذئاب البر منه تكرر ۶. آل الضلال بنو أمية شرع فيه و و سبط الطهر أحمد يمنع ۷. لهفي له والخيل تغلو صدره والرأس منه علي الاسنة يرفع [۹۶]. ۱. نام اميرالمومنين در قرآن نامي رفيع است. ۲. كسي كه محمد صلي الله عليه و آله درباره ي او گفته است: بهترين قاضي و داناترين عالم و پرهيزگارترين فرد پس از من، اوست. ۳. آنها پيمانهاي مكر را در ميان خود حفظ

کردند و عهدهای روز غدیر خم را با پیامبر صلی الله علیه و آله تباه کردند. ۴. در عرصه‌ی کربلا، اولاد او را کشتند در حالیکه از خدا آمرزش می‌طلبیدند. ۵. فرزندان محمد صلی الله علیه و آله را از دستیابی به آب بازداشتند و در همان حال گرگه‌های بیابان از آن آب سیراب می‌شدند. ۶. گروه گمراه بنی‌امیه آب می‌نوشتند و نواده‌ی پاک احمد صلی الله علیه و آله از آن آب ممنوع بود. ۷. دلم بر او می‌سوزد که اسپها بر سینه‌ی او تاختند و سرش بر نیزه بلند شد. [ صفحه ۹۲ ]

### احمد بن عیسی هاشمی

پدر خلیفه الواثق بالله به ابن‌الغریق بوده. او به سال ۵۹۳ ه. ق. وفات یافته است. ۱. لم أکتحل فی صباح یوم أریق فیہ دم الحسین ۲. الا لحزنی و ذاک انی سوت حتی بیاض عینی [۹۷]. ۱۰. در صبح روزی که خون امام حسین علیه‌السلام ریخته شد، سرمه نمی‌کشم، ۲. مگر برای ابراز غصه و انده، زیرا می‌خواهم بوسیله‌ی سرمه، سفیدی چشم خود را سیاه پوش کنم. [ صفحه ۹۳ ]

### صفوان بن ادیس

ابوالبحر صفوان بن ادیس تجیبی مرسی، از شعراء شیعه‌ی اندلس بوده است. او به سال ۵۶۱ ه. ق. متولد شده و به سال ۵۹۸ ه. ق. درگذشته است. ۱. سلام کأزهار الربی یتنسم علی منزل منه الهدی یتعلم ۲. علی مصرع للفاطمیین عیبت لأوجهم فیہ بدور و أنجم ۳. علی مشهد لو کنت حاضر اهله لعانت أعضاء النبی تقسم ۴. مصارع ضجت یثرب لمصابها و ناح علیهن الحطیم و زمزم ۵. و مکة والاسطار و الرکن والصفاء و موقف جمع و المقام المعظم [۹۸]. ۱۰. سلامی چون شمیم گل‌های پاک بیابانها، بر سرزمینی که هدایت از آنجا آموخته می‌شود. ۲. بر قتلگاه فاطمی‌ها که از (شرم) نور سیمایشان، ماه و ستارگان نهفته گردید. ۳. بر شهادتگاهی که اگر آنجا بودی می‌دیدي که اعضای بدن پیامبر صلی الله علیه و آله را در آنجا پاره پاره می‌کنند. ۴. رزمگاهی که یثرب بر آنها فریاد زد و حطیم و زمزم بر آن نوحه سرایی کرده و گریستند. ۵. و مکة و پرده‌ها و رکن و صفا و موقف و مقام با عظمت، بر آن اشک ریختند. [ صفحه ۶۴ ]

### عبدالرحمن کتانی

بدر الدین عباد الرحمن بن ابی‌القاسم بن غنائم کتانی عسقلانی، به سال ۵۸۳ ه. ق. متولد شده و به سال ۶۳۵ ه. ق. درگذشته است. این شعر را در روز عاشورایی سروده که در فصل تابستان واقع شده و باران زیادی باریده بود. ۱. مطرت بعاشورا و تلك فضیلة ظهرت فما للناصبی المعتدی ۲. والله ما جاد الغمام و انما بکت السماء لرزء آل محمد [۹۹]. ۱۰. این فضیلتی که درعاشورا باران فراوانی بارید ولی ناصیب تجاوزگر فضیلتی ندارد. ۲. سوگند به خدا که ابرها قصد بخشش نداشتند بلکه این آسمان بود که بر مصیبت آل محمد صلی الله علیه و آله گریست. [ صفحه ۹۵ ]

### ابوالحسن خلیعی

ابوالحسن جمال الدين علي بن عبدالعزيز بن ابي محمد خليعي موصلي حلي، در حله زندگي مي کرد و در حدود سال ۷۵۰ هـ.ق. در آنجا وفات یافته و در همانجا دفن شد. ۱. لهف قلبي و طفله في يديه يتلطي و النحر منه خضيب ۲. ليت اني فداك لو كان بالعبد يفدي المولي الحسيب النسيب [۱۰۰]. ۳. لهفي لمسلم و الرماح تنوشه لا بالجزوع لها و لا المرتاع ۴. و هوي من القصر المشوم مهلا و مكبرا تجلو صدي الاسماع ۵. لهفي له فوق التراب مجدلا دامي الجبين مهشم الاضلاع [۱۰۱]. ۱. دلم بر كودكي مي سوزد كه بر روي دست او از تشنگي بر خود مي پيچيد در حاليكه گلويش از خون رنگين بود. ۲. (اي مولا) كاش فدائيت مي شدم اما بنده چگونه مي تواند فديه ي مولايي شود كه داراي حسب و نسب عالي است؟ ۳. دلم براي مسلم به درد آمد در وقتي كه نيزه ها به او اصابت كرد و او نه جزع كرد و نه ترسيد. ۴. بدنش از بالاي قصر شوم دشمن به پايين رها شد در حاليكه صداي تكبيرش در همه جا پيچده و گوش مردم را پر کرده بود. ۵. دلم بر آن شهيد مي سوزد كه با پيشاني شكسته و خونين و استخوانهاي شكسته سر بر خاك نهاد. [ صفحه ۹۶ ]

### حسن بن راشد حلي

از شرح حال او اين قدر اطلاع داريم كه او در سال ۸۳۰ هـ.ق در حيات بوده است. ۱. لله وقعة عاشوراء ان لها في جبهة الدهر جرحا غير مندمل ۲. ابدوا خفايا حقوق كان يسترها من قبل خوف غرار الصارم الصقل ۳. فقاتلوه بدير ان ذا عجب اذ يطلبون رسول الله بالذحل ۴. من كل مكتهل في عزم مقتبل و كل مقتل في حزم مكتهل ۵. قرم اذا الموت ابدى عن نواجذه ثني له عطف مسرور به جدل ۶. خواض ملحمة فياض مكرمة فضاخ معظمة خال من الخلل ۷. ان طال أوصال في يومي عطا و سطا فالغيث في خجل و اليت في وجل ۸. قوم اذا الليل أرخي ستره انتصبوا في طاعة الله من داع و مبتهل ۹. حتي اذا استعرت نار الوغي قذفوا نفوسهم في مهاوي تلكم الشعل [۱۰۲]. ۱. خدائي را، كه واقعه ي عاشورا چون زحمي التيام ناپذير بر پيشاني روزگار باقي مانده است. ۲. آنها كينه هايي را كه از ترس شمشيرها پنهان داشته بودند، آشكار كردند. ۳. به خاطر خونخواهي جنگ بدر با آنان مبارزه كردند و اين شگفت است كه به انتقام گرفتن از رسول خدا برخاستند. ۴. پيران آنها عزم و اراده اي چون جوانان داشتند و جوانان آنها دوراندوشي و حزم پيران را. ۵. هر يك از آنان قهرماني بود كه چون مرگ به او دندان نشان مي داد، او با خوشحالي به مرگ لبخند مي زد. [ صفحه ۹۷ ] ۶. هر کدام از آنان يك حماسه ساز بود و كرامات از او مي جوشيد و مشكلات بزرگ را حل مي كرد و از هر نقصي مبرا بود. ۷. ابر از عطا و بخشش آنها شرمنده و شير زيان از سطوت و حمله ي آنان به هراس مي افتاد. ۸. آنها هميشه در طول شب به دعا و مناجات قيام مي كردند. ۹. و زماني كه آتش جنگ شعله ور شد، خود را در دل آن شعله ها افكندند. [ صفحه ۹۸ ]

### شيخ جعفر خطي

شيخ ابوالبحر شرف الدين جعفر بن محمد بن حسن بن خطي بحراني، در اوایل مداح امرای بحرین و بزرگان آن دیار بود. او در سفری که به ایران داشته با شیخ بهایی در اصفهان ملاقات کرده و به سال ۱۰۲۸ هـ.ق. در فارس درگذشته است [۱۰۳]. ۱. و لكن هلم الخطبة في رزء سيد قضي ظمأ و الماء جار و راكد ۲. كاني به في ثلة من رجاله كما حف

باليث الاسود و الحوارد ۳. اذ اعتلقوا سمر الرماح و جردوا سيوفا اعارتها البطون الاساود ۴. فليس لها الا الصدور مراكز و ليس لها الا النحور مغامده ۵. يلاقون شدات الكماة بأنفس اذا غضبت هانت عليها الشدائد ۶. الي أن ثووا الترب صرعي كأنهم نخيل أمالتهن أيد عواضد [۱۰۴] ۱. در باره‌ي مصيبت آقايي صحبت کن که با تشنگي شهيد شد، در حاليکه آب جاري و راكد در آنجا وجود داشت ۲. او در ميان افرادش چون شير بزرگ بود که گروه شيران خشمگين او را احاطه کرده بودند ۳. وقتي نيزه به دست گرفتند و شمشير برکشيدند، قلبهاي سپاه (دشمنان) را به آنها بخشيد ۴. براي نيزه‌ها غير از سينه‌هاي آنها قرارگاهي وجود نداشت و شمشيرها غير از گردنهاي آنها غلافي نداشتند ۵. با جانهاي خود که در هنگام خشم همه چيز را آسان مي‌شمرد به قهرمانان سهمگين حمله مي‌بردند ۶. هنگامی که به خاک افتادند، گویی درختان نخل هستند که دستهاي قوي نيرومندی آنها را خم کرده است. [ صفحه ۹۹ ]

### شيخ بهايي

محمد بن حسين معروب به بهاء الدين عاملي، يکي از چهره‌هاي برجسته‌ي تاريخ اسلام است. وي از اکثر علوم روزگار خویش بهره‌ي کامل داشت. اين دانشمند فرهيخته به سال ۹۵۳ ه.ق. در بعلبک چشم به جهان گشود و سپس به همراه پدر به ايران آمد و سالها چون خورشيد در حوزه‌ي پر بار علمي اصفهان درخشيد. شيخ بهايي در ۱۲ شوال ۱۰۳۱ ه.ق. در اصفهان بدرود حیات گفت. جنازه‌ي او را به مشهد رضوي نقل و در جوار حرم مطهر حضرت علي بن موسي الرضا عليه السلام دفن کردند. او بعلاوه‌ي کتب مختلف علمي، در شعر فارسي و عربي آثار ارزشمندی بر جای نهاده است ۱. مصابك يا مولاي اورث حرقة و امطر من أجفناننا هائل المزن ۲. فلو لم يكن رب السماء منزها عن الحزن قلنا انه لك في الحزن [۱۰۵] ۱. آقاي من، مصائب تو آتشي در دلم بر جای نهاد و از دیدگانم باران بسيار فروريخت ۲. اگر خداوند آسمان‌ها (و زمين) از اندوه منزه نمی‌بود، می‌گفتيم که او نیز براي تو اندوهناک شد. [ صفحه ۱۰۰ ]

### معتوق موسوي

سيد شهاب الدين احمد بن ناصر معتوق موسوي حويزي، به سال ۱۰۲۵ ه.ق. متولد و به سال ۱۰۸۷ ه.ق. درگذشته است. او داراي ديواني از مدايح و مراثي و موضوعات ديگر است ۱. حر بنصر أخيه قام مجاهدا فهوي الممات علي الحياة و أثر ۲. حفظ الاخاء و عهد فوفي له حتي قضي تحت السيوف معفر ۳. ويل لمن قتلوه ظلماً أما علموا بأن أباه يسقي الكوثر ۴. لعن الاله بني أمية مثلما داود قد لعن اليهود و كفرا [۱۰۷] ۱. جوانمرد آزاده‌اي که در ياري برادر به جهاد پرداخت و مرگ را بر زندگي ترجيح داد، ۲. آنقدر در حفظ برادر خود و ميثاق با او تلاش کرد تا در زير شمشيرها به خاک و خون غلتيد ۳. وای بر کسانی که او را تشنه شهيد کردند، در حالي که می‌دانستند پدرش ساقی کوثر است ۴. خداوند بني اميه را لعنت کند چنانکه داود عليه السلام يهود را لعن و تکفير کرد. [ صفحه ۱۰۱ ]

### امير حسين کوباني

سید حسین بن عبدالقادر کوبانی، از مشاهیر یمن بوده و به سال ۱۱۱۲ ه.ق. درگذشته است. فی خدک الشفق القانی بدی و علی قتل الحسین دلیل حمرة الشفق [۱۰۸]. بر گونه‌ی تو سرخی شفق آشکار شده، زیرا کشته شدن حسین علیه‌السلام دلیل سرخی شفق است. [صفحه ۱۰۲]

### علی فقیه عادل

شیخ علی بن احمد ملقب به فقیه عادل عاملی مشهدی غروی. او با سید حیدر حلی معاصر بوده. صاحب اعیان الشیعه می‌گوید که او در سال ۱۱۲۲ ه.ق. در حیات بوده است. ۱. مصاب سبط رسول الله من ختمت بجده انبیاء الله و الرسل ۲. دعوه للنصر حتی اذ اتی نکتوا ما عاهدوه علیه بئس ما فعلوا ۳. والسبط فی صحبه کالبدر حیث بدا بین الکواکب لم یرهقههم الوجله ۴. من کل قرم اشم الانف یوم و غی ضرغام غاب و لکن غابه الاسل [۱۰۹]. بر نوه‌ی رسول الله که خاتم پیامبران است مصیبتی سنگین وارد شد. ۲. او را دعوت کردند و به او وعده‌ی یاری دادند اما به عهدشان وفا نکردند و این زشت‌ترین کارها بود. ۳. حسین علیه‌السلام در میان یارانش مانند قرص ماه در میان ستارگان می‌درخشید و ترس در صورت یارانش اثر نگذاشته و آنها را مکدر نکرده بود. ۴. در روز جنگ، اصحاب او همه افرادی شجاع و سرافراز بودند مانند شیرانی در بیشه که نی‌های آن بیشه، نیزه‌های جنگجویان بود. [صفحه ۱۰۳]

### محمد امیرالحاج

سید محمد بن حسین بن محمد امیرالحاج حسینی نجفی، از عالمان نجف و ادیبی سخنور بود. او به سال ۱۱۸۰ ه.ق. در نجف اشرف درگذشت و در همانجا دفن شد. ۱. بذلت أبا عباس نفسا نفیسة لنصر حسین عز بالجد عن مثل ۲. آیت التذاذ الماء قبل التذاذ و حسن فعال المرء فرع عن الاصل ۳. فأنت اخو السبطین فی یوم مفخر و فی یوم بذل الماء انت ابوالفضل [۱۱۰]. ای عباس، تو جان با ارزش خود را در راه یاری حسین علیه‌السلام بخشیدی و این کاری بی‌نظیر است. ۲. از نوشیدن خودداری کردی، چون او (حسین علیه‌السلام) تشنه بود. رفتار نیک هر کس نشانه‌ی اصل پاک اوست. ۳. در هنگام فخر، افتخار تو این بس که برادر سبطین هستی و در روز بخشیدن آب، بخشندگی و فضل تو آشکار شد. [صفحه ۱۰۴]

### ابراهیم حاریصی عاملی

از اهالی قریه‌ی حاریص از قاری تبین لبنان بوده. قصاید او شامل علوم و اطلاعات تاریخی و حکم و امثال است. او به سال ۱۱۸۵ ه.ق. وفات یافته است. [۱۱۱]. ۱. فلما رأی أن لا محیص من الردی و طاف به الجیش اللهم العرمم ۲. سطا سطوة اللیث الغضنفر مقدا و فی کفه ماضی الغرارین مخدم ۳. وصال علیهم صولة علویة فولوا علی الاعقاب خوفا و أحجموا ۴. الی أن دنا ما لا مرد لحکمه و ذاک علی کل الانام محتتم [۱۱۲]. ۱. هنگامی که دید از مرگ گریزی نیست و اطراف او را لشکری انبوه فراگرفته است، ۲. مانند شیري خشمگین برای حمله به پیش رفت در

حالیکه شمشیر تیز و برنده‌ای در دست داشت.۳. همانند علی علیه‌السلام به آنان حمله برد و آنها از ترس به عقب فرار کردند و پنهان شدند.۴. تا وقتی که سرنوشت محتومی که برای هر کس پیش می‌آید و کسی نمی‌تواند از آن بگریزد، برایش پیش آمد. [صفحه ۱۰۵]

### ملا کاظم اُزری

ملا کاظم بن محمد بن مهدی اُزری بغدادی، به سال ۱۱۴۳ ه.ق. در بغداد متولد شده و به سال ۱۲۰۱ ه.ق. وفات یافته و در کاظمین مدفون شده است. ۱. لله صخرة وادي الطف ما صدعت الا جواهر كانت حلية الزمن ۲. من مبلغ سوق ذاك اليوم ان به جواهر القدس قد بيعت بلا ثمن [۱۱۳]. ۱. به خدا سوگند، در دل صخره‌ی زمین طف جواهری است که آرایش دهنده‌ی روزگاران است. ۲. در روز عاشورا (در کربلا)، بازاری بر پا شد که در آن گوهر عالم قدس را به رایگان فروختند [صفحه ۱۰۶]

### مهدی بحر العلوم

سید محمد مهدی بن سید مرتضی بن سید و محمد حسینی بروجردی، معروف به بحر العلوم طباطبایی به سال ۱۱۵۵ ه.ق. در کربلا متولد شد و به سال ۱۲۱۲ ه.ق. در نجف وفات یافت. آرامگاه او در کنار قبر شیخ طوسی است. [۱۱۴]. ۱. الدین من بعدهم أفتت مرابعه و الشرع من بعدهم غارت شرایعه ۲. قد اشتفی الکفر بالاسلام مذ رحلوا والبعی بالحق لما راح صادعه ۳. کمین جیش بدا یوم الطفوف و من یوم السقیفة قد لاحت طلايعة ۴. یا رمیة قد أصابت و هی مخطیة من بعد خمسین قد شطت مرابعه [۱۱۵]. ۵. عین جودی لمسلم بن عقیل لرسول الحسین سبط الرسول ۶. کان یوما علی الحسین عظیما و علی الال ای یوم مهول ۷. کم فدی بالنفوس ال علی ال خیر الانام ال عقیل ۸. فأتاهم و قد أتی اهل غدر باعوه و اسرعوا فی النکول ۹. صال کاللیث ضاربا کل جمع بشبا حد سیفه المسلول ۱۰. و هوی الجسم لصعید نزولا و علا الروح صاعدا للجلیل ۱۱. فهو النجم قد هوی من سماء بل هو الشمس قد هوت للافول [۱۱۶]. ۱. بعد از (قتل) آنها سبزه‌زارهای دین خشک و رودهای جاری شریعت از آب خالی شد. [صفحه ۱۰۷] ۲. روزی که آنها رفتند، دل کفر از اسلام آرام یافت و حقی که مانع ستم و تجاوز بود، از بین رفت و باطل از حق تشفی یافت. ۳. طلايیه‌ی سپاهی که در روز طف آشکار شد، در روز سقیفه پدیدار گشته بود. ۴. تیر ناراستی که پنجاه سال پیش از کمان رها شد، اکنون به هدف خورده است. ۵. ای چشم، بر مسلم بن عقیل اشک فراوان بار که او نماینده‌ی حسین علیه‌السلام نوه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. ۶. روز شهادت او برای امام حسین علیه‌السلام مصیبتی بزرگ و برای خانواده‌ی او روزی وحشتناک بود. ۷. آل عقیل برای فرزندان علی علیه‌السلام که بهترین مردمانند چه بسیار فداکاری کردند. ۸. مسلم به سوی مردمی آمد که اهل غدر و نیرنگ بودند و با آنکه با او بیعت کرده بودند، بیعت و عهد خود را شکستند. ۹. مانند شیر حمله می‌برد و شمشیر برنده خویش را بر هر گروهی فرود می‌آورد. ۱۰. بدن مسلم (از روی قصر) به پایین افتاد و روحش به پیشگاه خدا به سوی بالا عروج کرد. ۱۱. او مانند شهاب از آسمان به زمین افتاد و مانند خورشید افول کرد. [صفحه ۱۰۸]

## ابراهیم عاملي

شیخ ابراهیم بن یحیی بن شیخ محمد عاملي طيبي، به سال ۱۱۵۴ ه.ق. در قریه‌اي از جبل عامل متولد شده و بعدها در دمشق سکونت گزید. او به سال ۱۲۱۴ ه.ق. در دمشق وفات یافت و در باب‌الصغیر دمشق دفن گردید. [۱۱۷]. ۱. بنفسي اقمار تهاوت بکربلا و ليس لها الا القلوب لحدود. ۲. فقل لابن سعد أتعس الله جده أحظك من بعده الحسين يزيد. ۳. نسجت سراويل الضلال بقتله و مزقت ثوب الدين و هو جديد [۱۱۸]. ۱. جانم فدای ماهمایی باد که در کربلا افول کردند و دل‌های مردم آرامگاه آنهاست. ۲. به ابن سعد که خدا بهره و بخت او را نابود سازد بگو آیا حظ و بهره‌ي تو پس از حسین افزایش می‌یابد. ۳. لباس‌های گمراهی را با شهادت او بافتی و لباس دین را که نو و تازه بود پاره پاره کردی. [صفحه ۱۰۹]

## جواد عاملي

سید محمد جواد بن سید محمد بن محمد عاملي شقرایی نجفی، در حدود سال ۱۱۶۰ ه.ق. در شقراء یکی از قرای جبل عامل متولد شد و در سال ۱۲۲۶ ه.ق. در نجف وفات یافته و در همانجا دفن شد. ۱. هذا الحسين ابن النبي و سبطه أمسي طريحا في الطفوف معفرا. ۲. فلتلبس الدنيا ثياب حدادها فالنور نور الله غيب في الثري [۱۱۹]. ۱. این حسین علیه‌السلام پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و نواده‌ي اوست که در سرزمین طف به زمین افتاده و به خاک آغشته شده است. ۲. دنیا باید برای او لباس حزن بپوشد. این نور، نور خداست که در زیر خاک مخفی شده است. [صفحه ۱۱۰]

## ابراهیم بغدادی

سید ابراهیم بن سید محمد بن سید علی حسنی بغدادی، پدر سید حیدر بوده است. آل حیدر از خانواده‌های مشهور در کاظمیه و بغداد از نسل او هستند. سید ابراهیم به سال ۱۲۲۷ ه.ق. وفات یافته. او شاگرد سید مهدی بحر العلوم بوده است. [۱۲۰]. ۱. لهفي لتلك الرؤوس يرفعها علي رؤوس الرماح اوضعها. ۲. لهفي لتلك الجسوم عارية و ذاريات الصبا تلفعها. ۳. لهفي لتلك الصدور توطا بالخيل و منها العلوم اجمعها. ۴. لهفي لتلك الاسود قد ظفرت بها كلاب الشقا و اضبعها. ۵. لهفي لتلك الغصون ذاوية و من أصول التقى تفرعها [۱۲۱]. ۱. برای سرهایی که پست‌ترین افراد، آنها را بر سر نیزه‌ها افراشته‌اند، دلم می‌سوزد. ۲. برای بدن‌های برهنه‌ای که بادهای شنی و گرم آنها را می‌سوزاند، دلم می‌سوزد. ۳. برای سینه‌هایی که اسبها بر آنها گام می‌نهند و همه‌ي علوم دنیا در آنها جمع است، دلم می‌سوزد. ۴. برای شیرهایی که به دست سگ‌های هار و گفتارها افتادند دلم می‌سوزد. ۵. برای شاخه‌های پژمرده‌ای که از اصل پاکی و طهارت روییده‌اند، دلم می‌سوزد. [صفحه ۱۱۱]

## ابراهیم عطار

سید ابراهیم بن محمد بن علی بن سیف الدین، از امرای مکه بوده است، نسب او از جهت پدر به امام حسن مجتبی علیه السلام و از جهت مادر به امام حسین علیه السلام می‌رسد. او در بغداد متولد شده و در آنجا تحت تربیت پدر خود که از علما بوده، پرورش یافته است. وفات او را به سال ۱۲۱۵ یا ۱۲۳۰ ه.ق. نوشته‌اند. ۱. صدر یرضض بالخیول و انه کنز العلوم و عیبة الاسرار ۲. یا منیة الکرار بل یا مهجة المختار بل یا صفة الجبار [۱۲۲]. ۱. سینه ای که در زیر سم اسبها لگدمال شد، گنجینه‌ی دانشها و صندوق اسرار بود. ۲. ای آرزوی حیدر کرار و ای پاره‌ی قلب محمد مختار، تو برگزیده‌ی خداوند جبار هستی. [صفحه ۱۱۲]

### هاشم کعبی

حاج هاشم بن حاج حردان کعبی دورقی، در دورق در نزدیکی اهواز متولد شده سپس به کربلا و نجف رفت. به سال ۱۲۲۱ یا ۱۲۳۱ ه.ق. وفات یافت. خطبا شعر او را در مجالس عزای منبر می‌خوانند. ۱. و معارضي أسل الرماح بعراض الخد الاسليل ۲. وردوا علي الظماء الردي ورد الزلال السلسيل [۱۲۳]. ۳. والشمس غابت بعد ما هدت الانام الي سبيل ۴. كف بها امك الزهراء قد ضربوا هي التي أختك الحوارا بها سلبوا ۵. و ان ناروغي صاليت جمرتها كانت لا كف ذاك البغي تحتطب [۱۲۴]. ۶. تالله لا أنسي ابن فاطم والعدى تهدي اليه بوارقا و رعودا ۷. قتلوا به بدرا فاطم ليلهم فغدوا قياما في الضلال فعودا ۸. ساموه أن يرد الهوان أو المنية والمسود لا يكون مسودا ۹. فانصاع لا يعبا بهم عن عدة كثر عليه و لا يخاف عديدا [۱۲۵]. ۱۰. مابعد يوم ابن النبي سوي المدامع و السهاد [صفحه ۱۱۳] ۱۱. قتل ابن بنت محمد لرضي يزيد عن زياد ۱۲. اشلاؤه فوق الصعيد ورأسه فوق الصعاد [۱۲۶]. ۱۰. با گونه‌ای نرم و لطیف در جلو ضربه‌ی نیزه‌ها ایستاد. (سپر او گونه‌ی نرم او بود). ۲. با حالت تشنگی، مرگ را همچون آب زلال سلسبیل نوشید. ۳. بعد از اینکه مردم را به راه راست هدایت کرد، خورشید غروب کرد. ۴. با همان دستي که مادرت زهرا را زدند، به اسارت خواهرت دست یازیدند. ۵. همان دست ستمگر بود که برای آتش جنگي که تو در آن سوختي هیزم فراهم آورد. ۶. به خدا سوگند که هرگز پسر فاطمه (س) را در آن هنگام که دشمنان مانند رعد و برق به او حمله‌ور شدند، فراموش نمی‌کنم. ۷. با کشتن او گویی ماه کامل را کشته‌اند و شب آنها تیره و تاریک شده و در همه حال در گمراهی به سر می‌برند. ۸. به او گفتند: یا ذلت را بپذیر یا مرگ را. ولي مولا هیچگاه برده نمی‌شود. ۹. آنها را رها کرد و به ایشان اهمیتی نداد و با اینکه تعدادشان زیاد بود ترسي از آنها به دل راه نداد. ۱۰. بعد از شهادت فرزند پیامبر صلي الله عليه و آله غير از اشك و اندوه چیزی نمانده است. ۱۱. فرزند دختر پیامبر صلي الله عليه و آله کشته شد تا يزيد از (ابن) زياد راضي شود. ۱۲. بدن او پاره پاره بر خاک افتاد و سر او بر بالای نیزه رفت. [صفحه ۱۱۴]

### محمد علي اعسم

شیخ محمد علي اعسم بن شیخ حسین بن شیخ محمد زبیدی نجفی، در حدود سال ۱۱۵۴ ه.ق. در نجف متولد شده و به سال ۱۲۳۳ ه.ق. در نجف وفات یافت و در صحن مرتضوی دفن شد. ۱. و کم منزل قد سما بالنزیل و لو طاولته السما طالها ۲. بنفسي کراما سخت بالنفوس بیوم سمت فيه امثالها ۳. و صالوا كصولة اسد العرين رأت في يد القوم اشبالها ۴. تري أن في الموت طول الحياة فکادت تسابق آجالها ۵. و لم يبق للسط من ناصر يلاقي من الحرب

اهوالها ۶. بنفسی فریدا احاطت به عداه فجاهد ابطالها ۷. الی ان هوی فوق وجد الثری «و زلزلت الارض زلزالها» [۱۲۷]. ۸. تراهم علی الارض مثل النجوم مع البدر و الخسف قد غالها ۹. قد استأصلوا عترة المصطفی و لم یخلق الکون الا لها [۱۲۸]. ۱۰. چه منزل بلند مرتبه‌ای است که ساکنان آن در رفعت از آسمان بالاترند. ۲. جان من فدای افراد کریمی باد که در روزی که با یاران خود به آسمان ها پرواز کردند، جان خود را بخشیدند. ۳. آنها مانند شیرانی که فرزندان خود را گرفتار می‌بینند (به دشمن) حمله کردند. [صفحه ۱۱۵]. ۴. آنها چون می‌دیدند که طول زندگی در مرگ است، در رسیدن به مرگ از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. ۵. برای نوهی پیامبر صلی الله علیه و آله یآوری باقی نماند که در رویارویی آن نبرد سخت ایستادگی کند. ۶. جانم فدای کسی باد که دشمنان او را محاصره کردند و او با قهرمانان آنها مجاهده کرد. ۷. تا آنگاه که بر زمین افتاد و زلزله‌ای زمین را لرزاند. ۸. آنان که بر خاک افتادند، گویی ستارگانی بودند که به همراه قرص ماه منخسف شدند. ۹. آنها خانواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را که هستی به خاطر آنها خلق شده است، در مانده کردند. [صفحه ۱۱۶]

### محمد بن خلفه

شیخ محمد بن اسماعیل بغدادی حلی مشهور به ابن خلفه، به سال ۱۲۲۷ یا ۱۲۴۷ ه.ق. در شهر حله وفات یافت و جسد او را به نجف اشرف منتقل کردند. ۱. یا مهر ابن الذی بصلاته یعطی الصلوات بعفة و تکریم [۱۲۹]. ۲. یا مهر ابن الذی مهر امه ماء الفرات و قلبه منه ظمی [۱۳۰]. ۱. ای اسب، کجاست پسر کسی که در هنگام نماز بخششی همراه با عفت و کرامت دارد؟ ۲. ای اسب، کجاست پسر کسی که رود فرات مهریه‌ی مادرش بود و جگر او از تشنگی می‌سوخت؟ [صفحه ۱۱۷]

### عبدالحسین أعسم

شیخ عبدالحسین أعسم بن شیخ محمد علی بن حسین بن محمد أعسم زبیدی نجفی، در حدود سال ۱۱۷۷ ه.ق. متولد شد و در سال ۱۲۴۷ ه.ق. در نجف وفات یافت و در همانجا دفن شد. ۱. ورد الحسین الی العراق و ظنهم ترکوا النفاق اذا العراق کما هیه ۲. تبکیک عینی لا لأجل مثنوبة لکنما عینی لأجلك باکیه ۳. أنست رزیتکم رزایانا التي سلفت و هونت الرزایا الآتیة ۴. و فجائع الايام تبقي مدة و تزول و هی الی القيامة باقیه ۵. والله یغضب للبتول بدون أن تشکو فکیف اذا أتته شاکیه [۱۳۱]. ۱. حسین علیه السلام به عراق وارد شد در حالیکه گمان می‌کرد آنها نفاق را کنار گذاشته‌اند. ولی عراق همانگونه بود که بود. ۲. چشم من فقط بر غم شما گریه می‌کند نه برای ثواب. ۳. مصیبت‌های شما، مصائب گذشته را به فراموشی سپرد و مصائب آینده را بر ما آسان ساخت. ۴. حوادث ناگوار دنیا مدتی کوتاه می‌پاید و سپس از بین می‌رود ولی مصیبت شما تا قیامت برجاست. ۵. بدون اینکه حضرت زهرا علیه السلام شکایتی بکند، خدا از آنچه برای او پیش آمده خشمگین است. اگر شکایت کند چه می‌شود؟ [صفحه ۱۱۸]

### محمد ادهمی

در سال ۱۱۷۰ ه.ق. در اعظمیه متولد شد. نسبت او به امام موسی کاظم علیه السلام می‌رسد. وی در شهر حله منصب قضاوت داشته و به سال ۱۲۴۹ ه.ق. به امر حاکم حله کشته شده است. ۱. عجباً لقوم یدعون ولاءه عاشوا و فی الأيام عاشوراء. ۲. من لم یمت بعد الحسین تأسفا عندي و اعداء الحسین سواء [۱۳۲]. ۱. شگفت است که گروهی دعوی دوستی او (حسین علیه السلام) را دارند و زنده هستند در حالیکه در دنیا روز عاشورایی وجود دارد. ۲. کسی که بعد از (قتل) حسین علیه السلام از تأسف نمیرد، نزد من با دشمنان او یکسان است. [صفحه ۱۱۹]

### صادق عاملي

شیخ صادق بن ابراهیم بن یحیی عاملي، عالمی فاضل و شاعری ادیب است که از شرح حال او اطلاعی در دست نیست. او به سال ۱۲۵۰ ه.ق. در قریه‌ی طیبه در جنوب لبنان وفات یافته است. ۱. قبر ثوی فیہ الحسین و حوله أصحابه کالشهب حفت بالقمر. ۲. مولی دعوه للهوان فهاجه و اللیث ان احرجه یوما زار [۱۳۳]. ۱. حسین علیه السلام در آرامگاهش مانند ماهی آرمیده و اصحاب او که در اطرافش مدفونند همانند ستاره‌ها اطراف او را فراگرفته‌اند. ۲. (حسین علیه السلام) آقایی است که گویی او را برای خوار کردن دعوت کردند و او دعوتشان را با شور پذیرفت. در حالیکه هر گاه شیر را در تنگنا بگذارند غرش می‌کند. [صفحه ۱۲۰]

### علي كاشف الغطاء

شیخ علی بن شیخ جعفر صاحب کشف الغطاء بن شیخ خضر مالکی نجفی، از قبیله‌ی بنی مالک در عراق است. او در نجف متولد شده و عالمی فقیه و اصولی بوده. پایان عمرش را در کربلا گذرانیده و به سال ۱۲۵۳ ه.ق. در کربلا وفات یافته است و او را در نجف دفن کردند. ۱. مررت بکربلاء فهاج وجدی مصارع فتیه غر کرام. ۲. أسائل ربها عن ساکنیه و لاة العز و الرتب السوامی. ۳. و مثل لی الحسین بها غربیا عنائی للغریب المستضام. ۴. یحامي عن حقیقه وحیدا بنفسی ذلك البطل المحامي. ۵. و لم أر مثل رزئک لیس ینسی علی الأيام عاما بعد عام. ۶. الا یا کربلا کم فیک بدر علاه الخسف من بعد التمام [۱۳۴]. ۱. بر کربلا که قتلگاه جوانان برازنده است گذشتم و اندوه و حزن من شدت یافت. ۲. از زمین کربلا دربارهی ساکنین آن پرسیدم. آنان که درای عزت و شرف و مراتب عالی هستند. ۳. روزی را به خاطر آوردم که امام حسین علیه السلام در آنجا غریب و تنها بود و رنج و اندوه من به خاطر این غریب (بزرگوار) و مصیب اوست. ۴. در آن هنگام او از حقیقت خود به تنهایی دفاع می‌کرد. جان من فدای این قهرمان مدافع حقیقت باد. ۵. من مصیبتی چون مصیبت شما ندیدم که هیچگاه با گذشت زمان فراموش نمی‌شود. ۶. ای کربلا، چه ماههایی در تو بودند که قرص کامل آنها به خسوف گرایید و ناپدید شد. [صفحه ۱۲۱]

### صالح تميمي

ابو سعید شیخ صالح بن علی معروف به شیخ صالح تمیمی، به سال ۱۲۱۸ ه.ق. در کاظمیه به دنیا آمده و به سال ۱۲۶۱ ه.ق. در همان شهر وفات یافته و دفن شده است. ۱. قساورة يوم القراع رماهم تکفلن ارزاق النور القشاعم. ۲.

مقلدة من عزمها بصوارم لدي الروع امضي من حدود الصوارم ۳. اشد نزالا من ليوث ضراغم و اجري نوالا من بحور خضارم ۴. غدا ضاحكا هذا و ذا متبسما سرورا و ما ثغر المنون بباسم ۵. و ما سمعت اذني من الناس ذاهبا الي الموت تعلوه مسرة قادم ۶. كأنهم يوم الطفوف و للظبا هنالك شغل شاغل بالجماجم [۱۳۵]. ۷. رجال طلقوا الدنيا و من ذا صبا لطلاق كاعبة النهود ۸. دعاهم نجل قاطمة ليوم يشيب لذكره رأس الوليد ۹. كأن رماحهم تتلوا عليهم لصدق الطعن اوفوا بالعقود ۱۰. اذا ما هز عسال تصابوا كما يصبي الي هز القدود ۱۱. فليس يصافح الحوراء الا فتي يهوي مصافحة الحديد [۱۳۶]. ۱. آنها در روز جنگ مانند شيرهاي بودند که نيزه‌هايشان رزق کرکسهاي بزرگ را تأمين مي‌کرد. [صفحه ۱۲۲]. ۲. در هنگام جنگ، عزم و اراده‌اي را همانند شمشير به خود بسته بودند که (اين اراده) از لبه‌هاي شمشيرهايشان تيزتر و استواتر بود. ۳. مبارزه‌ي آنها با دشمنان از مبارزه‌ي شيران خشمگين، سخت‌تر و قدرت آنها در جنگ مانند دريائي طوفاني بود. ۴. چهره‌هاي آنان خندان و متبسم و شادمان بود. ولي مرگ با قيافه‌ي خشمگين به سوي آنان مي‌شتافت. ۵. هيچ‌گاه نشنیده‌ام که گروهی از مردم چنين شادمان به استقبال مرگ بروند، گویی که از مسافر عزيزي استقبال مي‌کنند. ۶. گویی آنان در طف با لبه‌ي تيز شمشيرها به جدا کردن جمجمه‌هاي دشمن، سخت مشغول بودند. ۷. آنها مرداني بودند که دنيا را طلاق دادند. غير از آنها چه کسی مي‌تواند دختری زيبا روي را طلاق دهد. ۸. پسر فاطمه (س) آنها را براي روزي فرا خواند که ياد آن، طفل را پير مي‌کند. ۹. چون با خلوص نيت مي‌چنگيدند گویی نيزه‌ها به آنها مي‌گفتند: به عهدتان وفا کنيد. ۱۰. حرکت نيزه‌ها در نظر آنان همانند رقص زيبارويان بود. ۱۱. با حوريان بهشتي کسی مصافحه و ديدار نمي‌کند مگر جوانمردي که با آهن (شمشير و نيزه) مصافحه نمايد. [صفحه ۱۲۳]

### عبدالباقي عمري

عبدالباقي بن سليمان بن احمد عمري فاروقي موصلي، به سال ۱۲۰۴ ه.ق. در موصل متولد شده و در بغداد مناصب حكومتي داشته است. او به سال ۱۲۷۹ ه.ق. در بغداد وفات يافت و در همانجا دفن شد. نسب او به عمر بن خطاب مي‌رسد و قصيده‌اي در مدح اميرالمؤمنين علي عليه السلام دارد. ۱. قضي نجه في يوم عاشور من غدت عليه العقول و العشر تلطم بالعرش ۲. قضي نجه من ارح للحرب خائضا ببحر دم فانصب بحر علي بحر [۱۳۷]. ۱۰. عقول ده گانه در مصيبت کسی که در روز عاشورا به شهادت رسيد، دست بر سر زدند. ۲. او دريائي از علم بود که (در روز عاشورا) در ميان دريائي از خون غرق شد. [صفحه ۱۲۴]

### حسن قفطان

شيخ حسن بن علي عبدالحسين سعدي، به سال ۱۱۹۹ ه.ق. در نجف متولد شده و در سال ۱۲۷۹ ه.ق. در همانجا درگذشت و در ايوان بزرگ صحن مرتضوي مدفون گرديد. ۱. يتلسقون مطهما يستصحبون مثقفا يتقلدون مذكرا ۲. نصروا ابن بنت نبیهم فتسنموا عزا لهم في النشأتين و مفخر ۳. حتي أیدوا و الرياح تكفلت بجهازهم كفنا حنوطا أقبرا ۴. يا كربلا طلت السماء مراتبا شرفا تمتت بعضه ام القرى [۱۳۸]. ۵. نفسي الفداء لسيد خانت موافقه الرعيه ۶. رامت امية ذلة بالسم لا عزت اميه ۷. فأبی اباة الاسد مختارا علي الذل المنية ۸. فهناك صالت دونه أساد غيل

هاشمية<sup>۹</sup>. سلبت محاسنه القنا الا مكارمه السنیه [۱۳۹]. ۱. (آنان) در حالیکه شمشیرهای برده او حمایل کرده و نیزه‌های بلند و استوار بدست گرفته بودند، بر اسبهای نیرومند سوار شده و، ۲. به یاری فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله شتافتند و افتخار دو جهان را به دست آوردند. ۳. تا اینکه به شهادت رسیدند و بادها کفن پوشان و حنوط و دفن آنها را عهده‌دار شدند. [صفحه ۱۲۵] ۴. ای کربلا، شرف تو از آسمان فراتر رفت. چنانکه ام‌القری (مکه) قدری از این شرافت را آرزو می‌کند. ۵. جانم فدای آقای که مردم در عهد خود نسبت به او خیانت ورزیدند. ۶. بنی‌امیه می‌خواستند به مسالمت و در حال صلح، او را ذلیل کنند. خدا هیچگاه آنها را عزیز نگرداند. ۷. او مانند شیرینی به اختیار خود مرگ را به ذلت ترجیح داد و آن را برگزید. ۸. در آن صحنه، شجاعان بنی‌هاشم مانند شیرهای بیشه از او دفاع کردند. ۹. نیزه، سیمای نیکوی او را گرفت، لکن نتوانست فضایل والای او را از وی بگیرد. [صفحه ۱۲۶]

### صالح بن طعان

شیخ صالح بن طعان بن ناصر بن علی ستري بحراني برکویانی، به سال ۱۲۸۱ ه.ق. در مکه به بیماری طاعون درگذشت. او دیوانی در مرثی اهل بیت علیهم السلام دارد. ۱. کل تلوذ بأخري خوف أسرها لوذ القطا خوف بأس الباشق الضخم [۱۴۰]. ۱. هر يك از آنان (زنان و کودکان) از بیم اسارت به دیگری پناه می‌برد مانند پرنده‌گانی که از ترس باز شکاری پنهان شوند. [صفحه ۱۲۷]

### ابراهیم مخزومی عاملي

شیخ ابراهیم بن شیخ صادق مخزومی عاملي، به سال ۱۲۲۱ ه.ق. در یکی از نواحی جبل عامل متولد شد و به سال ۱۲۸۴ ه.ق. در همانجا درگذشت. او مردی عالم بود و اشعار فراوانی از وی نقل شده است. [۱۴۱]. ۱. (آنان) بزرگوارانی بودند که جامه‌های زلال دوستی را از چشمه‌ی یقین نوشیدند. ۲. در آن هنگام که خمیر آدم سرشته نشده بود، جد آنها در آفرینش بر آدم علیه‌السلام پیشی گرفته بود. ۳. آنها هیچ عیب و نقصی نداشتند مگر اینکه در جنگ از مرگ نمی‌هراسیدند. [صفحه ۱۲۸]

### صالح کواز

ابوالمهدی بن حاج حمزه از قبیله‌ی خضیرات است. او به سال ۱۲۳۳ ه.ق. متولد شده و در سال ۱۲۹۰ ه.ق. درگذشته و در نجف دفن شده است. شیخ صالح عالمی بزرگ و در ادب و نحو کم‌نظیر بود. اشعار رثایی او در مجالس عزا خوانده می‌شود. ۱. کأن جسمك موسي مذهوي صعقا و ان رأسك روح الله مذرفا [۱۴۲]. ۲. و معشر راودتهم عن نفوسهم بیض الضبا غیر بیض الخرد العرب. ۳. فانظر لاجسادهم قد قد من قبل اعضاؤها لا الي القمصان و الاهدب [۱۴۳] ۴. فقل بهاجر اسماعیل احزنها متي تشظ عنوه بحر الظما توب. ۵. و ما حکتها و لا أم الکلیم أسي غداة في الیم القته من الطب. ۶. هذي اليها ابنها و قد عاد مرتضعا و هذه قد سقي بالبارد العذب. ۷. فأین هاتان ممن قد قضي عطشا رضيعها و نأی عنها و لم يؤب. ۸. شاركنها في عموم الجنس و انفردت عنهن فيما يخص النوع من نسب

[۱۴۴] ۹. و لو رآك بارض الطف منفردا عيسي لما اختار ان ينجو و يرتفعا ۱۰. و لا أحب حياة بعد فقدكم و لا أراذ بغير الطف مضطجعا ۱۱. قوموا فقد عصفت بالطف عاصفة مالت بأرجاء طود العز فانصدعا [صفحه ۱۲۹] ۱۲. لا أنتم أنتم ان لم تقم لكم شعواء مرهوبة مرأي و مستمعا ۱۳. نهارها أسود بالنقع مرتكم و ليلها أبيض بالقضب قد نصعا ۱۴. فلتلطم الخيل خد الارض عادية فخذ عليا نزار للثري ضرعا ۱۵. و لتذهل الويم منكم كل مرضعة فطفله من دما أوداجه رضعا [۱۴۵] ۱. گویی جسد تو مانند موسی بود که مدهوش افتاده و سر تو در بالای نیزه گویی عیسی روح الله بود. ۲. (آنها) گروهی بودند که شمشیرها به دنبال جانهای آنها می‌دویدند، نه دختران سفید روی جوان. ۳. به اجساد آنها نگاه کن، این اعضاء بدنشان است که از جلو دریده شده نه پیراهن و لباس آنها (زیرا هرگز پشت به دشمن نکرده‌اند). ۴. هنگامی که هاجر از تشنگی به هر طرف می‌دوید (وجود) اسماعیل ناراحتی او را کم می‌کرد. ۵. داستان مادر موسی هم خیلی ناراحت کننده نیست در آن هنگام که فرزندش را که فرعون در طلب او بود به دریا افکند. ۶. این یکی، پسرش برای شیر خوردن به او برگشت و آن یکی، پسرش را از آب سرد گوارا سیراب کرد. ۷. این دو زن کجا و آن که کودک شیرخواره‌اش تشنه لب مرد و از او دور شد و دیگر برگشت کجا؟ ۸. این زن با آن دو نفر از يك جنسند ولی از نظر نسب و نوع از آنها جدا و ممتاز است. [صفحه ۱۳۰] ۹. اگر عیسی علیه السلام می‌دید که تو در سرزمین طف تنها هستی، هیچگاه نجات خویش را بر نمی‌گزید و (به سوی آسمان) بالا نمی‌رفت. ۱۰. و بعد از رفتن شما زندگی را دوست نمی‌داشت و جز سرزمین طف آرامگاهی را نمی‌جست. ۱۱. بیا خیزید که در اطراف کوه عزت، طوفانی برخاسته که کوه را پاره پاره می‌کند. ۱۲. اگر نبرد پرخونی که دیدن و شنیدن آن سهمناک است برای شما بر پا نشود شما به مراتب والای خود دست نمی‌یابید. ۱۳. جنگی که در آن از گرد و غبار متراکم روزش سیاه و از درخشش شمشیرها شبش روشن گردیده است. ۱۴. (در آن جنگ) باید اسبها بر گونه‌ی زمین لطمه زنند [۱۴۶] چون بهترین فرد از نسل نزار بر خاک افتاده است. ۱۵. در این روز هر شیر دهنده‌ی باید شیرخوار خود را رها کند (فراموش کند) چون فرزند او از خون گردن خویش شیر خورده است. [صفحه ۱۳۱]

### احمد بن قفطان

شیخ احمد بن شیخ حسین قفطان سعیدی نجفی، در سال ۱۲۳۵ ه.ق. متولد و به سال ۱۲۹۳ ه.ق. درگذشت و در وادی السلام نجف دفن شد. ۱. لولا المحرم ما سفکت معداما لسوي المحرم سفکهن محرم ۲. یوم الحسین بکربلاء و صحبه ظربوا القباب علی البلاء و خیموا [۱۴۷] ۱۰. اگر محرم نبود هیچ اشکی نمی‌ریختم زیرا اشک ریختن بر غیر از محرم، حرام است. ۲. همان محرمی که در آن، امام حسین علیه السلام و یارانش در آغوش بلا خیمه زدند و بر بلا ساکن شدند. [صفحه ۱۳۲]

### موسی طالقانی

سید موسی بن سید جعفر بن علی بن سید حسین طالقانی نجفی، به سال ۱۲۵۰ ه.ق. در نجف متولد و به سال ۱۲۹۸ ه.ق. وفات یافته و در نجف دفن شد. او به فضل و ادب مشهور بود. ۱. یا نازلین بکربلا کم مهجة فیکم بفادحة الکررب تصاب ۲. و معانق سمر الرماح کأنها تحت العجاج کواعب أتراب ۳. بطل ینکره الغبار و عابد ما أنکرته الحرب و

المحراب ۴. کم موقف لهم به خرس الردي رعبا و ضاقت بالکماة رحاب [۱۴۸]. ۱. اي کساني که در کربلا فرود آمدید، چون خون جگرها و مصائب و اندوه به شما روي آورد. ۲. شما نيزه‌ها را در میان گرد و غبار چنان در آغوش گرفتید که دختران زيبا را در آغوش مي‌گیرند. ۳. او قهرماني است که در زیر غبار شناخته نمي‌شود و زاهدي است که شبها محراب نيز با او آشناست. ۴. براي آنها موقعيت‌هايي پيش آمد که مرگ (با دیدن آنها) از ترس لال شده و فضا را بر دلاوران تنگ ساخت. [ صفحه ۱۳۳ ]

### عبدالرضا خطي

او پسر شيخ حسن و از شاعران برجسته‌ي قرن سيزدهم هجري است ولي از شرح حال او اطلاعي نداريم. ۱. يا مخرس الموت ان سمتك نادية من النوادب كيف اغتالك الشجب؟ ۲. لو تعلم البيض من أردت مضاربها نبت و فل شباه الروع و الرهب ۳. و لو درت عاديات الخيل من وطأت أشلاءه لا عترها العقر و النقب ۴. راموا بمقتله قتل الهدي فجنوا عارا تجده الاعوام و الحقب [۱۴۹]. ۱. اي کسي که زبان مرگ را بسته‌اي و گريه کننده بر تو مي‌گرید، غمها چگونه مي‌توانست تو را از پاي درآورد؟ ۲. اگر شمشيرها مي‌دانستند که بر چه بدن‌هايي فرود مي‌آیند، خودشان مي‌مردند و لبه‌هاي آنها از ترس مي‌شکست. ۳. اگر اسبهاي دونده مي‌دانستند که بر سينه‌ي چه کسي گام مي‌گذارند، نسلشان نابود مي‌شد يا به بيماري جرب مبتلا مي‌شدند. ۴. (دشمنان) با کشتن او آرزوي نابودي هدايت را داشتند و با اين کار، ننگ و عاري براي خود گرد آوردند که هر سال تجديد مي‌شود. [ صفحه ۱۳۴ ]

### ابراهيم قفطان

شيخ ابراهيم بن شيخ حسن بن نجم سعدي رباعي نجفي، از آل رباح مشهور به قفطان است. آل قفطان در شهر نجف از خانواده‌هاي قديمي مشهور به علم و فضل بوده‌اند. آل قفطان در شهر نجف از خانواده‌هاي قديمي مشهور به علم و فضل بوده‌اند. شيخ ابراهيم در نجف متولد شده و در همانجا تحصيل کرد و در همان شهر وفات يافته و مدفون است. تاريخ ولادت و وفات او معلوم نيست ولي پدرش به سال ۱۲۷۹ وفات يافته است. ۱. أُنِيخت لهم عند الطفوف ركاب و ناداهم داعي القضا فأجابوا ۲. يقودون للحرب العوان شوازا لها بين ارجاء الفضا هباب ۳. تقل عليها من لؤي فوارس شداد علي وقع النصال صلاب ۴. اذا جانب الهندي في الحرب غمده فما الغمد الا هامة و رقاب ۵. عسي ان يغيث الدين في الله ثائر به الحكم فصل والمقال صواب ۶. فعدل و لا عفو و قتل و لا فدا و أمن به الف السوام ذئاب [۱۵۰]. ۱. مرکبهايشان در زمين طف توقف کرد و آنها به نداي دعوت‌کننده‌ي به مرگ، پاسخ دادند. ۲. به عزم بيکار بر اسبهاي اصيل سوار شدند و از حرکت آنها همه جا را غبار گرفته بود. ۳. آنها سوارکاراني از نسل لؤي بودند که با شمشير، ضربه‌هاي سهمگيني بر دشمن فرود مي‌آوردند. ۴. هر شمشير هندي که از غلافش بيرون مي‌آمد، بر يك سر يا يك گردن فرود مي‌آمد و آن را غلاف خود قرار مي‌داد. [ صفحه ۱۳۵ ] ۵. به آرزوي روزي که به ياري دين خدا بيايد و قضاوت نهايي و حرف عادلانه و درست را با خود بياورد. ۶. در آن زمان عدالت اجرا مي‌شود و دشمنان جنائتکار (که آن جنائت‌ها را دربارهي اهل بيت مرتکب شده‌اند) مورد عفو قرار نمي‌گيرد و قصاص مي‌شود و ديه و فديه از آنان پذيرفته نمي‌شود و امنيتي برقرار مي‌شود که گرگ و ميش با هم الفت مي‌يابند. [ صفحه ۱۳۶ ]

سید داود بن داود حسینی حلی، عموی سید حیدر، شاعر و ادیب مشهوری بوده است. ۱. یا امة لمحمد في الال لم يرعوا ذمامه ۲. قتلوا الحسين بكر بلا ءولم تخالطهم ندامه ۳. و رضيعه قبل الفطام رأي بسهمهم فطامه ۴. قد أضرموها فتنة عميا الي يوم القيامة [۱۵۱]. ۱۰. اي مردم، حق محمد صلي الله عليه و آله و خانواده ي او را مراعات نكردند. ۲. حسين عليه السلام را در كربلا شهيد كردند و از اين كار پشيمان نشدند. ۳. فرزند شير خوارش را قبل از اينكه از شير گرفته شود با تير از شير گرفتند. ۴. آتش فتنه اي را افروختند كه تا قيامت خاموش نمي شود. [ صفحه ۱۳۷ ]

سید حیدر به سال ۱۲۴۶ ه.ق. در شهر حله متولد شد. نسبت او به امام حسین علیه السلام می رسد. او در کودکی یتیم شد و تحت سرپرستی عمویش قرار گرفت. به سال ۱۳۰۴ ه.ق. در حله وفات یافت و او را در نجف اشرف و در صحن مرتضوی دفن کردند. ۱. تعثر حتي مات في الهام حده و قائمه في كفه ما تعثر ۲. كأن اخاه السيف أعطي صبره فلم يبرح الهيجاء حتي تكسرا ۳. له الله مفطور من الصبر قلبه و لو كان من صم الصفا لتفطرا ۴. و منعطفاهوي لتقبيل طفله فقبل منه قبله السهم منحراه. لقد ولدا ساعة هو والردي و من قبله في نحره السهم كبرا [۱۵۲]. ۶. مالي اسالم قوما عندهم ترتي لا سالممني يد الايام ان سلموا ۷. الخيل عندك ملتها مرابطها والبيض منها عري أغمادها السأم ۸. اعيد سيفك ان تصدي حديدته و لم تكن فيه تجلي هذه الغمم ۹. و لا غضاضة يوم الطف أن قتلوا صبرا بهيجاء لم تثبت لها قدم ۱۰. فالحرب تعلم ان ماتوا بها فلقد ماتت بها منهم السيف لالههم [۱۵۳]. ۱۱. كفاني ضنا ان تري في الحسين شفت آل مروان اضغانها ۱۲. غريبا أري يا غريب الطفوف توسد خدك كئبانها [ صفحه ۱۳۸ ] ۱۳. و قتلك صبرا بايد أبوك ثناها و كسر أوثانها [۱۵۴]. ۱۴. يلقي الكتيبة مفردا فتفر دامية الجراح ۱۵. و بهامها اعتصمت مخافة بأسه بيض الصفاح ۱۶. و تسترت منه حياء في الحشا سمر الرماح ۱۷. مازال يورد رمحه في القلب منها و الجناح ۱۸. و حسامه في الله يسفح من دماء بني السفاح ۱۹. حتي دعاه اليه أن يغدو فلي بالرواح [۱۵۵]. ۲۰. عغيرا متي عاينته الكماة يختطف الرعب ألوانها ۲۱. فما أجلت الحرب عن مثله قتيلا يجبن شجعانها [۱۵۶]. ۱۰. شمشيرش آنقدرها بر سرها فرود آمد تا كند شد، اما قبضه ي شمشير همچنان در دست تواناي او استوار ماند. ۲. گويي شمشير برادر وفادار او بود كه تا قطعه قطعه نشد از ياري او در جنگ دست نكشيد. ۳. خدای من، گويي دل او يكپارچه شكيبايي بود كه اگر سنگ هم در برابر اين مصائب قرار مي گرفت، مي تركيد. ۴. براي بوسيدن طفلش خم شد اما قبل از او تير گردن طفل را بوسيد. ۵. آن طفل و مرگ همزادند. قبل از اينكه پدر در گوشش اذان بگويد، تير در گوش او تكبير گفت. [ صفحه ۱۳۹ ] ۶. چگونه با گروهی مسالمت كنم كه خونی ايشانم و بايد از آنان خونخواهي كنم؟ روزگار مرا به سلامت نگذارد اگر آنان را به سلامت رها كنم و از آنان انتقام نگیرم. ۷. اسبها از ماندن در اصطبل خود بيزار و غلاف شمشيرها از پوشاندن آنها خسته شده اند. ۸. پناه به خدا مي برم كه شمشير تو زنگ بگيرد و هم و غم را با آن از بين نبري. ۹. براي آنها ننگ نبود كه در جنگ با شكيبايي كشته شوند و تا آخر باقي نمانند. ۱۰. اين جنگ نيز مي داند كه اگر آنها كشته شدند، همتهایشان پابرجا مانده است. ۱۱. همین درد براي من كافي است كه با

قتل امام حسین علیه السلام دل‌هایی پرکینه‌ی آل مروان شفا یافته است. ۱۲. ای غریب طف، چه شگفت است که می‌بینم گونه‌ی تو بر روی شن‌ها قرار گرفته، ۱۳. و کشته شدن صبورانه‌ی تو به خاطر مجاهدات پدرت بود که کمر آنها را خم کرد و بتهای آنها را شکست. ۱۴. به تنهایی با یک لشکر مبارزه می‌کرد و همه‌ی آن لشکر مجروح می‌شدند و می‌گریختند. ۱۵. و شمشیرها از ترس او خود را در داخل سرها مخفی می‌کردند. ۱۶. و نیزه‌ها از شرم او در داخل شکم‌ها مخفی می‌شدند. ۱۷. نیزه‌ی او پیوسته در دل و پهلوهای آنها فرومی‌رفت. ۱۸. و شمشیر او در راه خدا خون زنازادگان را می‌ریخت. ۱۹. تا زمانی که خدا او را خواند و او اجابت کرد و به سوی خدا رفت. ۲۰. هنگامی که قهرمانان، این کشته را بر روی زمین به خاک آلوده دیدند، از ترس رنگ از چهره‌شان پرید. ۲۱. هیچ‌گاه در پایان جنگ دیده نشده که کسی که کشته شد، شجاعان را بترساند. [صفحه ۱۴۰]

### عباس زغیب

شیخ عباس زغیب بن شیخ محمد بن عباس، در قریه‌ای در قرای بعلبک متولد شده و به سال ۱۳۰۴ ه.ق. در همانجا در گذشته است. او حدود ۳۰ سال عمر کرده است. [۱۵۷]. و لا مجد حتی تائف النفس ذلها و تختار دون الضیم للحتف مشربا ۲. کما سنهنا یوم الطفوف ابن حیدر فاروی صدور السمر و البیض خضبا ۳. کریم ابت ان تحمل الضیم نفسه و ان یسلك النهج الذلیل المؤمنا [۱۵۸]. ۱. هرگاه از ذلت متنفر شوی و راهی برای مرگ بدون پستی و خواری بیابی، به مجد و بزرگی می‌رسی. ۲. همانگونه که در روز طف پسر حیدر علیه‌السلام سنتی نهاد و سرنیزه‌ها را سیراب و شمشیرها را حنایی رنگ کرد. ۳. او کریمی بود که از ذلت دوری می‌کرد و به راه ذلت و خواری که سرزنش بار می‌آورد، نرفت. [صفحه ۱۴۱]

### حسون عبدالله

شیخ حسون (حسین) بن عبدالله بن حاج مهدی حلی، در سال ۱۲۵۰ ه.ق. در شهر حله متولد شد. او از خطبا و شعرای مشهور عصر خود بود. به سال ۱۳۰۵ ه.ق. در حله وفات یافته و او را در نجف دفن کردند. ۱. ظللت ابث الوجد حتی کانی لشجوی علمت الحمام بکائیا [۱۵۹]. ۲. عباس هذی جیوش الکفر قد زحفت نحوی بئارات یوم الدار تطلبنی ۳. نصب نفسک دونی للقنا غرضا حتی مضیت نقی الثوب من درن ۴. کسرت ظهري و قلت حیلتي و بما قاسیت سرت ذوو الأحقاد و الظغن [۱۶۰]. ۱. حزن و اندوهم را پیوسته منتشر کرده‌ام تا آنجا که گریه کردن را به کبوترها یاد دادم. ۲. ای عباس، لشکریان کفر برای گرفتن خونبهای قتل عثمان در «یوم‌الدار» به سوی من آمده‌اند. ۳. تو در پیش من هدف نیزه قرار گرفتی تا اینکه پاکدامن از دنیا گذشتی. ۴. پشت مرا شکستی و (بعد از تو) چاره‌ام از دست رفت. با این پیشامد، کسانی که کینه‌ی مرا دارند خوشحال شدند. [صفحه ۱۴۲]

### محسن ابوالحب

محسن بن محمد حویزی حائری مشهور به ابوالحب، به سال ۱۲۳۵ ه.ق. متولد شد. او از خطبا و فضایی مشهور بود. در سال ۱۳۰۵ ه.ق. در کربلا وفات یافته و همانجا دفن شد. ۱. لا اری کربلاء یسکنها الیوم سوی من یری السرور محالا. ۲. سمیت کربلاء کی لا یروم الکرب منها الی سواها ارتحالا [۱۶۱]. ۳. کلهم فی الکمال فرد و حتی ذکرهم فی الزمان جاء فریدا. ۴. و قفوا وقفة لو ان الرواسی وقفت مثلها لکانت سعیدا. ۵. کانت ام الحروب قبل عقیما صیروها بعد العقام ولودا. ۶. ولدت منهم الوفاء فکانوا والدا و الوفاء کان ولیدا. ۷. کان طوفانهم کطوفان نوح ذاک ماء یجری و هذا حدیدا. ۸. لو زمان الخلیل کانوا لما ارتاع لهول و لم یخف نمرودا. ۹. سادة فی الزمان کانوا و لکن لابن بنت النبی صاروا عبیدا. ۱۰. لم یکن عندهم اعز من النفس فجادوا بها و ناهیک جودا. ۱۱. کما باد واحد منهم قام اخوه مقامه کی بییدا. ۱۲. کیف یسترضع الحدید دماهم و لهم هیبة تذهیب الحدیدا؟ [۱۶۲]. [صفحه ۱۴۳] ۱. گمان نمی‌برم که امروز کسی در کربلا مقیم باشد مگر آنان که شادی را محال پندارند. ۲. این زمین کربلا نامیده شد تا آندوه و غم از این سرزمین به جای دیگر منتقل نگردد. ۳. همه‌ی آنها در کمال یگانه بودند و حدیث آنان نیز در طول زمان یگانه مانده است. ۴. آنها در وضعیت و موقعیتی بودند که اگر کوهها در آن موقعیت قرار می‌گرفتند خاک می‌شدند. ۵. پیش از این ما، در جنگ عقیم بود ولی آنها او را زاینده ساختند. ۶. مادر جنگ از آنها فرزند وفا را به دنیا آورد. پس وفا فرزند آنها و آنها پدرش بودند. ۷. آنها طوفانی چون طوفان نوح برانگیختند، ولی در آن طوفان به جای آب، آهن روان بود. ۸. اگر آنها در زمان ابراهیم خلیل علیه‌السلام بودند، حضرت خلیل به حمایت آنان از نمروود نمی‌هراسید. ۹. آنان (اصحاب) بزرگان و اشراف روزگار بودند. ولی در مقابل پسر دختر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌عبد و برده شده بودند. ۱۰. از جان خود چیزی گرامی‌تر نداشتند که آن را هم بخشیدند. این بخشش برایشان کافی است. (بالتر از آن چه می‌شود؟) ۱۱. هر کدام که از پای افتاد، برادرش به جای او به‌پا خواست تا او هم از پا درافتاد. ۱۲. در حالیکه هیبت آنها آهن را آب می‌کرد، آهن چگونه توانست خونشان را مانند شیر بمکد؟ [صفحه ۱۴۴]

### صالح قزوینی نجفی

سید صالح قزوینی نجفی بغدادی، به سال ۱۲۰۸ ه.ق. در نجف اشرف متولد شده و در سال ۱۳۰۶ ه.ق. در بغداد وفات یافت و او را در نجف دفن کردند. او شاگرد محمد حسن صاحب جواهر الکلام است. ۱. فکانما لهم الرماح عرائس تجلی و هم فیها هیام و لع. ۲. یمشون فی ظلل القنا لم تثنهم وقع القنا و البیض حتی صرعوا. ۳. یا کوکب العرش الذی من نوره الكرسي و السبع العلی تتشعش. ۴. کیف اتخذت الغاضریة مضجعا و العرش ود بأنه لك مضجع؟ [۱۶۳]. ۱. نیزه‌ها برای آنها مانند عروس‌هایی هستند که شدیداً به آنها عشق می‌ورزند. ۲. در سایه‌ی نیزه‌ها راه می‌رفتند و ضربات نیزه و شمشیر آنها را خم نمی‌کرد تا اینکه کشته شدند. ۳. ای ستاره‌ی عرش که از نور او کرسی و هفت آسمان نورانی است، ۴. چگونه زمین غاضریه را آرامگاه خود قرار دادی، در حالیکه عرش آروزی مدفن تو را داشت؟ [صفحه ۱۴۵]

### جعفر حلی

سید جعفر کمال الدین حلی نجفی، به سال ۱۲۷۷ ه.ق. در قریه‌ای در نزدیکی حله به نام قریه‌ی ساده متولد شد و در سال ۱۳۱۵ ه.ق. وفات یافته و در وادی السلام نجف دفن شد. ۱. و تعطل الفلك المدار كأنما هو قطبه و علیه کان یدور. ۲. فکانما بیض الحدود بواسما بیض الخدود لها ابتسمن ثغور [۱۶۴] ۳. متقلدین صوارما هندیة من عزمهم طبعت فلیس تکهم. ۴. ابن ابرقت رعدت فرائض کل ذی بأس و أمطر من جوانبها الدم. ۵. عبست وجوه القوم خوف الموت والعباس فیهم ضاحک متبسم. ۶. قلب الیمین علی الشمال و غاص فی الاوساط یحصد بالرؤس و یحطم. ۷. و ثنی ابوالفضل الفوارس نکصا فرأوا أشد ثباتهم أن یهزموا. ۸. ما کر ذو بأس له متقدما الا و فر و رأسه المتقدم [۱۶۵] ۱۰. فلك از گردش باز ایستاد، گویی که او (امام حسین علیه‌السلام) مرکز فلك بود و فلك به دور او می‌چرخید. ۲. گویی شمشیرها به او تبسم می‌کردند و زخم روی گونه‌ی سفید او نیز به شمشیرها لبخند می‌زد. ۳. آنان (یاران امام حسین علیه‌السلام) شمشیرهای هندی را حمایت کرده بودند و شمشیرهایشان از [صفحه ۱۴۶] اراده‌ی آنها الهام گرفته بود زیرا این شمشیرها مانند خود آنان خستگی نمی‌پذیرفت. ۴. هنگامی که شمشیرهایشان برق می‌زد، قهرمان نیرومند دشمن فریاد می‌زدند و می‌گریختند و پهلوهایشان دریده می‌شد. ۵. دشمن از بیم مرگ چهره‌اش دژم بود و عباس علیه‌السلام در میان میدان تبسم بر لب داشت. ۶. از چپ و راست و قلب سپاه، نظم لشکر گسیخته شد و عباس علیه‌السلام آنان را درو می‌کرد و می‌کوبید. ۷. او (عباس علیه‌السلام) سواران را در هم کوبید و آنان را به عقب راند و آنها بالاترین استواری و پایداری خود را در فرار دیدند. ۸. هیچ قهرمانی با او روبرو نشد مگر اینکه گریخت و هنگام گریز، سرش از تنش جلوتر می‌دوید. [صفحه ۱۴۷]

### عباس زیوری

ملا عباس زیوری پسر قاسم بن ابراهیم، اصل آنان از بغداد بود ولی در حله ساکن بودند. او در بغداد متولد شد و در سال ۱۳۱۶ ه.ق. در طهران وفات یافت. او را در قم دفن کردند. ۱. اذا رفعت رأسا الی الله ابصرت رؤسا تعلی کالنجوم الثواقب. ۲. و ان طأطأت رأسا الی الارض أبصرت جسوما کساها البین ثوب المصائب. ۳. أو التفتت من شجوها عن یمینها و یسرتها او بعض تلك الجوانب. ۴. رأی صبیة للمرتضی فوق هزل من العیس تسبی مع نساء نوادب [۱۶۶]. ۱۰. (زنان اهل بیت) اگر سرشان را به سوی خدا بلند کنند، سرهایی را می‌بینند که مانند ستاره‌های درخشان بر اوج قرار گرفته‌اند، ۲. و اگر سرشان را به طرف پایین بیندازند، اجسادی را می‌بینند که مرگ به آنها لباس مصیبت و بلا پوشانده، ۳. یا اگر از غصه و اندوه به چپ و راست خود یا دیگر جوانب بنگرند، ۴. بچه‌های کوچک مرتضی علیه‌السلام را بر بالای شتران لاغر و زنان زاری‌کننده را به همراه آنها می‌بینند. [صفحه ۱۴۸]

### علی ترک

سید علی بن ابی القاسم بن فرج الله موسوی مشهور به ترک، در سال ۱۲۸۵ ه.ق. در نجف اشرف متولد شد. دروس مقدماتی را نزد پدرش خواند. در عهد مظفرالدین شاه قاجار به ایران سفر کرد و در سال ۱۳۲۴ ه.ق. در سفر حج وفات یافت. ۱. صامت بیوم الطف لکن صیرت عصب الضلالة بالدماء افطارها. ۲. ما جاءها الموت الزؤام مقطباً الا رئی بوجوهها استبشارها. ۳. خطبوا لیبضهم النوفس و صیروا الاعمار مهرا و الرؤس نثارها. ۱. (یاران امام حسین

عليه السلام) در روز طف روزه گرفتند ولي گروه گمراه، روزهي آنها را با خون گشودند. ۲. مرگ با چهره‌ي گرفته به سوي آنها آمد ولي آنها با شادي او را استقبال کردند. ۳. آنها براي شمشيرهائي خود به خواستاري نفوس دشمن رفتند که مهره‌ي آن عمرها و نثار آن سرهايشان بود. [ صفحه ۱۴۹ ]

### حمادي نوح

ابوهبة الله محمد بن سليمان بن نوح غريب كعبي، اصل او اهوازي است ولي ساكن حله بود. در سال ۱۲۴۰ ه.ق. متولد شده و به سال ۱۳۲۵ ه.ق. در حله وفات يافت. او را در نجف دفن کردند. ۱. يا حجر اسماعيل جاوزك الهدي مذ بان عن غدك الحسين الاطهر ۲. يفدي ذبيحك كبشه و علي الظما حنقا صفي الله جهرا ينحر ۳. أصفاء زمزم لا صفوت لشارب و حشا الهدي بلطي الظما تتفطر [۱۶۷]. ۱. (ياران امام حسين عليه السلام) در روز طف روزه گرفتند ولي گروه گمراه، روزهي آنها را با خون گشودند. ۲. مرگ با چهره‌ي گرفته به سوي آنها آمد ولي آنها با شادي او را استقبال کردند. ۴. آنها براي شمشيرهائي خود به خواستاري نفوس دشمن رفتند که مهره‌ي آن عمرها و نثار آن سرهايشان بود. [ صفحه ۱۴۹ ]

### حمادي نوح

ابو هبة الله محمد بن سليمان بن نوح غريبي كعبي، اصل او اهوازي است ولي ساكن حله بود. در سال ۱۲۴۰ ه.ق. متولد شده و به سال ۱۳۲۵ ه.ق. در حله وفات يافت. او را در نجف دفن کردند. ۱. يا حجر اسماعيل جاوزك الهدي مذ بان عن غدك الأظهر ۲. يفدي ذبيحك كبشه و علي الظما حنقا صفي الله جهرا ينحر ۳. أصفاء زمزم لا صفوت لشارب و حشا الهدي بلطي الظما تتفطر [۱۶۸]. ۱. اي حجر اسماعيل، بعد از آنکه حسين عليه السلام از تو دور شد، هدايت هم از تو جدا شد. ۲. گوسفندي فدائي ذبيح تو (اسماعيل) شد در حالیکه صفي الله (امام حسين عليه السلام) از روي کينه در حالت تشنگي و بطور آشکار کشته شد. ۳. اي زمزم زلال، اي کاش که براي نوشندگان، آب زلالي نباشي زيرا که اندرون هدايت از حرارت تشنگي از هم گسيخت. (اشاره به امام حسين عليه السلام است). [ صفحه ۱۵۰ ]

### عبدالحسين جواهر

شيخ عبدالحسين بن شيخ بعد علي بن شيخ محمد صاحب جواهر، در سال ۱۲۸۲ ه.ق. در نجف متولد شد و در همانجا وفات يافته و مدفون شد. او شاگرد ملاکاظم صاحب كفايه بود. ۱. جمعيت شملهم ضحي فعدا الخط ب عليهم ففرقتهم مساء ۲. و أبوا لذة الحياة بذل و رأوا عزة الفناء بقاء [۱۶۹]. ۱. آنها گروهی بودند که در هنگام صبح جمع بودند ولي روزگار بر آنها گذشت و در هنگام شب پراکنده شدند. ۲. لذت زندگي را با خواري همراه بود قبول نکردند و نابودي با عزت را بقاي خود يافتند. [ صفحه ۱۵۱ ]

### حسين محمود

در سال ۱۳۰۵ ه.ق. در نجف متولد شد. خانواده‌ی او اهل حله بودند. پدر او، شیخ علی بن حسین حمود که عالم و فقیه عالی قدری بود به نجف کوچ کرد. شیخ حسن در سال ۱۳۳۷ ه.ق. در نجف وفات یافته و در صحن حیدری دفن شد. ۱. نای عنها الحسین فهد منها بناء البيت ذي العمد الطوال ۲. سري نحو العراق بأسد غاب تعد الموت عيدا في النزال ۳. تعادي للكفاح علي جياذ ضوامر أنعلتها بالهلال ۴. عجبت لضمير تعدو سراعا و فوق متونها شم الجبال ۵. تسابق ظلها فتشير نعباه سلك القطا سبل الضلال [۱۷۰]. ۱. حسین علیه السلام از کعبه دور شد و با رفتن او ستونهای بلند کعبه فروریخت. ۲. او به همراه شیران بیشه که مرگ در جنگ را شادمانی خود می‌دیدند. ۳. آنها سوار بر اسبهای میان باریکی که نعلشان از هلال ماه بود، برای جهاد با سرعت پیش می‌رفتند. ۴. در شگفتم که این اسبهای لاغر چگونه با سرعت می‌دویدند، در حالی که بر پشت آنان کوه‌های بلند قرار گرفته بودند. ۵. اسبها با سایه‌های خود به مسابقه می‌پرداختند و از شدت غباری که بر می‌انگیختند پرنده‌ی قطا گمراه می‌شد. [ صفحه ۱۵۲

### ابوبکر حسینی

سید ابوبکر بن شهاب علوی حسینی حصرمی، نسبت او به امام جعفر صادق علیه السلام می‌رسد. او به سال ۱۲۶۲ ه.ق. در قریه‌ای از بلاد حصرموت متولد شده و به سال ۱۳۴۱ ه.ق. در حیدرآباد دکن از بلاد هند وفات یافته است. ۱. فهاجت جماهير الضلال و أقبلت بجيش لحرب ابن بتول عرموم ۲. و حين استوي في كربلاء مخيما بتربتها أكرم به من مخيم ۳. ابت نفسه السماء الا كرهية بموت بها موت العزيز المكرم ۴. هو الموت مر المجتني غير انه ألد و أحلي من حياة التهضم ۵. وقارع حتي لم يدع سيف باسل بمعترك الهيجاء غير مثلم ۶. هي الفتنة الصماء لم يلف بعدها منار من الايمان غير مهدم [۱۷۱]. ۱. مردم گمراه به صورت يك لشكر بزرگ با هیجان برای جنگ با پسر بتول پیش آمدند. ۲. تا اینکه او در زمین کربلا خیمه زد. چه خیمه زنده‌ی بزرگواری بود! ۳. نفس بزرگواری او تسلیم نشد و مرگ با عزت و کرامت را برگزید. ۴. ثمره‌ی مرگ تلخ است. ولی اینگونه مردم لذتبخش تر و شیرین تر از زندگی با خواری است. ۵. در جنگ آنقدر شمشیر زد تا اینکه همه‌ی شمشیرهای جنگاوران دشمن کند شد و تیزی لبه‌های آنها از بین رفت. (با همه‌ی جنگاوران نبرد کرد) ۶. بعد از این فتنه‌ی کور، هیچ ستونی از ستونهای ایمان سالم نماند. [ صفحه ۱۵۳

### رضا هندي

سید رضا بن سید هاشم نقوی رضوی موسوی هندي لکهنوی، به سال ۱۲۹۰ ه.ق. در نجف متولد شده و در سال ۱۲۹۸ ه.ق. همراه پدر به سامرا رفت. او بعد از سیزده سال به نجف برگشته و بقیه‌ی عمر را در آنجا در طلب علم گذرانیده. به سال ۱۳۶۲ ه.ق. در قریه‌ای نزدیک نجف وفات یافت و او را در نجف دفن کردند [۱۷۲]. ۱. و بقعة ترهب الايمام سطوتها و ليس تهرب من ذؤبانها النقذ ۲. و روضة انجم الزهراء قد حسدت حصباءها و عليها يحمد الحسد ۳. و ارض قدس من الاملاك طاف بها طوائف كلما مروا بها سجدوا ۴. فانفض فد تك بقايا انفس ظفرت بها النائب لما خانها الجلده ۵. هب ان جندك معدود فجدك قد لاقى بسبعين جيشا ماله عدد ۶. غداة جاهد من اعدائه نفرا

جدوا با طفاء نور الله واجتهدوا ۷. و عصبه جحدوا حق الحسين كما من قبل حق ابيه المرتضي جحدوا ۸. تجمعت عدة منهم يضيق بها صدر الفضا و لها امثالها مدد ۹. فشد فيهم بأبطال اذا برقت سيوفهم مطروا حتفا و ما رعدوا ۱۰. صالوا و جالوا و أدوا حق سيدهم في موقف فيه عق الوالد الولد [۱۷۳]. ۱. در آنجا (کربلا)، آرامگاهی است که روزگار از سطوت آن در هراس است و گرگها در آنجا جرأت حمله به گوسفندان را ندارند. ۲. بوستانی است که ستاره‌های درخشان به سنگریزه‌های آن حسادت می‌ورزند و به این دلیل [صفحه ۱۵۴] در اینجا حسد صفتی ممدوح شده است [۱۷۴]. ۳. سرزمین مقدسی است که فرشتگانی که به دور آن می‌گردند، هرگاه به مقابل آن می‌رسند سجده می‌کنند. ۴. به‌پا خیز، نفوسی که مصائب بر آنها وارد شده به حدی که دیگر قدرت مقابله‌ی با مصائب را ندارند، همگی به فدای تو باد [۱۷۵]. ۵. اگر تعداد لشکریان تو کم است، جد تو امام حسین علیه‌السلام با هفتاد نفر به رویارویی لشکری بی‌شمار رفت. ۶. در روزی که با گروهی که سعی در خاموش کردن نور خدا داشتند مبارزه و مجاهده کرد. ۷. گروهی که حق حسین علیه‌السلام را انکار کردند، قبل از آن هم حق پدرش مرتضی را منکر شده بودند. ۸. گروهی از آنان گرد آمدند و همه جا را اشغال کردند. آنها به همین تعداد نیز پشتیبان دارند. ۹. او به همراه قهرمانانی به دشمن حمله برد که هر گاه شمشیرهای آنان برق می‌زد، باران مرگ می‌بارید ولی صدای رعد بلند نمی‌شد. ۱۰. از چپ و راست میدان جنگ حمله کردند و حق آقای خود را ادا کردند. آن هم در موقعیتی که پدر، فرزند را رها می‌کند [۱۷۶]. [صفحه ۱۵۵].

### حسن محمود امین

سید حسن بن سید محمود بن سید علی، به سال ۱۲۹۹ ه.ق. در قریه‌ی عیترون در لبنان به دنیا آمد و به سال ۱۳۶۸ ه.ق. در بیروت بدرود حیات گفت و نعل او را به قریه‌ای در بلاد جبل عامل بردند که اواخر عمر در آنجا می‌زیست. وی عالمی فاضل و فقیهی دانشمند و تیز فهم بوده و شعرش مقام والایی دارد. ۱. وردوا علی الهیجاء ورود الهمیم و رأوا عظیم الخطب غیر عظیم ۲. و تنازعوا كأس المنية بینهم فی غیر ما لغو و لا تأثم ۳. يتسابقون الي الهجوم كأنهم خلقوا لیوم تسابق و هجوم ۴. يستعجلون البذل قبل اوانه و يسارعون لدعوة المظلوم ۵. وجدوا الحیات مع الهوان ذمیمة و الموت فی العلیاء غیر ذمیمة ۶. و تقدموا للموت قبل امامهم و لقد يجوز تقدم المأموم [۱۷۷]. ۱. آنها مانند شتران تشنه که به سوی آب می‌تازند، به میدان نبرد تاختند و بلائی بزرگ را ناچیز دیدند. ۲. بی‌شائبه گناه و بیهودگی، در گرفتن و نوشیدن جام مرگ بر یکدیگر پیشی گرفتند. ۳. در حمله به دشمن بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند. گویی خداوند آنها را برای روز مسابقه و حمله آفریده است. ۴. برای دادن جانشان قبل از رسیدن اجل، شتاب داشتند و هر گاه مظلومی آنها را می‌خواند، زود به کمک او می‌شتافتند. [صفحه ۱۵۶] ۵. زندگی همراه با خواری و ذلت به نظر آنها ناپسند بود تا سرانجام مرگ با سر بلندی را پسندیدند. ۶. برای رسیدن به مرگ، جلوتر از امام خود قرار گرفتند، زیرا گاهی تقدم مأموم بر امام جایز است. [صفحه ۱۵۷]

### عبدالحسین ازری

این شاعر توانا که به سال ۱۲۹۸ ه.ق. در بغداد متولد شده از آزادی خواهان عراق بود. او نخستین روزنامه را در حمایت از حقوق اعراب منتشر کرد و مدتها در زندان گذرانید. او به سال ۱۳۷۴ ه.ق. در بغداد درگذشت و در نجف دفن شد. ۱. ما كان للاحرار الاقدوة بطل توسد في الطفوف قتيلا ۲. و تعشق الاحرار سنتك التي لم تبق عذرا للشجا مقبولا ۳. قتلوك للدنيا و لكم لم تدم لبني اميه بعد قتلك جيلا ۴. حملت (بصفين) الكتاب رماهم ليكون رأسك بعده جيلا ۵. يدعون باسم (محمد) و بكر بلا دمه غدا بسيفهم مطلولا ۶. ما أبخس الدنيا اذا لم تستطع ان توجد الدنيا اليك مثيلا ۷. بسمائك الشعراء مهما حلقتوا لم يبلغوا من الف ميل ميلا [۱۷۸]. ۱۰. قهرماني که در سرزمين طف مقتول شد، نمونه اي براي آزادگان بود. ۲. (اي حسين عليه السلام) آزادگان شيوه و سنت تو را عاشقانه دوست دارند. سنتي که عذري براي کسي باقي نگذاشت. ۳. بني اميه شما را براي دنيا کشتند ولي بعد از شما، دنيا حتي به اندازه يي يك نسل هم به آنها وفا نکرد. ۴. (در صفين) قرآن را بر سر نيزه کردند تا اينکه (بتوانند) بعد از آن سر تو را بر نيزه حمل کنند. ۵. به نام محمد صلي الله عليه و آله دعوت مي کنند در حالیکه در کربلا شمشيرهاي خود را به خون او آغشته [ صفحه ۱۵۸ ] مي کنند. ۶. چقدر دنيا پست است که نمي تواند کسي همانند تو را بياورد. ۷. شعرا هر چه در آسمان بزرگي تو اوج بگيرند، يك ميل از هزاران ميل را نمي توانند پيش برونند. [ صفحه ۱۵۹ ]

### حسين علي اعظمي

حسين بن علي بن حبشي العبيدي الاعظمي، به سال ۱۳۲۵ ه.ق. در اعظميه يي بغداد متولد شد. او تألیفات فراواني دارد. به سال ۱۳۷۵ ه.ق. وفات يافت و در اعظميه دفن شد. ۱. الدمع ينطق و العيون تترجم عما يضم الويم هذا المأتم ۲. اليوم قد ذبح السحين و آله ظلما و فاض الدمع و انفجر الدم [۱۷۹]. ۱. از آنچه که امروز در اين ماتم مي گذرد، اشک صحبت مي کند و چشمها به ترجمه يي آن سخنان مي پردازند. ۲. امروز حسين و خانواده اش به ستم کشته شدند. بدین سبب اشکها با خون فرو مي ريزد. [ صفحه ۱۶۰ ]

### خليل مغنيه

شيخ خليل حسين بن علي مغنيه، به سال ۱۳۱۸ ه.ق. در قريه يي «طيردبا» از قرای شهر صور در لبنان متولد شد و به سال ۱۳۷۸ ه.ق. در صيداء وفات يافت. او را در زادگاهش دفن کردند. شيخ خليل علوم ابتدائي را نزد پدرش شيخ حسين و ديگر علما و مدرسین شهر خود فراگرفت و حدود پانزده سال در نجف اشرف به تحصيل پرداخت تا اجازه يي اجتهاد گرفت و سپس به قريه يي خود بازگشت و به هدايت مردم و تعليم و قضاوت پرداخت. [۱۸۰]. ۱. سل کربلا عما لقوا من كربة فيها و من خطب فظيع مفتح ۲. عميت قلوب امية فتجمعت لقتال آل الله أي تجمع ۳. هاجت بها احقادها فتذرعت للأخذ بالثارات أي تذرع ۴. ثارات أصنام لها قد نکست فهوت محطمة لأسفل موضع ۵. الله كيف الارض لم تخسف بهم غضبا و كيف الكون لم يتضعض [۱۸۱]. ۱. از کربلا بپرس که آنها چه رنج و مصيبت بزرگ و حزن انگيزي در آنجا يافتند. ۲. دلهاي بني اميه کور شد و براي کشتن خانواده يي پيامبر صلي الله عليه و آله گرد آمدند. چه جمعي بود! ۳. کينه هاي دروني آنها سربر آورد و براي خونخواهي به دنبال بهانه بودند و چه بهانه اي

داشتند!۴. خونخواهي به خاطر اينکه بتهاي آنها شکسته شد و به پستي گراييد.۵. خدايا چگونه است که زمين آنها را فرو نبرده و آسمان به خاطر وجود آنها نلرزیده است؟ [ صفحه ۱۶۱ ]

### سليمان ظاهر

شيخ سليمان ظاهر از علما و ادبائي لبنان در قرن نوزده ميلادي بود. او به سال ۱۳۸۰ هـ.ق. وفات يافت. ۱. بکيت الحسين و من كالحسين أحق بفرط الشجا و البكا۲. کفي شرفا أن شکت رزعه البرايا، و من هولاه ما شکا۳. بکاه المصلي و رکن الحطيم و زمزم و الحجر و المتکاکفک علي ان غذا كعبة تحج اليه الوري رمسکا [۱۸۲]. ۱۰. بر حسين گريستم و چه کسی از حسين سزاوارتر است که از ناراحتي و اندوه بر او بگريند؟۲. اين شرف براي او کافي است که همهي مردم براي او آه و ناله کردند ولي خودش از مصيبتش شکايت نکرد.۳. مصلي و رکن حطيم و زمزم و حجر و متکا براي او گريه کردند.۴. (اي مولا) براي (بزرگي) تو همين بس که قبرت كعبه‌اي شده که مردم همانند حج به سوي آن مي‌شتابند. [ صفحه ۱۶۲ ]

### محمد رضا شيببي

شيخ محمد رضا بن شيخ جواد بطائحي نجفي، به سال ۱۳۰۶ هـ.ق. در نجف متولد شده و در سال ۱۳۸۵ هـ.ق. وفات يافت. او از پيشگامان حرکت فکري و نهضت وطني عراق بود. ۱. ما بال بجدل لا بلت مضاجعه قد حز اصبعه في مخذم ذرب۲. لو كان يطلب منه بذل خاتمه لقال هاک، و هذا قبل فعل أبي [۱۸۳]. ۱۰. بجدل، که جاودان درهاي خير بر او بسته باد، چرا به طمع انگشتری، انگشت او را با شمشير قطع کرد؟۲. اگر او انگشتری را از خود آن حضرت مي‌طلبيد، به او مي‌فرمود: به تو بخشيدم چون قبل از اين پدرم نیز اين کار را کرده است. [ صفحه ۱۶۳ ]

### مهدي مطر

شيخ عبد المهدي پسر عالم مجاهد، شيخ عبدالحسين مطر به سال ۱۳۱۸ هـ.ق. متولد شد و به سال ۱۳۹۵ هـ.ق. وفات يافت. او بزرگترين شاعر زمان خود بود. ۱. ان لم تلبك ساعة محمومة ذمت فقد لبث نذائك اعصر۲. قد و انظر البيت الحرام و نظرة أخري لقبرك فهو حج اکبر [۱۸۴]. ۱۰. اگر يك ساعت (روز عاشورا) ندای تو را جواب نداد لکن تمام اعصار و روزگاران به تو لبیک مي‌گویند. ۲. برخيز و به كعبه نگاهي کن و نگاهي ديگر به قبر خود بينداز که حج اکبر است. [ صفحه ۱۶۴ ]

### حسن دجيلي

شيخ حسن بن شيخ محسن دجيلي، به سال ۱۳۱۰ در نجف متولد شد. او عالمي بزرگ بود و بر کتاب کفاية الاصول شرحي نوشته است. ۱. و قامت عليهم بعدما غاب أحمد عصائب غي أظهرت کامن الحقد۲. و قد نقضت عهد النبي بأله الهداة و قل الثابتون علي العهد۳. غداة ابن هند أظهر الكفر طالبا بثارات قتلاه بيدر و في احد۴. ورام بأن يقضي

علي دين أحمد و يرجع دين الجاهلية والو أد [۱۸۵]. ۱. بعد از درگذشت پیامبر صلي الله عليه و آله گروههايي گمراه عليه آنها قيام کردند و کينههاي پنهان خود را آشکار کردند. ۲. و عهد خود را با خانوادهي پیامبر صلي الله عليه و آله که راهنمایان آنها بودند شکستند و تعدادي اندک بر آن عهد استوار ماندند. ۳. روزي که فرزند هند، کفر خود را آشکار کرد و به خونخواهي کشته شدگان بدر و احد برخاست. ۴. ميخواست دين احمد صلي الله عليه و آله را نابود کرده و دين جاهلي و زنده به گور کردن دختران را تجديد کند. [ صفحه ۱۶۵ ]

### محمد علي اردوبادي

شيخ محمد علي بن محمد قاسم بن محمد تقی اردوبادي تبريزي نجفي، به سال ۱۳۱۰ ه.ق. در تبريز متولد شد. او از سن ۵ سالگي در نجف زندگي کرده و در زمان تأليف اعيان الشيعه در حيات بوده است. [۱۸۶]. صاحب الغدير نیز در زمان تأليف کتاب خود با او ملاقات داشته. ۱. احق الناس ان يبكي عليه بدمع شابه علق الدماء. ۲. بجنب العلقمي سري فهر فتي أبكي الحسين بكر بلاء. ۳. اخوه وابن والده علي هزبر الملتقي، رب اللواء. ۴. صريعا تحت مشتبك المواضي ابوالفضل المضر ج بالدماء. ۵. و من واساه لا يثنيه شيء عن ابن المصطفي عند البلاء. ۶. و قد ملك الفرات فلم يذقه و جاد له علي عطش بماء [۱۸۷]. ۱. او کسی است که از همه سزاوتر است تا بر او بگريند، گريه اي که آميخته با خون باشد. ۲. شريفترين و سخاوتمندترين جواب عرب (از نژاد فهر) در کربلا و در کنار علقمه به خاک افتاد و حسين بر او گريه کرد. ۳. برادرش (عباس) که در رويارويي با دشمن مانند شير بود و علمدار لشکر او بود. ۴. ابوالفضل که در زير برخورد شمشيرهاي تيز، شهيد و بدنش به خون آغشته شد. ۵. کسی که در روز مصيبت و بلا در همه حال ياور او بود و هيچ چيز نتوانست او را از ياري باز دارد. ۶. و هنگامی که فرات به تصرف او درآمد از آب آن نچشيد و با اينکه تشنه بود خواست که آب را به برادر بخشد.

### عبدالحسين حويزي

از شرح حال اين شاعر اطلاعي نداريم. او معاصر با مؤلف ادب الطف بوده و دو بيت زير را سروده و براي مؤلف فرستاده است: ۱. كل شيء في عالم الكون أرخي عينه بالدموع يبكي حسينا. ۲. نزه الله عن بكا و علي قد بكا و كان لله عينا [۱۸۸]. ۱. هر چه که در جهان وجود دارد مدام بر حسين مي گريد و ديده اش پر از اشك است. ۲. خداوند از گريستن منزّه است ولي علي عليه السلام که چشم خداست بر حسين مي گريد. [ صفحه ۱۶۹ ]

### نمونه اي از سروده هاي شاعران فارسي زبان

#### كسايي مروزي

ابوالحسن يا ابواسحاق كسايي مروزي به سال ۳۴۱ ه.ق. در مرو متولد شد. وي نخست مداح سامانيان و نیز مداح عبدالله بن احمد عتبي وزير نوح بن منصور بود، لكن بعدها از مداحي دست كشيد و به سرودن اشعاري در پند و اندرز و مدح و رثاي اهل بيت عليهم السلام پرداخت. او يکي از بزرگترين گویندگان ادب فارسي در قرن چهارم و نخستين

شاعر پارسی زبان است که مرثیه‌ی عاشورایی سروده است. با توجه به شواهد قطعی تاریخی و آثار این سخنور بزرگ، تردیدی در تشیع او وجود ندارد. از اشعار او در حدود ۲۰۰ بیت باقی مانده است. او اندکی بعد از سال ۳۹۴ ه.ق. وفات یافته است. [۱۸۹].

بیزارم از پیاله وز ارغوان و لاله ما و خروش و ناله، کنجی گرفته مأودست از جهان بشویم، عز و شرف نجویم مدح و غزل نگویم، مقتل کنم تقاضامیراث مصطفی را، فرزند مرتضی را مقتول کربلا را، تازه کنم تولد آن میر سربریده، در خاک و خون تپیده از آب ناچشیده، گشته اسیر غوغاتنها و دل شکسته، بر خویشتن گریسته از خانمان گسسته وز اهل بیت و آواز شهر خویش رانده وز ملک برفشانده مولی ذلیل مانده، بر تخت ملک مولی مجروح خیره گشته، ایام تیره گشته بدخواه چیره گشته، بی‌رحم و بی‌محابا صغیر و بدر و خندق حجت گرفته با حق خیل یزید احمق، یک یک به خونش کوشاپاکیزه آل یاسین، گمراه زار و مسکین وان کینه‌های پیشین، آن روز گشته پید آن پنج ماهه کودک، باری چه کرد، و یحک کز پای تا به تارک، مجروح شد مفاجا؟ بیچاره شهربانو، مصقول کرده زانو بیجاده گشته لولو، بر درد ناشکیبا [صفحه ۱۷۰] آن زینب غریبان، اندر میان دیوان آل زیاد و مروان نظاره گشته عمدامؤمن چنین تمنا هرگز کند؟ نگو، نی چونین نکرد مانی، نه هیچ گبر و ترسان بی‌وفا و غافل، غره شده به باطل ابلیس وار جاهل، کرده به کفر مبدارفت و گذاشت گیهان، دید آن بزرگ برهان وین رازهای پنهان، پیدا کنند فرداتخم جهان بی‌بر، این است و زین فزون تر کهتر عدوی مهتر، نادان عدوی دانابر مقتل ای کسای، برهان همی نمایی گر هم بر این بیایی، بی‌خار گشت خرم‌مؤمن درم پذیرد تا شمع دین بمیرد ترسا به زر بگیرد، سم خر مسیحاتا زنده‌ای چنین کن، دل‌های ما حزین کن پیوسته آفرین کن بر اهل بیت زهرا [صفحه ۱۷۱]

### امیر معزی

امیرالشعرا ابو عبدالله محمد بن عبدالملک برهانی نیشابوری، شعر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری بود. تخلص او به معزی به جهت تقرب وی به دربار معزالدین ملک‌شاه بن الب ارسلان است. او تا سال ۴۸۵ ه.ق. در خدمت آن سلطان بود. پس از وفات او مدتی در هرات و نیشابور و اصفهان سرگرم مدح امرای سلجوقی و غیر سلجوقی بوده و سپس در خراسان به خدمت سنجر درآمد و تا پایان عمر در خدمت او می‌زیست، وفات او بین سال‌های ۵۱۸ تا ۵۲۱ ه.ق. اتفاق افتاده است. او در قصیده‌سرایی استاد بود و دیوانش حدود ۱۹۰۰۰ بیت دارد. [۱۹۰].

آن که چون آمد به دستش ذوالفقار جان شکار گشت معجز در کفش چون در کف موسی، عصا آمد آواز منادی «لا فتی الا علی» وانگهی «لا سیف الا ذوالفقار» آمد نداوان دو دو فرزند عزیزش چون حسین و چون حسن هر دو اندر کعبه‌ی جود و کرم، رکن و صفا آن یکی را جان ز تن گشته جدا اندر حجاز وان دگر را سر جدا گشته ز تن در کربلا آن که دادی بوسه بر روی و قفای او رسول گرد بر رویش نشست و شمر ملعون در قفاوانکه حیدر گیسوان او نهادی بر دو چشم چشم او در آب غرق و گیسوان اندر دماز محشر داد بستاند خدا از قاتلان تو بده داد و مباش از حب مقتولان جدا [صفحه ۱۷۲]

ابوالمجد مجدود بن آدم، شاعر و عارف معروف ایرانی در قرن ششم است. او پس از رشد در شاعری به دربار غزنویان راه جست و مسعود بن ابراهیم و بهرام شاه بن مسعود را مدح کرد. پس از آن به دامن عرفان دست زد و از جهان و جهانیان دست شست. چنان که بهرامشاه خواست خواهر بدو دهد، او نپذیرفت. او چند سال از دوره‌ی جوانی خود را در شهرهای بلخ و سرخس و هرات و نیشابور گذرانید و گویا در همه‌ی ایام که در بلخ بود راه کعبه پیش گرفت، سپس باز مدتی در بلخ بود و از آنجا به سرخس و مرو و نیشابور رفت و در سال ۵۱۸ به غزنین بازگشت. او را شاگرد و پیرو ابویوسف یعقوب همدانی دانسته‌اند. سنایی تا پایان عمر در غزنین به عزلت گذرانید و آرامگاه او نیز در این شهر است. او در تغییر سبک شعر فارسی و ایجاد تنوع و تجدد در آن موثر بوده است. از آثار اوست: حدیقه‌الحقیقه، طریق‌التحقیق، سیرالعباد، کارنامه‌ی بلخ و... وفات او را بین سالهای ۵۲۵ تا ۵۴۵ ه.ق. نوشته‌اند. [۱۹۱].

حبذا کربلا و آن تعظیم کز بهشت آورد به خلق نسیم‌وان تن سربریده در گل و خاک وان عزیزان به تیغ، دلها چاک‌وان گزین همه جهان، کشته در گل و خون، تنش بیا غشته و آنچنان ظالمان بدکردار کرده بر ظلم خویشتن اصرارحرمت دین و خاندان رسول جمله برداشته ز جهل و فضول تیغها لعل گون ز خون حسین چه بود در جهان بتر زین شین؟ زخم شمشیر و نیزه و پیکان بر سر نیزه، سر به جای سنان کرده آل زیاد و شمر لعین ابتدای چنین تبه در دین [صفحه ۱۷۳] مصطفی جامه جمله بدریده علی از دیده خون بیاریده فاطمه روی را خراشیده خون بیاریده بی حد از دیده حسن از زخم کرده سینه کبود زینب از دیده‌ها برانده دو رودعالمی بر جفا دلیر شده رو به مرده، شرزه شیر شده کافرانی در اول پیکار شده از زخم ذوالفقار، فگارکین دل بازخواسته ز حسین شده قانع بدنی شماتت و شین هر که بدگویی آن سگان باشد دان که او شاه آن جهان باشد هر که راضی شود به کرده‌ی زشت نزد آن کس، چه دوزخ و چه بهشت دین به دنیا به خیره بفروشد نکند نیک و در بدی کوشد خیره، راضی شود به خون حسین که فزون بود وقعش از تقلین آنکه را این خبیث، خال بود مؤمنان را کی ابن خال بود؟ من ازین ابن خال بیزارم کز پدر نیز هم در آزارم پس تو گویی: یزید میر من است عمر عاص پلید، پیر من است آنکه را عمرعاص باشد پیر یا یزید پلید باشد میرمستحق عذاب و نفرین است بد ره و بد فعال و بد دین است لعنت دادگر بر آن کس باد که مر او را کند به نیکی یادمن نیم دوستدار شمر و یزید زان قبيله منم به عهد، بعیده هر که راضی شود به بد کردن لعنتش، طوق گشت در گردن [۱۹۲].

داستان پسر هند مگر نشنیدی که از او و سه کسس او به پیمبر چه رسیدیدر او در دندان پیمبر بشکست مادر او جگر عم پیمبر بمکید او به ناحق، حق داماد پیمبر بستد پسر او سر فرزند پیمبر ببریدبر چنین قوم، تو لعنت کنی؟ شرمت باد لعن الله یزیدا و علی آل یزید [۱۹۳] [صفحه ۱۷۴]

شهاب الدین شرف الادباء بن اسماعیل ترمذی، شاعر مشهور ایرانی در قرن ششم هجری است. اصل وی از ترمذ بود و شاعری وی هم در آن شهر شروع شد ولی بعدها در نواحی دیگر مانند مرو و بلخ و خوارزم، روزگار گذرانید و به

مداحي سنجر اختصاص يافت. وقتي سنجر او را به رسالت نزد اتسز خوارزمشاه فرستاد، او چندي در خوارزم ماند و اتسز را مدح گفت. اتسز توطئه‌اي براي قتل سنجر ترتيب داده بود، صابر از آن آگاه شد و به وسيله‌اي سنجر را مطلع کرد و نقشه‌ي اتسز باطل گرديد و او اديب را در جيحون انداخت. قتل صابر بين سالهاي ۵۳۸ تا ۵۴۲ ه.ق. صورت گرفته است. ديوان او غزلها و تغزلهاي لطيف بسيار دارد. [۱۹۴].

به كربلا چو دهان حسين ازو نچشيد همي دهند زبانها يزید را دشنام‌مشکن دل، ارچه عهد تو بشکست روزگار کي داشت عهد نيك بر اهل زمين، زمن؟داني که بر علي و حسين و حسن چه کرد عهد بد زمانه، چه در سر، چه در علقن؟هجرات تو دشت كربلا بود زو حصه من همه بلا شدو ز خون دو ديده، رويم اينک چون حلق شهيد كربلا شد [صفحه ۱۷۵]

### قوامي رازي

از شاعران معروف شيعي مذهب قرن ششم هجري است که در خدمت رجال و خاندانهاي بزرگ شيعي عراق به سر مي‌برد. وفاتش در اواسط قرن ششم و پيش از سال ۵۶۰ ه.ق. اتفاق افتاده است. علاوه بر مناقب و مراثي خاندان رسالت که قوامي به ذکر آنها شهرت داشته، از وي قصايد متوسطي در مدح و زهد و وعظ باقي مانده است. غزلهاي عاشقانه‌ي شيرين و مطبوعش در ميان معاصران وي قابل توجه به نظر مي‌رسد. [۱۹۵].

روز دهم ز ماه محرم به كربلا ظلمي صريح رفت بر اولاد مصطفاهرگز مباد روز چو عاشور در جهان کان روز بود قتل شهيدان كربلا آن تشنگان آل محمد اسيروار بر دشت كربلا به بلا گشته مبتلاعریان بمانده پرديگان سراي وحي مقتول گشته شاه سراپرده‌ي عباهر که که يادم آيد از آن سيد شهيد عيشم شود منغص و عمرم شود هباي بس بلا و رنج که بر جان او رسيد از جور و ظلم امت بي‌رحم و بي‌حيابا هر کسي همي به تلاف حدیث کرد آن سيد کریم نکو خلق خوش لقانا آن شبي که روز دگر بود قتل او مي‌دادشان نوید همي گفتشان ثنابر تن زره کشيده و بر دل گره زده رویش زغبین تافته، پشتش ز غم دو تاخونش چکيده از سر شمشير بر زمين ياقوت در نشانده ز مينا به کهربالب خشک ز آتش دل و رخ ز آب ديده‌تر دل با خدای برده و تن داده در قضا بگرفته روي آب، سپاه يزید شوم بي‌آب چشم و سينه پر از آتش هواز نيزه‌ها چو بيشه شده حربگاهشان ايشان در او خروشان چون شير و اژدها [صفحه ۱۷۶] بر آهوان خوب، مسلط شده سگان بر عدل، ظلم چيره شده، بر بقا، فناينها در آب تشنه و ايشان به خونشان از مهر سير گشته وز کينه ناشتابر قهر خاندان نبوت کشيده تيغ تا چون کنندشان به جفا سر زتن جداآهخته تيغ بر پسر شير کردگار آن باغيان باقي شمشير مرتضامير و امام شرع، حسين علي که بود خورشيد آسمان هدي، شاه اوصياز چپ به راست حمله همي کرد چون پدر تا بود در تنش نفسي و رگي به جاخویش و تبار او شده از پيش او شهيد فرد و وحيد مانده در آن موضع بلافتاد غلغل ملکوت اندر آسمان برداشته حجاب افق امر کبريابر خلد منقطع شده انفاس حور عين بر عرش مضطرب شده ارواح انبياخورشيد و ماه تيره و تاريخ بر فلک آرامش زمين شده چون جنبش هوازها و مصطفي و علي سوخته ز درد ماتم سراي ساخته بر سدره منتهدار پيش مصطفي شده زهراي تنگدل گويان که چيست درد حسين مرا دوا؟فرزند من که هست تو را آشنای جان در خون همي کند به مصاف اندر، آشنای تشنگي روانش بي‌صبر

و بی‌شکيب گرمای کربلا شده بی‌حد و منتها او در میان آن همه تیغ و سنان و تیر دانی همی که جان و جگر خون شود مرزنده نمانده هیچکس از دوستان او در دست دشمنانش چرا کرده‌ای رها؟ یکره بنال پیش خداوند دادگر تا از شفاعت تو کند حاجتم رواگفتا رسول: باش که جان شریف او زان قتلگاه زود خرامد بر شمایشان درین، که کرد حسین علی سلام جدش جواب داد و پدر گفت، مرحبازهر از جای جست و به رویش در اوفتاد گفت: ای عزیز ما، تو کجایی و ما کجا؟ چون رستی از مصاف و چه کردند با تو قوم؟ مادر در انتظار تو، دیر آمدی چرا؟ کار چو تو بزرگ، نه کاری بود حقیر قتل چو تو شهید، نه قتلی بود خطا [ صفحه ۱۷۷ ] فرزند آن کسی که زایزد برای اوست در باغ وحی، جلوه‌ی طاووس «هل اتي» [ ۱۹۶ ]. آب فرات بر تو بیستند ناکسان آمیختند خون تو با خاک کربلانه هیچ مهربان که تولا کند به تو نه هیچ سنگدل که محابا کند تو راسینه دریده، حلق بریده، فتاده دست غلتان به خون و خاک، سر از تن شده جدابر سینه‌ی عزیز تو بر، اسب تاخته‌ای همچون مصطفی ز همه عالم اصطفاندام تو چگونه بود زیر نعل اسب کز روی لعل تو نزدی گرد گل صبا؟ رخت و بنه به غارت و فرزند و زن اسیر در دست آن جماعت پرزرق بی‌حیا اولاد و آل تو متحیر شده ز بیم وز آه سردشان متغیر شده هوا [ صفحه ۱۷۸ ]

### عطار نیشابوری

فریدالدین ابو حامد محمد بن ابوبکر ابراهیم بن اسحاق عطار نیشابوری، شاعر و عارف معروف ایرانی در قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری بوده است. گفته‌اند که پدر او عطار (دارو فروش) بود و فریدالدین کار او را دنبال کرد و در داروخانه‌ی خود سرگرم طبابت بود. در همان اوان وی را انقلابی باطنی دست داد و چون سرمایه‌ای بزرگ از ادب و شعر آموخته بود، اندیشه‌های عرفانی خود را به نظم درآورد. عطار را در عرفان، مرید مجدالدین بغدادی و رکن‌الدین اسحاق و قطب حیدر دانسته‌اند. او قسمتی از عمر خود را به رسم سالکان طریقت در سفر گذراند و از مکه تا ماوراء النهر، بسیاری از مشایخ را زیارت کرد. در همین سفرها و ملاقاتها بود که به خدمت مجدالدین بغدادی رسید. او به سال ۶۱۸ ه. ق. وفات یافته و مقبره‌اش در نزدیکی شهر نیشابور باقی است. وی آثار بسیاری به وجود آورده که از آن جمله است: تذکرة الاولیاء (به نثر)، دیوان اشعار، منطق الطیر، اسرارنامه، الهی‌نامه، مصیبت‌نامه، خسرونامه و غیره [ ۱۹۷ ] بعضی او را شیعه دانسته‌اند و تعداد ۴۰ تا نود کتاب به وی نسبت داده‌اند. [ ۱۹۸ ].

کیست حق را و پیمبر را ولی؟ آن حسن سیرت، حسین بن علی آفتاب آسمان معرفت آن محمد صورت و حیدر صفت نه فلک را تا ابد مخدوم بود زان که او سلطان ده معصوم بودتشنه او را دشنه آلوده به خون نیم کشته گشته، سرگشته به خون آنچنان سر را که برد بی‌دریغ؟ کآفتاب از درد آن شد زیر میغ‌گیسوی او تا به خون آلوده شد خون گردون از شفق پالوده شد [ صفحه ۱۷۹ ] کی کنند این کافران با این همه؟ کو محمد؟ کو علی؟ کو فاطمه؟ صد هزاران جان پاک انبیا صف زده بینم به خاک کربلا تموز کربلا تشنه جگر سر بریدندش، چه باشد زین بتر؟ با جگر گوشه‌ی پیمبر این کنند وانگهی دعوی داد و دین کنند کفرم آید هر که این را دین شمرد قطع باد از بن زفانی کاین شمردهر که در رویی چنین آورد تیغ لعنتم از حق بدو آید دریغ کاشکی ای من سگ هندوی او کمترین سگ بودمی در کوی او [ ۱۹۹ ]. امامی کآفتاب خاقین است امام از ماه تا ماهی، حسین است چه خورشیدی جهان را خسرو آمد

که نه معصوم پاکش، پسر و آمدچو آن خورشید اصل خاندان است به مهرش نه فلک از پی روان است چراغ آسمان مکرمت بود جهان علم و بحر معرفت بود بهشت هر دو عالم کم گرفته ولی نورش همه عالم گرفته رخ او بود خورشید الهی شب تاریک، مویس از سیاهی امام ده و دو حق کرد قسمت که هر یک پرده‌ای سازد ز عصمت اگر هستی تو اهل پرده‌ی راز ازین پرده به زاری می‌ده آواز برب این راه او گر مبتلا بود ولی خونریز او در کربلا بود بسی خون کرده‌اند اهل ملامت ولی این خون نخسب تا قیامت هر آن خونی که بر روی زمانه‌ست برفت از چشم و این خون جاودانه ست چو ذات آفتابش جاودان بود ز خون او شفق باقی از آن بود چو آن خورشید دین شد ناپدیدار در آن خون چرخ می‌گردد چو پرگار [۲۰۰]. [صفحه ۱۸۰]

### کمال الدین اصفهانی

اسماعیل بن جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی، ملقب به خلاق المعانی، او و پدرش هر دو در قصیده‌سرایی مشهورند. سبب شهرت او را به خلاق المعانی آن دانسته‌اند که در شعر وی معانی دقیقه مضمّن است که بعد از چند نوبت مطالعه ظاهر می‌شود. از جمله ممدوحان او رکن الدین مسعود از آل صاعد اصفهان، جلال الدین منکبرنی خوارزمشاه، حسام الدین اردشیر از آل باوند و اتابک سعد بن زنگی هستند. وی دوره‌ی وحشتناک حمله‌ی مغول را درک کرد و به چشم خویش قتل عام مردم اصفهان را به دست مغولان به سال ۶۳۳ ه.ق. دید و خود نیز دو سال بعد ۶۳۵ ه.ق. به دست مغولی به قتل رسید. کمال الدین در آوردن معانی دقیق و باریک اندیشی مهارت دارد و در التزامات صعب و تقیید به آوردن مفاهیم مشکل، چیره دست است. دیوان او به طبع رسیده است. [۲۰۱].

این واقعه‌ی هایل جانسوز بینید وین حادثه‌ی صعب جگر سوز بینید بر باز بینید ستم کردن گنجشک بر شیر، شغالان شده پیروز بینید آن سلطنت و قاعده‌ی حکم که دی بود وین عجز و پریشانی امروز بینید از دود دل خلق درین ماتم خونبار یک شهر پر از آتش دلسوز بینیدور عیسی یک روزه ندیدی که سخن گفت نقالی این طفل نوآموز بینید چون محرم رسید و عاشورا خنده بر لب حرام باید کردوز پی ماتم حسین علی گریه از ابر وام باید کرد لعنت دشمنانش باید گفت دوستداری تمام باید کرد [صفحه ۱۸۱] اگر کسی پسری را از آن تو بکشد به عمر خویش ره لعنت رها نکنی اگر کشنده‌ی فرزند مصطفی ست یزید حدیث لعنت و نفرین او چرا نکنی؟ تو بر کشنده‌ی فرزند خون مکن لعنت چو بر کشنده‌ی فرزند مصطفی نکنی [صفحه ۱۸۲]

### مولوی

جلال الدین محمد فرزند سلطان العلما محمد بن حسین خطیبی معروف به بهاء الدین، به سال ۶۰۴ ه.ق. در بلخ به دنیا آمد. پدر وی از علماء و صوفیان بزرگ زمان خود بود که به سبب رنجش از سلطان محمد خوارزمشاه از بلخ به قونیه رفت. جلال الدین در ابتدا در قونیه و سپس در حلب و دمشق به تحصیل پرداخت و در قونیه به تدریس و وعظ مشغول گشت. در سال ۶۴۲ ه.ق. با شمس تبریزی ملاقات کرد. این ملاقات سبب انقلابی روحانی در مولانا شد که نتیجه‌ی آن مسند تدریس و فتوی را ترک گفت. مولانا به سال ۶۷۲ ه.ق. در قونیه وفات یافت. آثار به جای مانده از او

عبارتند از: ۱. مثنوی در ۶ جلد و شامل ۲۶ هزار بیت. ۲. دیوان معروف به دیوان کبیر مشتمل بر ۵۰۰۰۰ بیت. ۳. رباعیات. ۴. مکتوبات. ۵. فیه ما فیه ۶. مجالس سبعة [۲۰۲].

کجا باید ای شهیدان خدایی؟ بلاجویان دشت کربلایی کجا باید ای سبک روحان عاشق؟ پرنده‌تر ز مرغان هوایی کجا باید از شهبان آسمانی؟ بدانسته فلک را در گشایی کجا باید از زجان و جا رهیده؟ کسی مر عقل را گوید کجایی؟ کجا باید از در زندان شکسته بداده و امداران را رهایی کجا باید از در مخزن گشاده؟ کجا باید ای نوای بی‌نوایی؟ دران بحرید کاین عالم کف اوست زمانی بیش دارید آشنایی [۲۰۳]. [صفحه ۱۸۳]

### سیف فرغانی

سیف الدین ابوالمحمّد محمد الفرغانی، شاعری عارف و گوشه‌گیر بوده و در فرغانه متولد شده است. وی پس از مدتی به تبریز رفته و از آنجا به آسیای صغیر هجرت کرد و در شهری به نام آقسرا در خانقاهی کوچک درگذشت و همانجا مدفون شد. تاریخ وفاتش را بین سالهای ۷۴۹ تا ۷۰۵ ه.ق. تخمین زده‌اند. او همواره از حکام و ستمگران روزگار خویش کناره‌گیری کرده و ستم آنان را می‌نکوهید. [۲۰۴].

ای قوم درین عزا بگریید برکشته‌ی کربلا بگریید با این دل مرده، خنده تا چند؟ امروز در این عزا بگریید از خون جگر سرشک سازید بهر دل مصطفی بگرییدوز معدن دل، به اشک چون در بر گوهر مرتضی بگریید با نعمت عافیت، به صد چشم بر اهل چنین بلا بگریید دل خسته‌ی ماتم حسینید ای خسته دلان، هلا بگریید در ماتم او خمش ماباشید یا نعره زنید یا بگریید تا روح که متصل به جسم است از تن نشود جدا، بگریید در گریه، سخن نکو نیاید من می‌گویم، شما بگریید بر جور و جفای آن جماعت یک دم ز سر صفا بگریید [۲۰۵].

اشک از پی چیست؟ تا ببارید چشم از پی چیست؟ تا بگریید در گریه به صد زبان بنالید در پرده به صد نوا بگریید تا شسته شود کدروت از دل یک دم ز سر صفا بگریید [۲۰۶].

نسیان گنه، صواب نبود کردید بسی خطا، بگرییدوز بهر نزول غیث رحمت چون ابر، گه دعا بگریید [صفحه ۱۸۴]

### خواجوی کرمانی

ابوالعطا کمال الدین محمود بن علی بن محمود متخلص به خواجو المرشدی الکرمانی، به سال ۶۸۹ ه.ق. در کرمان متولد شد. چون بعدها به شیخ مرشد ابواسحق کازرونی مرید شد، لقب المرشدی گرفت. او معاصر سلطان ابوسعید بهادر بود. وفاتش را حدود سال ۷۵۳ ه.ق. نوشته‌اند. خواجو در اکثر علوم استاد بود. [۲۰۷].

آن گوشوار عرش که گردون جوهری با دامنی پر از گهرش، بود مشتری درویش ملک بخش جهاندار خرقة‌پوش خسرو نشان صوفی و سلطان حیدری در صورتش معین و در سیرتش مبین آیات ایزدی و صفات پیمبری در بحر شرع، لولوی شهوار و همچو بحر در خوش غرقه گشته ز پاکیزه گوهری اقرار کرده حر یزیدش به بندگی خط باز داده روح

امینش به چاکری لب خشک و دیده تر، شده از تشنگی هلاک وانگه طفیل خاک درش خشکی و تری از کربلا بدو همه کرب و بلا رسید آری همین نتیجه دهد ملک پروری گلگون هنوز چنگ پلنگان کوهسار از خون حمزه، شاه شهیدان روزگاردیشب از آهم حمایل در بر جوزا بسوخت وز نفیر سوزنا کم، کله یی خضرا بسوخت چون نسوزم کز غم سبطین سلطان رسل جان منظوران این نه منظر مینا بسوخت آتش بیداد آن سنگین دلان چون شعله زد ماهی اندر بحر و مه بر غرفه یی بالا بسوخت [ صفحه ۱۸۵ ]

چون چراغ دیده یی زهرا بکشتندش به زهر زهره را دل بر چراغ دیده یی زهرا بسوخت چون روان کردند خون از قرة العین نبی چشم عیسی خون بیارید و دل ترسا بسوخت دیده یی تر دامن، آن روزش بیفکندم ز چشم کان نهال باغ پیغمبر ز استسقا بسوخت بس که دریا ناله کرد از حسرت آن تشنگان گوهر سیراب را جان بر دل دریا بسوخت دیو طبعان بین که قصد خاتم جم کرده اند بغض اولاد علی را نقش خاتم کرده اند [ صفحه ۱۸۶ ]

### ابن یمین

امیر محمود بن امیر یمین الدین محمد طغرابی، در عهد سلطان محمد خدابنده می زیست. او در قریه یی فریومد سبزواری متولد شده و هشتاد سال عمر کرد و به سال ۷۶۹ ه.ق. در همان قریه درگذشت و در مقبره یی پدر شاعر خود مدفون گردید. در جنگی که میان امیر وجیه الدین مسعود سربداری و ملک معزالدین روی داد، دیوان ابن یمین مفقود گردید. وی آنچه از اشعارش در دست دیگران بود فراهم آورد و شاید چیزی بر آن افزوده باشد. [ ۲۰۸ ] .

شنیدم ز گفتار کارا گهان بزرگان گیتی، کهان و مهان که پیغمبر پاک والا نسب محمد سر سروران عرب چنین گفت روزی به اصحاب خود به خاصان درگاه و احباب خود که چون روز محشر درآید همی خلائق سوی محشر آید همی منادی برآید به هفت آسمان که ای اهل محشر کران تا کران زن و مرد چشمان به هم برنهد دل از رنج گیتی به هم برنهد که خاتون محشر گذر می کند ز آب مژه، خاک تر می کندیکی گفت کای پاک بی کین و خشم زنان از که پوشند باری دو چشم؟ جوابش چنین داد دارای دین که بر جان پاکش هزار آفرین که فردا که چون بگذرد فاطمه زغم جیب جان بردرد فاطمه ندارد کسی طاقت دیدنش ز بس گریه و سوز نالیدنش به یک دوش او بر، یکی پیرهن به زهر آب آلوده بهر حسن ز خون حسینش به دوش دگر فروهشته آغشته دستار سر [ صفحه ۱۸۷ ] بدین سان رود خسته تا پای عرش بنالد به درگاه دارای عرش بگوید که خون دو والا گهر ازین ظالمان هم تو خواهی مگرستم، کس ندیده ست ازین بیشتر بده داد من چون تویی دادگر کند یاد سوگند یزدان چنان به دوزخ کنم بندشان جاودان چه بد طالع آن ظالم زشت خوی که خصمان شوندش شفیعان اوی [ ۲۰۹ ] .

الا ای خردمند پاکیزه رای به نفرین ایشان بر گشایوزان تو ز یزدان جان آفرین بیابی جزای بهشت برین [ صفحه ۱۸۸ ]

### سلمان ساوجی

جمال‌الدین بن علاء‌الدین محمد، از جوانی مداح خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر بود و پس از بر هم خوردن اساس سلطنت ایلخانان و مرگ ابوسعید به خدمت امرای جلایر پیوست و مداح امیر شیخ حسن بزرگ و زوجه‌ی او دلشاد خاتون گردید و در بغداد پایتخت ایلکانیان اقامت گزید. او مدتی در تبریز به سر برد و در سال ۷۷۷ ه.ق. که شاه شجاع بر تبریز مستولی شد وی را در آنجا مدح گفت. در اواخر عمر به ساوه برگشته و در آنجا منزوی شد و بالاخره به سال ۷۷۸ ه.ق. در ملک خود درگذشت. سلمان آخرین شاعر قصیده‌سرای بزرگ پس از حمله‌ی مغول است و در قصیده، سبک کمال‌الدین اسماعیل اصفهان و ظهیر فاریابی و انوری را تتبع کرده. بعضی غزلیات او نیز به واسطه‌ی شباهت بسیار به غزلیات حافظ، به اشتباه در دیوان حافظ گنجانیده شده است. سلمان علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات و مقطعات، دو مثنوی به نام «جمشید و خورشید» و «فراقنامه» دارد. دیوان او از نظر اشارت تاریخی دارای اهمیت بسیار است. [۲۱۰].

خاک، خون آغشته‌ی لب تشنگان کربلاست آخر ای چشم جهان بین، اشک خونینت کجاست؟ جز به چشم و چهره مسپر خاک آن ره، کانه‌مه نرگس چشم و گل رخسار آل مصطفاست ای دل بی‌صبر من، آرام گیر اینجا دمی کاندربین جا منزل آرام جان مرتضاست این سواد خوابگاه قره‌العین علی‌ست وین حریم بارگاه کعبه‌ی عز و علاست [صفحه ۱۸۹] روضه‌ی پاک حسین است این که مشکین زلف حور خویشتن را بسته بر جاروب این جنت سراسر ز آب چشم زایران روضه‌اش، «طوبی لهم» شاخ طوبی را به جنت، قوه‌ی نشو و نماست مهبط انوار عزت، مظهر اسرار حق منزل آیات رحمت، مشهد آل عباس‌ت‌ای که زوار ملایک را جنابت مقصد است وی که مجموع خلائق را ضمیرت پیشواست نعل شبرنگ تو گوش عرشیان را گوشوار خاک نعلین تو چشم روشنان را توتیاست بهره جز آتش چه یابد هر که برد سر به تیغ خاصه شمعی را که او چشم و چراغ انبیاست کوری چشم مخالف، من حسینی مذهبیم راه حق این است و نتوانم نهفتن راه راست جوهر آب فرات از خون پاکان گشت لعل وین زمان آن آب خونین، همچنان در چشم ماست سنگها بر سینه کوبان، جامه‌ها در نیل غرق می‌رود نالان فرات، آری ازین غم در عزاست یا امام متقین، ما مخلصان طاعتیم یک قبولت صد چو ما را تا ابد برگ و نواست [۲۱۱]. [صفحه ۱۹۰]

### شاه داعی شیرازی

سید نظام‌الدین محمود بن حسن الحسنی ملقب به داعی‌ال‌الله یا شاه داعی، از نوادگان داعی صغیر، چهارمین امیر سلسله‌ی علویان طبرستان است. او به سال ۸۱۰ ه.ق. در شیراز متولد شد. در جوانی دست ارادت به شیخ مرشد‌الدین ابواسحاق داده و مدتی هم در محضر شاه نعمه‌الله ولی در کرمان گذرانده است و به سال ۸۷۰ یا ۸۶۷ ه.ق. در شیراز وفات یافته و همانجا مدفون است. از شاه داعی آثار نظم و نثر فراوان بجای مانده که از جمله‌ی آنهاست: مثنویهای ششگانه مشهور به سته‌ی داعی، دواوین، ساقی‌نامه و ۱۶ رساله با نثر. او در شعر هم «داعی» تخلص می‌کرده و هم «نظامی». [۲۱۲].

خواجه‌ی عالم امام المرسلین آن که زو بازیب شد دنیا و دین با چنین تمکین حکم و اصطفای خوش نشسته بود روزی مصطفی‌نزد او شهزادگان در انبساط هر دو را از التفات او نشاطین یکی در حسن، در ثمین وان دگر گوهر، حسین

نازنین زاده این دو گوهر، این دو سرفراز از علی و فاطمه در بحر راز بوده جد خویش را منظور چشم هر دو را می‌داشت همچون نور چشم سویی ایشان داشت خواجه دیدگان کآب گشت از دیدگان او روان سائلی گفتا چو خواجه می‌گریست یا رسول، این گریه‌ی دلسوز چیست؟ چون نگریم؟ گفت، کآمد جبرئیل آنکه از حضرت مرا او شد دلیل گفت با من گر چه خواهی شد ملول می‌کنم القا حدیثی ای رسول گر چه این هر دو جگر گوشه‌ی تو اند ملجأ امت به محشر این دو اندامت خواهند کشتن شان دریغ‌شان دریغ این به زهر و آن یک دیگر به تیغ [ صفحه ۱۹۱ ] امتان بی‌وفا را بین که چون این دو گوهر را روا دارند خون چون نگریم کاین دو جان روزگار هر دو را خواهند کشتن زار زار؟ چون نگریم کاین دو، روزی از قضا می‌دردشان چنگل سگ زاده‌هالیک با حکم خدایی چاره نیست گر چه دل، الا که پاره پاره نیست آنان که دیده حاصل دنیا و دین، حسین گریند بر امام زمان و زمین، حسین یاد آورید خون که روان کرده‌اند چون از گردن و ز حنجره‌ی نازنین، حسین از زعم خویش دعوی اسلام کرده‌اند وانگه شهید کرده و کشته چنین، حسین فریاد و ناله می‌کند و یاد می‌کند کافر به گریه در طرف روم و چین، حسین ای مصطفی که خفته‌ای اما نخفته‌ای از روضه سر برآر و بدین سان ببین، حسین داعی بگو که قاتل او روز رستخیز از فعل شوم خود به کجا آورد گریز [ صفحه ۱۹۲ ]

### ابن حسام خوسفی

محمد فرزند حسام‌الدین معروف به «ابن حسام» از شاعران قصیده‌سرا و مدیحه‌پرداز، در اواخر قرن هشتم در دهکده‌ی خوسف از قرای بیرجند ولادت یافت. او از راه زراعت کسب معاش می‌کرد. دیوان اشعار و خاوران نامه‌ی او ۲۲ هزار بیت دارد. ابن حسام به سال ۸۷۵ ه.ق. وفات یافته و درخوسف مدفون است. [ ۲۱۳ ]

دل شکسته و مجروح و مبتلای حسین طواف کرد شبی گرد کربلای حسین طراز طره مشکین عنبر افشانش خضاب کرد به خون، خصم بی‌وفای حسین قدر چو واقعه‌ی کربلا مشاهده کرد ز چشم چشمه‌ی خون راند بر قضای حسین نشسته بر سر خاکستر آفتاب مقیم کبود پوش به سوگ از پی عزای حسین جمال روشن خورشید را غبار گرفت که در غبار نهان شد مه لقای حسین به روز واقعه ای ظالم خدا ناترس بیا ببین که چها کرده‌ای به جان حسین خدای قاضی و پیغمبر از تو ناخشنود چگونه می‌دهی انصاف ماجرای حسین [ صفحه ۱۹۳ ] حسین، جان گرامی فدای امت کرد سزاست امت اگر جان کند فدای حسین به روز حشر ببینی به دست پیغمبر کلید گنج شفاعت به خونبهای حسین غبار گرد مناهی به دامنش نرسد ز عصمت گهر پاک پارسای حسین سحاب، قطره‌ی باران، حسین، سر بخشید عطای ابر کجا و کجا عطای حسین؟ اگر رضای خدا و رسول می‌طلبی متاب روی ارادت تو از رضای حسین به باغ منقبت آل مصطفی امروز منم چو بلبل خوشخوان، سخنسرای حسین خموش «ابن حسام» این سخن نه لایق توست ستایش تو کجا و کجا ثنای حسین؟ مهیمنا، به دعایی که خواند پیغمبر که یاد کرد در او صفوت و صفای حسین کز آفتاب قیامت مرا پناهی ده به زیر سایه‌ی دامن کش لوای حسین [ صفحه ۱۹۴ ]

### باباغانی شیرازی

شاعر خوش ذوق اوایل قرن دهم هجری است که علاوه بر شیراز مدتی در تبریز در خدمت سلطان یعقوب آق قویونلو گذرانید و اواخر عمر خود را در خراسان به عزلت سپری کرد. فغانی با ذوق و حالت بسیار و زبان ساده و مضمون جویبی و نازکی افکار خود سبکی خاص در غزل آورده که در قرنهای ۱۱ و ۱۲ هجری پیروان بسیار داشت. [۲۱۴].

روز قیامت است صبح عشور تو ای تا صبح روز قیامت ظهور تو ای روشنایی شجر وادی نجف هر ریگ کربلا شده طوری ز نور تو آن را که گل به خمر سرشتند، کی رسید فیض از زلال جرعه‌ی جام ظهور تو؟ بیگانه از خدا و رسول است تا ابد برگشته اختری که نشد آشنای تو چنیدن هزار جامعه‌ی اطلس قبا شود فردا که آورند به محشر عبای تو بر بسته رخت، کعبه و مانده قدم به راه بهر زیارت حرم کربلای تو [صفحه ۱۹۵]

### اهلی شیرازی

مولانا محمد بن یوسف بن شهاب معروف به اهلی شیرازی در حدود سال ۸۵۸ ه.ق. در شیراز متولد شده او از شاعران بزرگ تاریخ ادب فارسی است و تعداد ۱۲ تألیف به او نسبت داده‌اند. اهلی معاصر شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی است و به سال ۹۴۲ ه.ق. در شیراز درگذشته و در کنار قبر حافظ مدفون است. [۲۱۵].

ای نقد جان، نثار شهیدان کربلا چون خاک رهگذار شهیدان کربلا طوری که قدر و منزلتش از فلک گذشت سنگی ست از مزار شهیدان کربلا آب خضر به پرده‌ی ظلمت نهفته چیست؟ گر نیست شرمسار شهیدان کربلا در چشم آفتاب کند خاک، اگر رود بر آسمان، غبار شهیدان کربلا گر خضر از حیات پشیمان شود رواست کو نیست در شمار شهیدان کربلا گلگشت عاشقان همه در خون خود بود این است لاله زار شهیدان کربلا تا دست لطف حق چه نهد مرهم نهان بر زخم آشکار شهیدان کربلا استاده است ساقی کوثر، می ظهور بر کف، در انتظار شهیدان کربلا آغشته شد به خون، سر و فرقی که موی او خون در درون نافه‌ی تاتار کرده است قدر حسین کم نشد و شد عزیزتر خود را یزید، رو سیه و خوار کرده است چون سوز این عزا نچکاند ز دیده آب؟ جایی که چشم چشمه گهر بار کرده است آن ناکسی که قصد حسین اختیار کرد بی شک که قصد احمد مختار کرده است وانکس که خاطر نبی آزرده شد از او حق را ز جهل و معصیت، آزار کرده است یا مرتضی علی، به شهیدان روا مدار ظلمی چنین، که چرخ ستمکار کرده است [صفحه ۱۹۶] آمد عشور و در همه ماتم گرفته است آه این چه ماتم است که عالم گرفته است؟ زان مانده است تشنه جگر، خاک کربلا کز خون اهل بیت نبی نم گرفته است بر نیزه نیست سرخی خون از سر حسین کآتش به جان نیزه و پرچم گرفته است زین دود سینه‌ها که برآمد عجب مدار گر تیرگی در آینه‌ی جم گرفته است سیمرغ وار گم شد ازین غصه، خر می کز قاف تا به قاف جهان غم گرفته است از بار منت کرم خاندان اوست پشت فلک که همچو کمان خم گرفته است زال سپهر، خون جگر گوشه‌اش بریخت شیری مکه صد هزار چو رستم گرفته است پیوسته گر چه کار جهان صید کردن است صیدی چنین به دام فنا کم گرفته است چرخ از شفق نه صاعقه در خرمنش گرفت خون حسین تازه شد و دامنش گرفت باد اجل بکشت چراغی که بر فلک قنديل مهر و مه، ز دل روشنش گرفت از داغ دل بسوخت چنان لاله زین عزا کآتش ز داغ سینه بر پیراهنش گرفت روزم شب از عزای حسین است و روزگار زان است تیره روز که آه منش گرفت خون حسین آن که پی لعل و در بریخت آن لعل و در شد آتش و در مخزنش

گرفت این نور چشم شاهسواری ست کاسمان کحل نظر ز گرد سم توسنش گرفت در خون نشست ساکن نه مسکن فلك از رستخیز گریه که در مسکنش گرفت آن کو امان نداد به خون حسین و آل فریاد الامان همه در مأمنش گرفت بر اهل بیت و آل علی مرحمت نکرد شمر لعین که لعنت مرد و زنش گرفت زیر زمین ز مکمن غیث عذابهاست تنها نه دست مرگ درین مکمنش گرفت همسایه هم ز پهلوی او سوخت زیر خاک زان آتش عذاب که در مدفنش گرفت ماه محرم است و شد، دجله روان ز چشم ما بهر حسین تشنه لب، شاه شهید کربلا [صفحه ۱۹۷] با شهدای کربلا، لاف وفا هر آن که زد گر نه شهید گریه شد، مدعی است و بی وفایس که ز آتش جگر، گریه می گرم می کنم مردمک دو دیده ام، سوخته شد درین عزادشمن آل مرتضی، پرده می خویش می درد پنجه می شیر حق کجا، روبه حلیله گر کجا؟ بنده می اهل بیت شد، اهلی از آن همیشه است روی نیاز بر زمین، دست امید بر دعا [صفحه ۱۹۸]

### فضولی بغدادی

شاعر معروف قرن دهم است که به سه زبان فارسی، ترکی و عربی شعر سروده. او کتاب «حديقة السعدا» را به تقلید از کتاب «روضه الشهداء» حسین واعظ کاشفی نوشته است. فضولی به سال ۹۷۰ ه. ق. درگذشته است. دیوان او شامل قصاید، غزلیات، قطعات، رباعیات و ساقی نامه، در ترکیه به طبع رسیده است. [۲۱۶].

روی دلم [۲۱۷] باز سوی کربلاست رغبت بیمار به دارالشفاست گرد ره بادیه می کربلا مخبر مظلومی آل عباس ذکر لب تشنه می شاه شهید شهد شفای دل بیمار ماست اشرف اولاد بنی فاطمه سید آل علی المرتضاست ای به رضای تو قضا و قدر وی همه کار تو به تقدیر، راست بود دلت را به شهادت رضا نصرت دشمن اثر آن رضاست ورنه کجا دشمن بدکیش را تاب مصاف خلف مصطفاست؟ بهر تو ماتمکده ای بیش نیست خانه می دل کز غم و رنج و عناست گریه کنان مردم چشم همه بهر تو پوشیده سیه در عزاست مردم دیده همه ماتم زده دیده می مردم همه ماتم سراسر دوست چه سان از تو شود ناامید؟ حاجت دشمن چو به لطف رواست کار فضولی به تو افتاده ست چاره می او کن که بسی بی نواست السلام ای ساکن محنت سرای کربلا السلام ای مستمند و مبتلای کربلا السلام ای بر تو خار کربلا تیغ جفا السلام ای کشته می تیغ جفای کربلا [صفحه ۱۹۹] السلام ای متصل با آب چشم و آه دل السلام ای خسته می آب و هوای کربلا السلام ای غنچه می نشکفته می گلزار غم مانده از غم تنگدل، در تنگنای کربلا ریخت خون در کربلا از مردم چشم قضا از ازل این است گویا، مقتضای کربلا چرخ خاک کربلا را کرد از خون تو گل کرد تدبیر نیاز آن گل، برای کربلا سرورا، با یاد لبهای به خون آلوده ات خوردن خون است کارم، چون گیای کربلا یا شهید کربلا، از من عنایت کم مکن چون تو شاه کربلایی، من گدای کربلا در دلم دردی است استیلا می بیم معصیت شریتی می خواهم از دارالشفای کربلا هست امیدم که هرگز برنگردد تا ابد روی ما از کعبه می حاجت روای کربلا آسوده می کربلا به هر فعل که هست گر خاک شود نمی شود قدرش پست بر می دارند و سبحه اش می سازند می گرداند از شرف دست به دست [صفحه ۲۰۰]

### وحشی بافقی

کمال‌الدین وحشی بافقی کرمانی، در اواخر عهد شاه اسماعیل اول صفوی به سال ۹۲۹ ه.ق. در قصبه‌ی بافق یزد متولد شده و بیشتر ایام را در یزد گذرانید. او قصایدی در مدح شاه طهماسب و اعیان دربار او دارد ولی قصاید و ترکیب بندهایش بیشتر در مدح غیاث‌الدین محمد میر میران، حاکم یزد است. وحشی به سال ۹۹۱ ه.ق. درگذشته است. از او غیر از مثنوی «فرهاد و شیرین»، دو مثنوی دیگر به نام «ناظر و منظور» و «خلد برین» و نیز دیوان قصاید و غزلیات و قطعات باقی مانده است. ترکیب بندهای وحشی نیز مشهور است. [۲۱۸].

روزی‌ست این که حادثه، کوس بلا زده ست کوس بلا به معرکه‌ی کربلا زده است روزی ست این که دست ستم، تیشه‌ی جفا برپای گلبن چمن مصطفی زده است روزی ست این که خشک شد از تاب تشنگی آن چشمه‌ای که خنده بر آب بقا زده است روزی ست این که کشته‌ی بیداد کربلا زانوی داد در حرم کبریا زده ست امروز آن عزاست که چرخ کبود پوش بر نیل، جامه خاصه‌ی پی این عزا زده ست امروز ماتمی ست که زهرا، گشاده موی بر سر زده ز حسرت و واحسرتا زده ست یعنی محرم آمد و روز ندامت است روز ندامت چه؟ که روز قیامت است روح‌القدس که پیش لسان فرشته‌ها از پیروان مرثیه خوانان کربلاست این ماتم بزرگ ننگجد در این جهان آری در آن جهان دگر نیز این عزاست کرده سیاه حله‌ی نور، این عزای کیست؟ خیرالنساء که مردمک چشم مصطفاست؟ [صفحه ۲۰۱] بنگر به نور چشم پیمبر چه می‌کنند این چشم کوفیان چه بلاد چشم بی‌حیاست یا قوت تشنگی شکند، از چه گشت خشک آن لب که یک ترشح از او چشمه‌ی بقاست؟ بلبل اگر زواقعه‌ی کربلا نگفت گل را چه واقع است که پیراهنش قباست از پا فتاده است درخت سعادت کز بوستان دهر، چو او گلبنی نخاست شاخ گلی شکست ز بوستان مصطفی کز رنگ و بو فتاد گلستان مصطفی‌ای کوفیان چه شد سخن بیعت حسین؟ وان نامه‌ها و آرزوی خدمت حسین؟ ای قوم بی‌حیا، چه شد آن شوق و اشتیاق؟ آن جد و جهد در طلب حضرت حسین؟ از نامه‌های شوم شما، مسلم عقیل با خویش کرد خوش الم فرقت حسین با خود هزار گونه مشقت قرار داد اول یکی جدا شدن از صحبت حسین او را به دست اهل مشقت گذاشتی کو حرمت پیمبر و کو حرمت حسین؟ ای وای بر شما و به محرومی شما افتد چو کار با نظر رحمت حسین دیوان حشر چون شود و آورد بتول پر خون به پای عرش خدا کسوت حسین حالی فتد که پرده ز قهر خدا فتد وز بیم لرزه بر بدن انبیا فتد [۲۱۹].

یاری نماند و کار از این و از آن گذشت آه مخدرات حرم زآسمان گذشت واحسرتای تعزیه داران اهل بیت نی از مکان گذشت که از لامکان گذشت دست ستم قوی شد و بازوی کین گشاد تیغ آنچنان براند که از استخوان گذشت یا شاه انس و جان تویی آن کز برای تو از صدهزار جان و جهان می‌توان گذشت ای من شهید رشک کسی کز وفای تو بنهاد پای بر سرجان و ز جان گذشت جانها فدای حر شهید و عقیده‌اش کازاده وار از سر جان در جهان گذشت [صفحه ۲۰۲] آن را که رفت و سر به ره ذوالجنح باخت این پایمزد بس که به سوی جنان گذشت وحشی کسی چه دغدغه دارد ز حشر و نشر کش روز حشر با شهدا می‌کنند حشر؟ [صفحه ۲۰۳]

علي فرزند خواجه مير احمد معروف به محتشم كاشاني از معاصرین شاه طهماسب صفوي است. تاريخ تولدش معلوم نشده ولي آنچه مسلم است اينكه او از عمري طولاني برخوردار بوده و به سال ۹۹۶ ه.ق. درگذشته است. او قسايدی در مدح شاهان هند و ايران سروده و دوازه بند مرثيه وي نيز بسيار مشهور است. [۲۲۰].

كشتي شكست خورده ي طوفان كربلا در خاك و خون تپيد به ميدان كربلاگر چشم روزگار بر او فاش مي گريست خون مي گذشت از سر ايوان كربلانگرفت دست دهر گلابي بغير اشك زان گل كه شد شكفته به بستان كربلا از آب هم مضايقه كردند كوفيان خوش داشتند حرمت مهمان كربلابودند ديو و دد همه سيراب و مي مكيد خاتم ز قحظ آب، سليمان كربلازان تشنگان هنوز به عيوق مي رسد فرياد العطش ز بيابان كربلا آن از دمي كه لشكر اعدا نكرده شرم كردند رو به خيمه ي سلطان كربلا آن دم فلك بر آتش غيرت سپند شد كز خوف خصم در حرم افغان بلند شدروزي كه شد به نيزه سر آن بزرگوار خورشيد، سر برهنه برآمد ز كوهسارموجي به جنبش آمد و برخاست كوه كوه ابري به بارش آمد و بگريست زار زارگفتي تمام زلزله شد خاك مطمئن گفتي فتاد از حركت چرخ بي قرارعرش آن زمان به لرزه درآمد كه چرخ پير افتاد در گمان كه قيامت شد آشكارآن خيمه اي كه گيسوي حورش طناب بود شد سرنگون زباد مخالف، حباب وارجمعي كه پاس حرمتشان داشت جبرئيل گشتند بي عماري و محمل، شتر سوار [ صفحه ۲۰۴

با آن كه سرزد اين عمل از امت نبي روح الامين ز روح نبي گشت شرمساروانگه ز كوفه خيل الم، رو به شام كرد نوعي كه گفت عقل، قيامت قيام كرداي چرخ غافلي كه چه بيداد كرده اي از كين چها درين ستم آباد كرده اي بر طعنت اين بس كه با عترت رسول بيداد كرده خصم و تو امداد كرده اي اي زاده ي زياد، نكرده ست هيچ گاه نمود اين عمل كه تو شداد كرده اي كام يزيدي، داده اي از كشتن حسين بنگر كه را به قتل كه دلشاد كرده اي بهر خسي كه بار درخت شقاوت است در باغ دين، چه با گل و شمشاد كرده اي؟ با دشمنان دين نتوان كرد آنچه تو با مصطفي و حيدر و اولاد كرده اي حلقي كه سوده لعل لب خود نبي بر آن آزرده اش ز خنجر بيداد كرده اي ترسم تو را دمي كه به محشر درآورند از آتش تو دود، به محشر برآورند ترسم جزاي قاتل او چون رقم زنند يكباره بر جريده ي رحمت قلم زنند ترسم كزين گناه، شفيعان روز حشر دارند شرم، كز گنه خلق دم زنند دست عتاب حق به درآيد زآستين چون اهل بيت، دست در اهل ستم زنند آه از دمي كه با كفن خون چكان ز خاك آل علي چو شعله ي آتش علم زندفرياد از آن زمان كه جوانان اهل بيت گلگون كفن به عرصه ي محشر قدم زنند جمعي كه زد به هم صفشان، شور كربلا در حشر، صف زنان، صف محشر به هم زنند از صاحب حرم چه توقع كنند باز آن ناكسان كه تيغ به صيد حرم زنند؟ پس بر سان كنند سري را كه جبرئيل شويد غبار گيسويش از آب سلسبيل [ صفحه ۲۰۵

### نظيري نيشابوري

محمد حسين نيشابوري معروف به نظيري، مدتي در دربار عبدالرحيم خان خانان و اكبرشاه در هند به سر مي برده و به مدح آن دو پادشه و نيز جهانگيز پسر اكبرشاه پرداخته است، ولي بيشتر عمر خود را در احمدآباد گجرات در انزوا گذرانده و در همانجا به سال ۱۰۲۱ ه.ق. درگذشته است. ديوان او شامل قسايد، تركيبات، ترجيعات، مقطعات و

رباعیات در حدود ۱۰ هزار بیت دارد و در هند به طبع رسیده است. زان پس حسین حجت حق در میان نهاد منکر ز جهل، تیر حسد در کمان نهاد حق ز اولیا مقام ذبیح اللهیش داد در قبضه‌ی مشیت خویشش عنان نهاد حلقي که بوسه گاه نبی بود، ظلم عهد شمشیر زهر داده‌ی امت بر آن نهاد ذبح عظیم [۲۲۱] اشاره به قتل حسین بود منت که بر خلیل، خدای جهان نهاد تعبیر کرد از آن به بلای مبین خلیل کاندوه کربلای حسینش به جان نهادگر چه به صدق وعده براهیم را ستود لیک از حسین، شرط وفا در میان نهاد دادش مقام صبر و رضا تا شهید شد با «نفس مطمئن» [۲۲۲] قدم در جنان نهاد می‌راند در بلا و محن، نفس جاهدش تا روح، پای بر زبر آسمان نهاد شد حاصلش عذوبت روح از عذاب تن جاننش عزیز گشت چو تن در هوان نهاد حق، مشهد حسین محل شود ساخت فردوس در مکاره و رنج جهان نهادش فرات راند ز طوفان کربلا وانگه سر حسین به خون روان نهاد [صفحه ۲۰۶]

### حکیم شفایی

شرف‌الدین حسن طبیب مشهور به حکیم شفایی، طبیب خاص و ندیم شاه عباس اول بود. علاوه بر غزلیات و هجویات، یک مثنوی موسوم به «نمکدان حقیقت» به تقلید از «حدیقه الحقیقه» سنایی، از او باقی مانده است. حکیم شفایی به سال ۱۰۳۸ ه. ق. وفات یافت. [۲۲۳].

ماه محرم آمد و دل نوحه برگرفت گردون پیر شیوه‌ی ماتم ز سر گفت‌ای عیش، همتی که دگر لشکر ملال از نیم حمله کشور دل سر به سر گرفت‌ای صبر، الوداع که غم از میان خلق رسم شکیب و شیوه‌ی آرام برگرفت روح الامین به یاد لب تشنه‌ی حسین آهی کشید و خرمن افلاک در گرفت‌چندین گریست عقل نخستین که آفتاب صد لجه آب از نم مژگان تر گرفت ارواح انبیا هم ازین غم معاف نیست دست ملال دامن خیرالبشر گرفت سرو ز پا فتاده‌ی باغ جنان حسین شاخ گل شکفته ز باد خزان حسین پژمرده گلبنی که لب غنچه‌تر نکرد از جویبار حسرت آخر زمان حسین آن لاله‌ی غریب که بر جان خسته داشت چون گل هزار چاک ز تیغ و سنان حسین سوداگر بلا که به بازار کربلا بالای هم نهاد متاع زیان حسین آن مالک بهشت که اقطاع مرحمت زیر نگین اوست جهان در جهان حسین آه از دمی که فتنه‌ی حرب آشکار شد شرم از میان بی‌ادبان بر کنار شده‌آه از دمی که شاه شهیدان ز قحط آب محتاج رشحه‌ی مژه‌ی اشکبار شد [صفحه ۲۰۷] آه از دمی که حلق شهیدان ز تشنگی راضی به خنجر ستم آبدار شده‌آه از دمی که غرقه به خون اسب ذوالجناح تنها به سوی خیمه‌ی آن شهسوار شد از ضربتی که خصم بر او بی‌دریغ زد ارواح قدسیان به فلک دلفگار شد آب بقا که در ظلمات است جای او باشد سیاهپوش هنوز از برای اولب تشنه جان سپرد به خاک آنکه تا ابد در چشم آب سرمه کشد خاک پای او اندیشه، سر به جیب تفکر فرو برد هر جا که بگذرد سخن از خونبهای او این ماتم کسی ست که خورشید می‌کند شیون به سان مویه کنان در سرای او این ماتم کسی ست که فردا نمی‌دهند جامی به دست تشنه لبان بی‌رضای او این ماتم کسی ست که هر لحظه می‌کنند خیل فرشته، هستی خود را فدای او ایام درهم است ازین ماجرا هنوز دارد به یاد، واقعه‌ی کربلا هنوز دارد ازین معامله روح نبی ملال در ماتمند سلسله‌ی انبیا هنوز چون گل نشد شکفته لب لعل مصطفی چون غنچه درهم است دل مرتضا هنوز چرخ کبود، جامه‌ی نیلش در بر است بیرون نیامده ست فلک زین عزا هنوز در ماتم حسین و شهیدان کربلاست خاکی که می‌کند به سر خود

صبا هنوز ابري که مرتفع شده از خون اهل بيت بارد سر بریده به خاك، از هوا هنوز در ظلمت است معتكف از شرم روي او بنگر سياهپوشي آب بقا هنوز [ صفحه ۲۰۸ ]

## فياض لاهيجي

ملا عبدالرزاق بن علي لاهيجي متخلص به فياض، از حکما و متکلمين بزرگ قرن يازدهم هجري است. او چون مدت زيادي در قم به سر برده به قمي نیز مشهور است. فياض شاگرد و داماد صدرالدين شيرازي بود و آثاري در حکمت و عرفان و نیز يك ديوان شعر فارسي از او به جاي مانده است. فياض به سال ۱۰۵۲ ه.ق. درگذشته است. [۲۲۴].

عالم تمام نوحه کنان از براي کيست؟ دوران سياهپوش چنين در عزاي کيست؟ نيلى چراست خيمه ي نه توي آسمان جيب افق دريده ز دست جفاي کيست؟ از غم سياه شد در و ديوار روزگار اين تيره فام غمکده، ماتم سراي کيست؟ خون شفق به چهره ي ايام ريختند گلهاي اين چمن دگر از خار پاي کيست؟ خون در تني نماند و همان گريه در تلاش پيچيده در گلو نفس هاي هاي کيست؟ بر کف نهاده اند جهاني متاع جان دعوي همان به جاست، مگر خونبهاي کيست؟ سر تا سر سپهر پر از دود ماتم است آخر خبر کنيد که اينها براي کيست؟ گويا مصيبت همه دلهاي مبتلاست يعني عزاي شاه شهيدان کربلاست آن شهسوار معرکه ي کربلا حسين مهمان نورسيده ي دشت بلا حسين گلدسته ي بهار امامت به باغ دين آن نخل ناز پرور لطف خدا حسين آن خو به ناز کرده ي آغوش جبرئيل آن پاره ي دل و جگر مصطفا حسين آن نور ديده ي دل زهرا و مرتضي يعني برادر حسن مجتبا حسين افتاده در ميانه ي بيگانگان دين بي غمگسار و بي کس و بي آشنا حسين [ صفحه ۲۰۹ ] شخص حيا و خسته ي خصمان بي حيا کان وفا و کشته ي تيغ جفا حسين از کوفيان ناکس و از شاميان دون در کربلا نشانه ي تير بلا حسين از دشمنان شکسته به دل خار صد جفا وز دوستان نديده نسيم وفا حسين آنک جفاي دشمن و اينک وفاي دوست بي بهر هم ز دشمن و هم دوست يا حسين زين درد، پاي عشرت دنيا به خواب رفت اين گرد تا به آينه ي آفتاب رفت هر سال تازه خون شهيدان کربلا چون لاله مي دمد ز بيابان کربلا اين تازه تر که مي رود از چشم ما برون خوني که خورده اند يتيمان کربلا آمد فرود و جمله به دلهاي ما نشست گردي که شد بلند به ميدان کربلا اين باغبان که بود که ناداده آب، چيد چندين گل شکفته ز بستان کربلا؟ داد آن گلي که بود گل دامن رسول دامن به دست خار بيابان کربلا آبي که ديو و دد همه چون شير مي خورند آل پيمبر از دم شمشير مي خورند از موج گريه، کشتي طاقت تباه شد وز دود آه، خانه ي دلها سياه شد تا بود در جگر نم خون، وقف گريه شد تا بود در درون نفسي، صرف آه شدتها نه گرد غصه به آدم رسيد و بس اين غم غبار آينه ي مهر و ماه شد پيغام درد تا برساند به شرق و غرب پيك سرشک، هر طرفي رو به راه شد ايام تيره شد چو محرم فرا رسيد اين ماه داغ ناصيه ي سال و ماه شده کس که گريه کرد درين مه ز سوز دل جبريل شد ضمان که بري از گناه شد در گريه ي کوش تا بتواني که در خوراست عذر گناه عمر ابد ديده ي تر است فرياد از دمي که شهنشاه دين پناه در بر سلاح جنگ فروزان چو برق آه آمد برون ز خيمه وداع حرم نمود با خيل درد و حسرت و با خيل اشک و آه [ صفحه ۲۱۰ ] بي اهتمام حضرت او اهل بيت شرع چون شرع در زمانه ي ما مانده بي پناه اين يك نشست در گل

اشك از هجوم درد آن يك فتاده از سر حسرت به خاك راه‌اشك يكي گذشته ز ماهي از اين ستم آه يكي رسیده از اين غصه تا به ماه‌زين سوي شه ز خون جگر گشته سرخ روي زان سوي مانده خصم سیه کار، روسیاه‌چشمي بسوي دشمن و چشمي به سوي دوست پايي به ره نهاده و پايي به بارگاه‌غيرت كشيده گوشه‌ي خاطر به دفع خصم حيرت گرفته اين طرفش دامن نگاه‌پايش ركاب خواهش و دستش عنان طلب تن در كشاكش حرم و دل به حربگاه‌بگرفت دامن شه دين، بانوي حرم فریاد بر كشيده كه اي شاه محترم [۲۲۵]. كاي اهل بيت چون سوي يثرب گذر كنيد اول گذر به تربت خيرالبشر كنيد پيغام من بس است بدان روضه اين قدر كاین خاك را به ياد من از گريه تر كنيد آنگه به سوي تربت زهرا روید زار آن جا براي من كف خاكي به سر كنيد و آنگه روید بر سر خاك برادر من آن سرمه را به نيت من در بصر كنيد و آنگه به آه و ناله جانسوز دل غسل احباب را ز واقعه‌ي ما خبر كنيد گوويد: كان غريب ديار جفا، حسين گرديده كشته، چاره‌ي كار دگر كنيداي دوستان، چو نام لب خشك من برید بر ياد من ز خون جگر، دیده تر كنيد هرگه كنيد ياد لب چون عقيق من از اشك دیده دامن خود پرگرهر كنيد هر ماتي كه تا به قيامت فرا رسد در صبر آن به واقعه‌ي من نظر كنيد در محنت مصيبت دور و دراز من هر محنتي كه روي دهد مختصر كنيد از شيوني كه در حرم آنگه بلند شد دلهاي قدسيان همگي دردمند شد [صفحه ۲۱۱] بعد از وداع كان شرف خاندان و آل آهنگ راه كرد سوي معرض قتال ذوق شهادتش به سر افتاد در شتاب با شوق در كشاكش و با صبر در جدال در بر كشيده آن طرفش شوق باب و جد دامن كشيده اين طرف اندیشه‌ي عيال تيغي چو برق در كف و تنها چو آفتاب چون تيغ رو نهاد بدان لشكر ضلال ناگه ز خيمه‌هاي حرم بيشتتر ز حد آمد صدای ناله و افغان به گوش حال برگشت شاه دين و پيرسيد حال چيست؟ گفتند ناگهان كه فلان طفل خردسال از قحط آب گشته چو ماهي به روي خاك وز ضعف تشنگي شده چون پيكر هلال بگريست شاه و بستدش از دايه بعد از آن آورد در برابر آن قوم بدفعال گفت اي گروه بدكنش، اين طفل بي‌گناه از تشنگي چو مو شده، از خستگي چو نال آبي كه كرده‌ايد به من بي سبب حرام يك قطه زان كنيد بدین بي‌گناه حلال پس ناكسي ز چشمه‌ي پيكان خون چكان آبي به حلق تشنه‌ي او ريخت بي‌گمان [۲۲۶]. رفتي و داغ بر دل پر غم گذاشتي ما را به روز تيره ماتم گذاشتي رفتي تو شاد و در بر ما تيره كوكان يك دل رها نكردي و صد غم گذاشتي رفتي ز سال و مه چو شب قدر در حجاب وين تيرگي به ماه محرم گذاشتي رفتي ز بحر غصه ديرينه بر کنار ما را غريق اشك دمام گذاشتي جن و ملك ز هجر تو در گريه‌اند و سوز تنها نه داغ بر دل آدم گذاشتي رفتي و رزگار يتيمان خویش را چون موي خویش، تيره و درهم گذاشتي ما را به دست لشكر دشمن، غريب و خوار بي‌غمگسار و مونس و همدم گذاشتي بود اهل بيت را به تو دل خوش ز هر ستم خوش بر جراحت همه مرهم گذاشتي روح رسول از غم اين غصه خون گريست جان بتول زار چه گويم كه چون گريست [صفحه ۲۱۲]

ميرزا صابر زواره‌ي

از سادات زواره بوده و در اواسط قرن يازدهم هجري در هندوستان مي‌زيسته است. [۲۲۷]. بر نيزه كرده‌اي سر گلدسته‌ي رسول اي روزگار، خوش گلي آورده‌اي به بار [صفحه ۲۱۳]

محمد حسين آذربايجاني

والدش آقا محمد علي کتابخوان از مردم ارومیه‌ی آذربایجان بود که در کمیایت (پاکستان) اقامت گزید و محمد حسین در آنجا متولد شد. پس از چند سال به همراه والد خود به ایران رفته به اکتساب هنر مشغول گشت و مشق روضه‌خوانی به حد کمال رسانید و سپس به دارالریاسه‌ی لکهنو رسیده داخل زمره‌ی کتابخوانان شاه اود گشت و کتابی متضمن مصائب اهل بیت علیهم السلام مسمی به «مجلس الاخبار» تألیف نمود. [۲۲۸]. از خون سر، محاسن شه چون خضاب شد آن لحظه از کسوف به در آفتاب شد برخاست شور ناله ز کروبیان قدس از صدمه‌ی فلک به زمین اضطراب شد در ماتمش گریست جهان آنچنان کزو در چار موج اشک، فلک چون حباب شد [صفحه ۲۱۴]

### احقر کشمیری

نیبره‌ی میرزا دارب بیگ جويا بوده است. [۲۲۹]. یا شاه نجف، نه سیم و زر می‌خواهم نی لعل ونه یاقوت و گهر می‌خواهم‌خواهم که شود مدفن من کرب و بلا از هر دو جهان همین قدر می‌خواهم [صفحه ۲۱۵]

### صائب تبریزی

میرزا محمد علي بن میرزا عبدالرحیم تبریزی معروف به صائب و صائباً، از اعقاب شمس‌الدین محمد شیرین مغربی تبریزی است. پدرش از تاجران تبریزی مقیم اصفهان بود و محمد علي در اصفهان متولد شد. پس از تحصیل و کسب فنون شاعری از حکیم رکنای کاشانی و حکیم شفایي، مورد علاقه‌ی شاه عباس قرار گرفت. در سال ۱۰۳۶ ه.ق. به عزم سفر هند از اصفهان خارج شد و مدتی در کابل در نزد ظفرخان نایب‌الحکومه‌ی آنجا زیست. سپس به‌همراه وی به دکن در هند رفت. صائب در آنجا به حضور پادشاه معرفی و به لقب «مستعد خان» و منصب «هزاره» سرافراز گردید. در سال ۱۰۴۲ ه.ق. ظفرخان به حکومت کشمیر منصوب شد و صائب هم با وی رفت. در همان هنگام پدر صائب به هند آمد و او را به اصفهان بازگرداند. صائب از آن پس تا پایان عمر در اصفهان بود و نزد سلاطین صفوی احترام داشت. او لقب ملك الشعرايي را از شاه عباس دوم دریافت کرد. صائب به سال ۱۰۸۱ یا ۱۰۸۶ ه.ق. وفات یافته است. مجموعه‌ی آثار نظم او قریب ۱۲۰۰۰۰ بیت است. وی بیشتر به غزل پرداخته، قصیده و مثنوی نیز دارد. همچنین نوشته‌های منثور و خطبه‌های دیوانی انشاء کرده و دیوانی هم به ترکی دارد. صائب از استادان سبک هندی است و مهارت وی در غزل است. سخنش استوار و پرمعنی و مشحون از مضمونهای دقیق و افکار باریک و تخیلات لطیف و تمثیلات زیباست [۲۳۰]. مظهر انوار ربانی، حسین بن علي آن که خاک آستانش دردمندان را شفاست [صفحه ۲۱۶] ابر رحمت سایبان قبه‌ی پر نور او روضه‌اش را از پر و بال ملایک بوریاست دست خالی برنمی‌گردد دعا از روضه‌اش سایلان را آستانش کعبه‌ی حاجت رواست بالب خشک از جهان تا رفت آن سلطان دین آب را خاک مذلت در دهان زین ماجراست زین مصیبت می‌کند خون گریه چرخ سنگدل این شفق نبود که صبح و شام، ظاهر بر سماست در ره دین هر که جان خویش را سازد فدا در گلوی تشنه‌ی او آب تیغ، آب بقاست نیست یک دل کز وقوع این مصیبت داغ نیست گریه، فرض عین هفتاد و دو ملت زین عزااست بهر زوارش که می‌آیند با چندین امید هر کف خاک از زمین کربلا دست دعاست چند روزی بود اگر مهر سلیمان معتبر تا قیامت سجده‌گاه خلق، مهر کربلاست زایران را چون نسازد پاک از گرده گناه شهپر روح الامین، جاروب این جنت سراسر تکیه گاهش بود از

دوش رسول هاشمی آن سري کز تیغ بیداد یزید از تن جداست آن که می شد پیکرش از بوی گل، نیلوفری چاک چاک امروز مانند گل از تیغ جفاست [ صفحه ۲۱۷ ] آن که بود آرامگاهش، از کنار مصطفی پیکر سیمین او افتاده زیر دست و پا چرخ از انجم در عزایش دامن پر اشک شد تا به دامن جزا، گر ابر خون گرید رواست مدحش از ما عاجزان، صائب بود ترک ادب آن که ممدوح خدا و مصطفی و مرتضاست [ صفحه ۲۱۸ ]

## واعظ قزوینی

ملا محمد رفیع یا رفیع الدین، به سال ۱۰۲۷ ه.ق. در صفی آباد قزوین متولد شد. او از علمای امامیه و در وعظ و خطابه سرآمد اقران روزگار خود بود. واعظ در خدمت عباسقلی خان پسر حسن خان شاملو می زیسته است. او منظومه ای به نام «یوسف و زلیخا» دارد و دیوان شعرش مشتمل بر هفت هزار بیت به چاپ رسیده است. وفات واعظ را به سال ۱۰۸۹ یا ۱۰۹۹ ه.ق. نوشته اند. [ ۲۳۱ ]. ستمکشی که ندانم به زیر بار غمش زمین چگونه نشست، آسمان چه سان گردید برای ماتم او بسته شد عماري چرخ علم ز صبح شد و سر علم بر آن، خورشیدز دیده روز، چه خونها که از شفق افشاند به سینه شب، چه الفها که از شهاب کشیدز مهر زد به زمین هر شب آسمان دستار ز صبح بر تن خود روزگار جامه دریدنه صبحی هست که می گردد از افق طالع که روز را ز غمش گیسوان شده ست سفیدشقی مگو، که خراشیده گشته سینه ی چرخ ز بس که در غم او روز و شب به خاک تپیده این نشاط و طرب، سر چرا فکنده به پیش گر از هلال محرم نشد خجل مه عید؟ [ صفحه ۲۱۹ ] سراب نیست به صحرا و موج نیست به بحر زیاد تشنگی اش بحر و بر به خود لرزیدنه سبزه است که هر سال می دمد از خاک زبان شود در و دشت از برای لعن یزیدنه گوهر است که از یاد لعل تشنه ی او ز غصه آب به حلقش صدف گره گردیدنگشت از لب او کامیاب، آب فرات به خاک خواهد ازین غصه روز و شب غلتیدنگرید ابر بهاران مگر به یاد حسین نوشد آب، گلستان مگر به لعن یزیدز بس که تشنه به خون است قاتل او را کشید تیغ و به هر سوی می دود خورشیدنشسته در عرق خجلت است فصل بهار که بعد از او گل بی آبرو چرا خندیدز قدر اوست که طومار طول سجده ی ما به حشر معتبر از خاک کربلا گردیدبه دست دیده از آن داده اند سبحة ی اشک که ذکر واقعه ی کربلا کند جاویدبه خاک ابر کرم لحظه بارد فیض عذاب قاتل او رفته رفته باد مزیدای ناله ز جا خیز که شد ماه محرم ای گریه فرو ریز که شد نوبت ماتم تابان نه هلال است درین ماه ز گردون بر سینه کشیدست الف، قرص مه از غمیا شعله ی افروخته ای در دل چرخ است کز آه مصیبت زدگان گشته قدش خمیا آنکه خراشی ست به رخسار جهان را در تعزیه ی اشرف ذریت آدم [ صفحه ۲۲۰ ] یا ناخن آغشته به خونی فلک را از بس که خراشیده ز غم سینه ی عالم آتش همه را از تف این شعله به جان است دل گر همه سنگ است، ازین ماه کتان است زان دیده ی خود، سنگ پر از خون جگر کرد کاین آتش محنت به دل سنگ اثر کرد در کان نه عقیق است که از غصه یمن را بی آبی آن تشنه لبان، خون به جگر کردتا صورت این واقعه را دید، ندانم چون آب، دگر با قدح آینه سر کردنگست ز هم، قافله ی اشک یتیمان تا شاه شهیدان ز جهان عزم سفر کرد بحر از غم این واقعه، یک چشم پر آب است افلاک پر از آه، چو خرگاه حباب است نگذاشته نم، در دل کس گریه ی خونین این موج فشرده ست که گویند سراب است تا گل گل خون شهدا ریخته بر خاک چشم گل ازین واقعه پر اشک گلاب است از حسرت آن تشنه لب بادیه ی غم هر موج خراشی ست که بر چهره ی آب است با چهره ی پر خون چو درآید به صف حشر زان شور

ندانم که که را فکر حساب است خواهد که رساند به جزا قاتل او را زان این همه با ابلق ایام شتاب است ای صلح جزا، سوخت دل خلق ازین غم شاید تو برین داغ شوی پنبه‌ی مرهم‌شمشیر نبود آن که بر او خصم زکین زد بود آتش سوزنده که بر خانه‌ی دین زده‌ر گرد که برخاست از آن معرکه، خود را بر آینه‌ی خاطر جبریل امین زدنباران نبود، کز غم لب تشنگی‌اش، بحر خود را به فلک برد و ز حسرت به زمین زدپر ساخته این غصه ز بس کوه‌گران را تا همنفسی یافته، سرکرده فغان راه این چه عزایی است که شب فلک پیر در نیل کشد جامه زمین را و زمان را؟ بسته‌ست لب خنده بر ایام، ندانم چون کرد صدف بهر گهر باز دهان رازان روز که آن نخل قد از پای درآمد چون دید بر سر پا، سرو روان را؟! [صفحه ۲۲۱]

### تأثیر تبریزی

میرزا محسن تأثیر تبریزی، متخلص به «تأثیر» در حدود سال ۱۰۶۰ ه.ق. در اصفهان متولد شد ولی خاندان او تبریزی الاصل بودند. او از طرف حکومت صوفیه شغل‌های دیوانی داشته و چندی هم وزیر یزد بوده است. تأثیر به سال ۱۱۲۹ ه.ق. در اصفهان درگذشته و همانجا دفن شده است. دیوان او شامل قصاید، غزلیات، ترکیب‌بندها، مثنویها و رباعیها می‌باشد. [۲۳۲]. جز غم نبود مایده‌ی خوان کربلا جز خون بود نعمت الوان کربلا افلاکیان هنوز به سر خاک می‌کنند زان گردها که خاست ز میدان کربلا پای فرات آبله دار از حباب شد در جستجوی سوخته جانان کربلا شد شمع‌وار ریشه کن از سوز تشنگی نخلی که سرکشید ز بستان کربلا در قید رشته همچو اسیران فتاده است عقد گهر به یاد یتیمان کربلا دارد پیام از دل صد چاک مصطفی هر گل که سر زند ز گلستان کربلا از غم دگر نکرد کمر چرخ پیر راست زان دم که دید داغ جوانان کربلا زان دم که دید تشنه لب آن نامور بماند آب گهر گره به گلوی گهر بماند [صفحه ۲۲۲]

### حزین لاهیجی

محمد علی بن ابوطالب لاهیجی اصفهانی به سال ۱۱۰۳ ه.ق. در اصفهان متولد شد. وی از اعقاب شیخ زاهد گیلانی است. اجدادش در لاهیجان سکونت داشتند ولی پدرش از آنجا به اصفهان رفت و محمد علی در آن شهر تولد یافت. در حمله‌ی افغانان، حزین از اصفهان بیرون شد و پس از سفر در بلاد ایران و عراق و حجاز و یمن، به هند شتافت و تا پایان عمر یعنی سال ۱۱۸۱ ه.ق. در آن ناحیه بود. حزین کتابی در احوال شاعران به نام «تذکره‌ی حزین» و سرگذشتی از خود با ذکر حوادث ایام خویش به نام «تاریخ حزین» دارد که هر دو حاوی اطلاعات سودمندی است. او دیوان اشعار خود را در چهار قسمت مدون کرده که مشتمل بر انواع مختلف شعر است. سخن او متوسط و مقرون به سادگی و روانی و حد فاصلی میان سبک شاعران قدیم و سبک هندی است. [۲۳۳]. شاهی که نور دیده‌ی خیرالانام بود ماهی که بر سپهر معالی تمام بود شد روزگار در نظرش تیره از غبار باد مخالف از همه سو بس که عام بود آب از حسین بریده و خنجر به شمر داد انصاف روزگار ندانم کدام بود آن خضر اهل بیت به صحرای کربلا نوشید آب تیغ ز بس تشنه کام بود ای مرگ، زندگانی ازین پس وبال شد ذجایی که خون آل پیمبر حلال شد شاخ گلی ز باغ ولایت به خاک ریخت زین غم زبان بلبل گوینده لال شد افتاده بین به خاک امامت ز تشنگی سروی که ز آب دیده‌ی

زهرا نهال شدتن زد درین شکنج بلا تا قفس شکست بر اوج عرش طایر فرخنده بال شد [ صفحه ۲۲۳ ] شبم به باغ نیست که از شرم تشنگان آبی که خورد گل، عرق انفعال شداز خون اهل بیت که شادند کوفیان دل‌های قدسیان همه غرق ملال شدخونین لوای معرکه‌ی کارزار کو؟ میدان پر از غبار بود، شهسوار کو؟ واحسرتا که از نفس سرد روزگار افسرده شد ریاض امامت، بهار کو؟ زان موجهها که خون شهیدان به خاک زد طوفان غم گرفته جهان را، غبار کو؟ تا کی خراش دیده و دل خار و خس کند آخر زبان‌های غضب کردگار کو؟ کو مصطفی که پرسد ازین امت عنود کای خائنان، ودیعه‌ی پروردگار کو؟ کو مرتضی که پرسد این صرصر ستم بود آن گلی که از چمنم یادگار کو؟ طوفان خون ز چشم جهان جوش می‌زند بر چرخ نخل ماتمیان دوش می‌زندیا رب شب مصیبت آرام سوز کیست صبحی که دم ز شام سیه‌پوش می‌زند؟ گویا به یاد تشنه لب کربلا، حسین طوفان شیونی ز لبم جوش می‌زندتنها نه من که بر لب جبریل نوحه‌هاست گویا عزای شاه شهیدان کربلاست [ صفحه ۲۲۴ ]

### عاشق اصفهانی

آقا محمد اصفهانی متخلص به «عاشق» به سال ۱۱۱۱ ه.ق. در اصفهان متولد شد. او از شاعرانی است که در قرن دوازدهم هجری به مخالفت با طرز شاعری قرن دهم و یازدهم که معروف به سبک هندی است برخاسته و سبک شاعران قدیم خراسان و عراق را تجدید کرده‌اند. دیوان غزلیاتش مشهور و در غزل پیرو شاعران قرن‌های هفتم و هشتم هجری است. [ ۲۳۴ ]. آن روز گشت خون دل ما به ما حلال کالوده چرخ، پنجه به خون نیی و آل صد قرن بگذرد اگر از دور آسمان از جبهه‌ی جهان نرود گرد این ملال بیرون نرفت گر ز تنم جان، غریب نیست این ماجرا تمام نگنجید در خیال با این دو چشم تر چه قدر خون توان فشاند گیرم رود به گریه مرا عمر، ماه و سال یک عمر چیست؟ گر بودم صد چو عمر نوح کم باشد از برای چنین ماتمی مجال بیش از هزار سال شد اکنون که ماتم است از بهر او هنوز چنین ماتمی کم است در خون کشیده پیکر دارای دین بین از تن جدا فتاده سر نازنین بین شهباز عرش را به هوای دیار قدس در خون خویش بال فشان در زمین بین زین گرگ سالخورده که در خون کشیده است نور دو چشم شیر خدا را به کین بین طفلان خردسال حرم را نظاره کن بر چشمشان ز شوق پدر آستین بین در خیمه‌ی حرم ز یتیمان فغان نگر در آن میانه، ناله‌ی روح الامین بین [ صفحه ۲۲۵ ] نور دو چشم فاطمه و بوتراب کو؟ تاریک گشت هر دو جهان، آفتاب کو؟ غلمان و حور تعزیه دارند و سوگوار ای روزگار، سید اهل شباب کو؟ زین العباد را که به زنجیر می‌کشند جد بزرگوار کجا رفت و باب کو؟ [ صفحه ۲۲۶ ]

### صبحی بیدگلی

حاجی سلیمان بیدگلی کاشانی، شاعر اواخر قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم هجری، در بیدگل از اعمال کاشان متولد شده است. وی مداح آغا محمدخان قاجار و استاد و ممدوح ملک الشعرا فتحعلی خان صبای کاشانی بود. صبحی به سال ۱۲۱۸ ه.ق. وفات یافته است. دیوانش شامل قصاید، ترکیب بند، غزلیات، مرثیاتی و رباعیات است. او در مرثیه‌سرایی مهارت داشت و چهارده بند او که به تقلید کلیم ساخته مشهور است. [ ۲۳۵ ]. افتاد شامگه به کنار افق نگون خور چون سر بردیه ازین طشت واژگون افکند چرخ مغفر زرین و از شفق در خون کشید دامن خفتان

نیلگون اجزای روزگار ز بس دیده انقلاب گردید چرخ بی حرکت، خاک بی سکون کند امهات اربعه، زآبای سبعه دل گفתי خلل فتاد به ترکیب کاف و نون آماده‌ی قیامت موعود هر کسی کایزد وفا به وعده مگر می کند کنون گفتم محرم است نمود از شفق هلال چون ناخنی که غمزده‌ی آلودش به خون یا گوشواره‌ای که سپهرش ز گوش عرش هر ساله در عزای شه دین کند برون یا ساغری است پیش لب آورده آفتاب بر یاد شاه تشنه لبان کرده سرنگون جان امیر بدر و روان شه حنین سالار سروران سر از تن جدا حسین افتاد رایت صف پیکار کربلا لب تشنه صید وادی خونخوار کربلا آن روز، روز آل علی تیره شد که تافت چون مهر از سنان سر سردار کربلا پزمرده غنچه‌ی لب گلگونش از عطش وز خونش آب خورده خس و خار کربلا [صفحه ۲۲۷] ماتم فکند رحل اقامت، دمی که خاست بانگ رحیل قافله سالار کربلا گویم چه سرگذشت شهیدان؟ که دست چرخ با خون نوشته بر در و دیوار کربلا افسانه‌ای که کس نتواند شنیدنش یارب به اهل بیت چه آمد ز دیدنش؟ چون شد بساط آل نبی در زمانه طی آمد بهار گلشن دین را زمان دی‌یثرب به باد رفت به تعبیر ملک شام بطحا خراب شد به تمنای ملک ری سرگشته بانوان حرم گرد شاه دین چون دختران نعش به پیرامن جدی نه مانده غیر او کسی از یاوران قوم نه زنده غیر او کسی از همزمان حی آمد به سوی مقتل و بر هر که می گذشت می شست ز آب دیده غبار از عذار وی بنهاد رو به روی برادر که یا ابا در برکشید تنگ پسر را که یا بنی غمگین مباش کامدمت اینک از قفا دل شاد دار، می رسمت این زمان ز پی چون تشنگی، عنان ز کف شاه دین گرفت از پشت زین، قرار به روی زمین گرفت پس بی حیای آه، که دستش بریده باد از دست داد دین و سر از شاه دین گرفت داغ شهادت علی، ایام تازه کرد از نو، جهان عزای رسول امین گرفت هم پای پیل خاک حرم را به باد داد هم اهرمن، ز دست سلیمان نگیں گرفت از خاک، خون ناحق یحیی گرفت جوش عیسی زدار، راه سپهر برین گرفت گشتند انبیا همه گریان و بوالبشر بر چشم تر، ز شرم نبی آستین گرفت کردند پس به نیزه، سری را که آفتاب از شرم او نهفت، رخ زرد در نقاب‌ای جان پاک، بی تو مرا جان به تن دریغ از تیغ ظلم کشته تو و زنده من، دریغ عریان چراست این تن بی سر، مگر بود بر کشتگان آل پیمبر کفن دریغ؟ شیر خدا به خواب خوش و کرده گرگ چرخ رنگین به خون یوسف من پیرهن دریغ [صفحه ۲۲۸] خشک از سموم حادثه گلزار اهل بیت خرم ز سبزه، دامن ربع و دمن دریغ آل نبی غریب و به دست ستم اسیر آل زیاد، کامروا در وطن دریغ کرد آفتاب یثرب و بطحا غروب و تافت شعری ز شام باز و سهیل از یمن دریغ غلتان ز تیغ ظلم، سلیمان به خاک و خون وز خون او حنا به کف اهرمن دریغ گفتم ز صد یکی به تو، حال دل خراب تا حشر ماند بر دل من حسرت جواب ترسم دمی که پرسش این ماجرا شود دامن رحمت از کف مردم رها شود ترسم که در شفات امت به روز حشر خاموش ازین گناه، لب انبیا شود ترسم کزین جفا نتواند جفا کشی در معرض شکایت اهل جفا شود آن از دمی که سرور لب تشنگان حسین سرگرم شکوه، با سر از تن جدا شود فریاد از آن زمان که ز بیداد کوفیان هنگام دادخواهی خیرالنسا شود باشد که را ز داور محشر امید عفو چون دادخواه، شافع روز جزا شود؟ مشکل که تر شود لبی از بحر مغفرت گرنه شفیع، تشنه لب کربلا شود کی باشد این که گرم شود گیر و دار حشر؟ تا داد اهل بیت کردگار حشر یارب بنای عالم ازین پس خراب باد افلاک را درنگ و زمین را شتاب باد تا روز دادخواهی آل نبی شود از پیش چشم، مرتفع این نه حجاب باد آلوده شد جهان همه از لوث این گناه دامن خاک شسته ز طوفان آب باد لب تشنه شد شهید، جگر گوشه‌ی رسول هر جا که چشمه‌ای است به عالم، سراب

بادآن کو دلش به حسرت آل نبی نسوخت مرغ دلش بر آتش حسرت کباب بادرر موقف حساب، صباحی چو پا نهاد جایش به سایه‌ی علم بوترا ببادکامیدوار نیست به نیروی طاعتی دارد ز اهل بیت، امید شفاعتی [صفحه ۲۲۹]

### فتحعلی خان صبا

ملك الشعرا فتحعلی خان کاشانی، شاگرد صباحی کاشانی و ملك الشعرا فتحعلی شاه قاجار بود. او به سال ۱۲۳۸ ه.ق. درگذشته است. صبا علاوه بر دیوان قصاید، مثنوی‌های مشهوری دارد. مانند: شهنشاه‌نامه که حماسه‌ای است دینی درباره‌ی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام، عبرت‌نامه، گلشن صبا (به تقلید بوستان). صبا نخستین شاعری است که ثمره‌ی نهضت بازگشت ادبی در اشعار او به وقت تمام مشاهده می‌شود. [۲۳۶] پیر فرمان یزدان، پیشوای دین حسین ماه برج مصطفی و در درج بوترا بآن که بر نام همایون وی از عرش برین عقل کل آمد خطیب خطبه‌ی فصل الخطاب هم علی را از علو منزلت قایم مقام هم نبی را از سمو مرتبت نایب منابزب آغوش بتول و گوشوار گوش عرش زینت دوش رسول و معنی ام‌الکتاب آخر ای بیدادگر گردون، به پیش دادگر مصطفی را چون دهی زین جور بی پایان جواب؟ آل مروان را به لب از ساقی گلچهره، می آل طه را جگر از آتش حسرت کباب [صفحه ۲۳۰] آفتاب روی او تابان ز رمح مشرکان باد یارب منکسف، تا حشر روی آفتاب روز مشحر تا شفیع شیعیان گردد، کشید شافع یوم الحساب این ظلمهای بی حساب [صفحه ۲۳۱]

### نشاط اصفهانی

میرزا عبدالوهاب ملقب به «معمد الدوله» متخلص به «نشاط» به سال ۱۱۷۵ ه.ق. متولد شده و از سال ۱۲۱۸ ه.ق. در تهران می‌زیست. او در دربار فتحعلی شاه قاجار، صاحب دیوان بود. نشاط دارای خط و انشا بوده و از بزرگترین شاعران عقد قاجار است. در اشعار او آثار نهضت بازگشت ادبی را می‌توان دید. نشاط به سال ۱۲۴۴ ه.ق. درگذشته است. [۲۳۷]. سید کونین، سبط مصطفی بهترین فرزند خیرالاولیا پروریده حق در آغوش بتول زیب دامن، زینت دوش رسول منبع هستی ست آن فرخنده ذات رشحه رشحه زو رسد بر کاینات قوه‌ها را سوی فعل آورد او نیک را ممتاز از بد کرد اورهنمونش کرد خود بر قتل خویش پس بیفکندش سر تسلیم، پیش مصطفای دودمان ارتضا مرتضای خاندان اصطفاجمله هستیها طفیل هست او زور بازوی یدالله دست اوگرنه خود از زندگی سیر آمدی عاجز از روباه کی شیر آمدی؟ این سعادت از ازل اندوخته ست این شهادت از علی آموخته است چون پیام دوست، از دشمن شفت زیر زخم تیغ دشمن «فزت» [۲۳۸] گفت هر که را از دوستانش خواند دوست زیر تیغ دشمنان بنشانند دوست از نخست افتاد چون مقبول عشق لاجرم شد عاقبت مقتول عشق [صفحه ۲۳۲] گر حدیث ما تو را آید عجب گفت حق خود را در حدیث «من طلب» [۲۳۹]. طالب من گر شود یکره کسی راهها بنمایش هر سو بسی چون مرا بشناسد از آیات من عاشق آید بر صفات و ذات من شد چو عاشق از من آگه شد همی زان پس او را زنده نگذارم دمی کشتن عاشق به هر مذهب رواست خاصه آن عاشق که معشوقش خداست پس مرا زآیین و دین مصطفی بر شهید خویش باید خونبهاوانکه هم منظور و هم بقبول من گشت زان سان تا که شد مقتول من هر دو عالم نیست خونش را بها غیر

من او را نشاید خونبها خویش را نه رایگانی بخشمش کشته‌ام تا زندگانی بخشمش کشته‌ی عشق ار شوی زنده شوی تا ابد باقی و پاینده شوی عشقبازی را شعار دیگر است رسم او رسم دیار دیگر است [ صفحه ۲۳۳ ]

### فتحعلی شاه

پسر حسینقلی خان و دومین پادشاه سلسله‌ی قاجار است که به سال ۱۲۱۲ ه.ق. به سلطنت رسیده است. او برادر زاده‌ی آغامحمد خان بوده و پیش از رسیدن به پادشاهی «باباخان» نامیده می‌شده و حکمران فارس بوده است. او ادبا و شعرا دوست می‌داشت و خود هم گاهی شعر می‌گفت. [ ۲۴۰ ]. شیر خدا کجاست که در دشت کربلا از چنگ گرگ یوسف خود را رها؟ هر سو دلا به نیزه سر سروری بین غلتان به خاک و خون زجفا، پیکری بین‌گریان به درد داغ پدر کودکی نگر دل ریش از فراق پسر مادری بین یا رب همیشه دیده‌ی خورشید تار باد تا روز حشر سینه‌ی گردون فگار بادپوسته چشم زال فکل از خدنگ آه تاریک همچو دیده‌ی اسفندیار باد [ صفحه ۲۳۴ ]

### وصال شیرازی

میرزا محمد شفیع بن محمد اسماعیل شیرازی معروف به میرزا کوچک شاعر اوایل دوره‌ی قاجاریه، به سال ۱۱۹۷ ه.ق. متولد شد. خاندانش در دوره‌ی صفویان و افشاریان و زندیان به اعمال دیوانی مشغول بودند. وصال در دوره‌ی جوانی مدتی سرگرم تحصیل ادب، خط و هنرهای زیبا، موسیقی و سیر در مقامات عرفانی بود. او به سال ۱۲۶۲ ه.ق. درگذشته است. دیوان اشعارش شامل قصاید، غزلیات و مثنوی‌های «بزم وصال» و تکلمه‌ی «فرهاد و شیرین» وحشی بافقی است و نیز کتابی در ترجمه و شرح و نظم «اطواق الذهب» زمخشری دارد. پسران وصال یعنی: وقار، حکیم، داوری، فرهنگ، توحید و یزدانی همه از شاعران و هنرمندان عهد خود بودند. [ ۲۴۱ ]. ای از غم تو چشم فلک خون گریسته خونین دلان از آن به تو افزون گریسته‌از یاد تشنه کامی تو رود گشته نیل وز حسرت فرات تو جیحون گریسته‌تا لاله زار شد ز تو دامان کربلا ابر بهار زار به هامون گریسته‌بلبل ز یاد آن تن صد چاک در فغان قمری ز شوق آن قد موزون گریسته‌زان زخمها که دیده تنن از سنان و تیر بر حالت تو چشم زره خون گریسته‌ما کیستیم و گریه‌ی ما؟ ای که در غمت ارواح قدس با دل محزون گریسته‌تنها همین نه اهل زمین در غم تواند جبریل با ملایک گردون گریسته‌آبی بود بر آتش دوزخ هوای تو ای خاک دوستان تو در کربلائی تو سال از هزار بیش و غمت یار جان هنوز در یاد دوستان تو این داستاں هنوز گلگون کفن به خاک شد و از غمش ز خاک گلگون کفن دمند گل و ارغوان هنوز [ صفحه ۲۳۵ ] پیراهنی که یوسف او را فروختند هر کس طلب کنند ازین کاروان هنوز سرو اوفتاد و ریخت گل و ارغوان فسرد خلقی سراغ می‌کند این بوستان هنوززان کاروان گم شده در دشت کربلا هر دم به جستجوی، دو صد کاروان هنوزوز شام بازگشتن زینب به کربلا غوغای دشت ماریه تا آسمان هنوزفاش ار فلک بدان تن بی‌سر گریستی زان روز تا به دامن محشر گریستی ز اشک ستاره دیده‌ی گردون تهی شدی بر وی به قدر زخم تنش گر گریستی کشتند و لافشان ز مسلمانی! ای دریغ آن را که از غمش دل کافر گریستی چندان گریستی که فتادی ز پای و باز یادش چو زان سرآمدی، از سر گریستی ای پیکرت به کوفه، سر انورت به شام کم نیست دردهای تو، گرییم بر کدام؟ بر بی کس ایستادن تو پیش روی خصم؟ یا بر خروش پردگیان تو در خیام؟ این تعزیت به کعبه بگوییم یا

حطیم؟ زین داوری به رکن بنالیم یا مقام؟ لباس کهنه بیوشید زیر پیرهنش مگر برون نکشد خصم بدمنش ز تنش لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش نه جسم زاده‌ی زهرا چنان لگدکوب است کزو توان به پدر برد بوی پیرهنش زمانه خاک چمن را به باد عدوان داد تو در فغان که چه شد ارغوان و یاسمنش؟ عیالش ار نه به هم‌ره درین سفر بودی ازو خبری نرسیدی به مردم وطنش ز دستگاه سلیمان، فلک نشان گذاشت به غیر خاتمی، آن هم به دست اهرمنش به هر قدم که سوی کارزار بر می‌داشت نظر به جانب اطفال در به در می‌داشت گهی به شوق وصال و گهی به درد فراق و رای خوف و رجا حالتی دگر می‌داشت [صفحه ۲۳۶] نبود مانع راهش مگر حریم رسول کز آنچه بر سر ایشان رود خبر می‌داشت چه ذوق بود به جام شهادتش که ز شوق کشید جام و جام دگر نظر می‌داشت چون تاج نیزه گشت سر تاجدارها از خون کنار ماریه شد لاله‌زارها بس فرقه‌ها شکست به تاراج تاجها بس گوشها درید پی‌گوشوارها بود از حجازیان یکی، از کوفیان هزار از این شماره‌ها نگر انجام کارها از خون آل فاطمه شد خاک کربلا چون دشت صیدگاه ز خون شکارها [صفحه ۲۳۷]

### یغمای جندقی

ابوالحسین بن ابراهیم‌قلی جندقی، از شاعران معروف قرن سیزدهم هجری است که به هزل‌سرایی شهرت فراوان دارد. وی پس از کسب مقدمات ادب، چندی در ایران و عراق به سیاحت گذرانید و عاقبت به دربار محمدشاه قاجار راه یافت. یغما به سال ۱۲۷۶ ه.ق. درگذشته است. دیوان او شامل قصاید، غزلیات و مثنوی‌هایی به طبع رسیده است. او در نثر نیز مهارت داشته. نوحه‌ها و مصیبت‌نامه‌های دلکشی از او به جای مانده و غزلیات نسبتاً خوبی دارد. [۲۴۲]. ز هی از دست سوگت، چاک تا دامن گریبانها ز آب دیده، از سودای لعلت دجله دامانهاچه خسی تشنه لب؟ از خاک هان برخیز تا بینی به هر سو موج زن، صد دجله از سیلاب مزگان‌هانزبید جان پاکي چون تو زیر خاک آسودن برآور سر ز خاک تیره، ای خاک درت جانهاز شرح تیر بارانت مرا سوفار هر مزگان به چشم اندر کند تأثیر زهرآلوده پیکان‌هاکسی آن روز ار نکردت جان فدا، اکنون سرت گردم برون نه پا که جانها بر کف دستند، قربانها به رشک، از تاب آنانم که در خمخانه‌ی عهدهت ز خون پیمانها خوردند و نشکستند پیمانها [صفحه ۲۳۸] حریم عصمت، آنکه ناقه‌ی عربان سواربها نگون باد از هیون چرخ، این زرین عماریهاییکی چونان که نیلوفر در آب از اشک ناکامی یکی چون لاله در آذر، به داغ سوگواری‌هاییکی چون چشم خود در خون، ز زخم ناشکیبایی یکی چون موی خود پیچان ز تاب بی‌قراربها گدایان دمشقی را نگر سامان سلطانی خداوندان یثرب را شمار زندگباربها کمر بستگی به خون ای پیر گردون، نوجوانی را به خواری بر زمین افکندی آخر، آسمانی رابه دام فتنه از منقار تیر و مخلب خنجر شکستی پر، همایون [طایر] عرش آشیانی راندانم تا چه کردی با جهان جان، همی دانم که از غم تا قیامت سوختی، جان جهانی رادل از قتل شهیدی بر کنارم دجله بگشاید به طرف جان سپاری بسته بینم چون میانی را آسمان سا، علم لشکر کفار دریغ رایت خسرو اسلام، نگونسار دریغ‌بازوی چرخ قوی پنجه به یک تیغ افکند پای ما از طلب و دست تو از کار دریغ [صفحه ۲۳۹] یکدل از چارطرف، شش جهت و هفت سپهر بسته بر آل محمد در زنه‌ار دریغ چه کند گر نه خود آماده‌ی میدان گردد شاه را چون نه سپه ماند و نه سالار دریغ‌خاطر فاطمه غمگین طلبد هندوی چرخ تا کند شاد، دل هند جگرخوار دریغ [صفحه ۲۴۰]

ملا محمد کاظم گلبن در کازرون متولد شده و در چهارده سالگی به قصد سیاحت به هندوستان و شامات و حجاز و عراق رفته و بسیاری از نقاط ایران را هم دیده است. در هفتاد سالگی به کازرون مراجعت کرده و در آنجا درگذشته است. تاریخ تولد و درگذشت وی معلوم نیست ولی در سال ۱۲۶۶ ه.ق. زنده بوده است. [۲۴۳]. از پشت زین چون قوت بازوی دین فتاد خورشید آسمان برین بر زمین فتادروی جهان نخست سراسر سیاه گشت پس جنبشی در آینه‌ی ماء و طین فتادخورشید مضطرب شد و عقل از میان گریخت قبض امانت از کف روح الامین فتادهر کس که بود فکر و گمان از قیامتش آن لحظه از گمادن، به خیال یقین فتاد [صفحه ۲۴۱]

### داوری شیرازی

محمد متخلص به داوری، سومین پسر وصال از شاعران قرن سیزدهم هجری است. وی مدتی در تهران بسر برده و به سال ۱۲۸۲ ه.ق. در شیراز به بیماری دق درگذشت و در بقعه‌ی شاهچراغ شیراز مدفون گردید. [۲۴۴]. بگرفت سر پسر به سینه دستی به سر، آن دگر به سینه گفت ای گل تازه بر دمیده بیخ گلت از جگر دمیده بر برگ گلت چرا غبار است؟ چاک تنت از کدام خار است؟ از سنگ که شد پرت شکسته؟ با تیغ که شد سرت شکسته از دست که جرعه نوش گشتی؟ کز خود شدی و خموش گشتی ای سرو روان به پای برخیز بنشسته پدر، ز جای برخیز در پیش پدر چرا غنودی؟ ای باب، تو بی ادب نبودی بگشای لبی، بکن خطابی بشنو سخنی، بگو جوابی بر چهره‌ی شاه چشم بر دوخت گفتمی دل شاه بر جگر دوخت از حدیث شهدا مختصری می شنوی از غم روز قیامت خبری می شنوی چاک پیشانی اش از دامن ابرو بگذشت تو همین معجز شق القمری می شنوی از جگر سوختگان لب آبت چه خبر؟ این قدر هست که بوی جگری می شنوی غافلی وقت جدایی چه قیامت برخواست تو وداع پسری با پدری می شنوی خبرت نیست ز حال دل بیمار حسین در ره شام همین در به دری می شنوی [صفحه ۲۴۲] تاب خورشید و تن خسته و پا در زنجیر حال رنجور چه دانی؟ سفری می شنوی گریه سیلی شد و بنیاد صبوری بر کند تو همین زینبی و چشم تری می شنوی داوری راست دم غصه فزایی، ورنه این همان قصه بود کز دگری می شنوی چون دو روزگار، ستم را ز سر گرفت رسم و ره جفا به طریقی دگر گرفت در دودمان احمد مرسل شراره‌ای از آتش یزید در افتاد و درگرفت بر شاه دین زمانه چنان تنگ شد که او هم مهر از برادر و هم از پسر گرفت رو در حرم نهاد و ز دشمن امام نیافت ناچار راه مشهد پاک پدر گرفت دردا که راه بادیه گم کرد خسروی کش عقل رهنمایی به ره راهبر گرفت بس نامه‌ها ز کوفه نوشتند و هر کسی روز و شبان ز مقدم پاکش خبر گرفت خواندند سوی خویش و به یاریش کس نرفت جز تیر چارپر که شتابید و پر گرفت چون دید خلق را سر نامهربانی است بر مرگ دل نهاد و دل از خلق برگرفت آمد به دشت ماریه، گفت این زمین کجاست؟ آسوده گشت چون که بگفتند نینواست چون دید بر خلاف مراد است کارها فرمود کز شتر بگفتند بارها فراشتند خیمه و بر رف کینه خصم بر گرد خیمه گاه نشانند خارها چون اهل کوفه ز آمدن شه خبر شدند دشمن دو اسبه سوی شه آمد هزارها گرد ملک دو رویه گرفتند فوج فوج از پا برهنگان عرب وز سوارها بگذشت لشکر و عمر سعد شوم بخت سردار لشکر و سر خنجر گذارها برگرد شیر بچه‌ی حق، بیشه ساختند از نیزه‌های شیرفکن

نیزه دارهاشه در میان بادیه محصور دشمنان وز تیغهای تیز به گردش حصارها بر روی شاه، آب ببستند و ای دریغ از هر کنار موج زنان جویبارها فراشتند آتش کین از سنان و تیغ بر روزن سپهر بر آمد شرارها [صفحه ۲۴۳] برگرد شه چو لشکر دشمن هجوم کرد یکباره زو کناره گرفتند یارها روز نهم ز ماه محرم چو شد تمام خورشید بخت آل علی کرد رو به شام چون نوبت قتال به سلطان دین فتاد تب لرزه بر قوایم عرش برین فتادگرد ملال بر رخ کروییان نشست زنگ هراس بر دل روح الامین فتاداز بیم رفت خنجر مریخ در نیام وز دست مهر، تیغ به روی زمین فتادچون شیر بچه کشته بیاورد رو به خصم وز بیم لرزه بر دل شیر عرین فتادبر هر سری که تیغ شه آورد سر فرود دوباره پیکرش ز یسار و یمین فتادگفتی که تیغ شاه شهبابی بود کزو هر سو به خاک معرکه دیوی لعین فتاددشت نبرد چون فلک پر ستاره شد از بس که قبه از سپر آهنین فتادبس مغز پر زباد که از باد تیغ شاه از زمین بلند نا شده کز پشت زین فتادبس دست زورمند که با تیغ آهنین از آستین برون شد و بی آستین فتادیکباره بسته شد ره آمد شد سوار از بس که به خاک پیکر مردان کین فتادآمد ندا ز حق که به هیجا چه می کنی؟ بر دی زیاد و عده ی ما را چه می کنی؟ چون قوم بنی اسد رسیدند یک دشت تمام کشته دیدند شه کشته، همه سپاه کشته یک طایفه بی گناه کشته صحرا همه لاله زار گشته یک کشته، دو صد هزار گشته باغی گل و سرو بار داده گل ریخته، سروها فتاده گلها همه خون ناب خورده افسرده و آفتاب خورده هر گوشه تنی هزار پاره صد پاره یکی هزار باره هر سوی که شد کسی خرامان خون شهدا گرفت دامان [صفحه ۲۴۴] سرها ز بدن جدا فتاده سر گشته به پیش پا فتاده گفتند که یارب این چه حال است؟ این واقعه خواب یا خیال است؟ اینان که ز سر گذشتگانند آدم نه، مگر فرشتگانندگر آدمی، از چه سر ندارند؟ ور خود ملک، از چه پر ندارند؟ بی دست نبوده این بدنها یا این همه چاک پیرهنها این پا که ز تن جدا فتاده ست یارب بدنش کجا فتاده ست؟ این جسم بریده سر کدام است؟ تا کیست پدر، پسر کدام است؟ شه کو، به کجاست شاهزاده؟ وان تازه خطان ماهزاده؟ زین چاک تنی و بی لباسی کند است نظر ز حق شناسی ماندند به کار خویش حیران یک چاک بدن، یکی به دامان کز دور بلند گشت گردی آمد ز میان گرد، مردی دیدند به ره شتر سواری خورشید وشي، نقابداري ماتمزه ی سیاه جامه آشفته، به سر یکی عمامه پیش آمد و زار زار بگریست چون ابر به نوبهار بگریست گفت ای عربان میهمان دوست مهمان نشناختن نه نیکوست این تشنه لبان پیرهن چاک نشناخته چون نهید در خاک؟ اکنون که به خاک می سپارید می دانمشان بر من آرید گفتند چنین که ره نمودی وین عقده ی کار ما گشود ایزد به تو رهنمای بادا ای مزد تو با خدای بادا هرگز نشوی چون این عزیزان در داغ عزیز، اشک ریزان خویشان تو این بلا نبینند این قصه ی کربلا نبیند رفتند و ز هر طرف دویدند هر یک بدنی به بر کشیدند بردند تنی به پیش رویش جسمی شده چاک چارسویش [صفحه ۲۴۵] خونش به دل فگار بسته وز خون به کفش نگار بسته تن کوفته، سینه چاک گشته نارفته به خاک، خاک گشته سرکوفته، پا به گل نشسته تا فرق به خون دل نشسته گفتند که این شکسته تن کیست؟ این نوگل چاک پیرهن کیست؟ گفت این تن قاسم فگار است پورحسن است و تاجدار است کش دیده ز چرخ آبنوسی یک روز چه مرگ و چه عروسی دیدند تنی چو نونهالی بر خاک فتاده پایمالی باریک میان، ستبر بازو با شیر سپهر هم ترازوتیر آژه پای تا به دوشش گلگون تن ارغوان فروشش پیکان به برش به سر نشسته تیر آمده تا به پر نشسته شمشیر نموده در دلش راه از سینه دریده تا تهیگاه دل بسته برون که جای من نیست این خانه دگر سرای من نیست گفتند که این جوام کدام است؟ کآب از پس مرگ او حرام است صد پاره تنش کبابمان کرد ز آب مژه غرق آمان کرد مادرش مباد با

چنين سوز تا كشته ببيندش بدین روزچون چشم سوار بر وي افتاد آتش بگرفت و از پي افتادمي گفت و ز دیده اشك مي ريخت وز دیده به رخ دو مشك مي ريخت كاین پاره پسر كه ریزریز است در پیش پدر بسی عزیز است این نوگل گلشن امام است فرزند حسین تشنه کام است از نسل مهین پیمبر است این ناکام علي اکبر است این جمعی دگر آمدند جوشان رخساره پر آب و دل خروشان گفتند تنی به پای آب است کآب از لب خشك او کباب است دست از سر دوشها گسسته بس دست ز خون خویش شسته [ صفحه ۲۴۶ ] چون دیده به دام پای بستش مرگ آمده و گرفته دستش قد سرو، تنی چو سرو صد چاك چون سایه ي سرو، خفته بر خاك از زخم سنان و خنجر و تیر صد پاره تنش شده زمینگیر بگسسته میان و یال و كتفش از جای نمی توان گرفتش گفت این تن میر نامدار است عباس دلیر نامدار است می گفت ز هر تنی نشانی گردش عربان به نوحه خوانی هر گوشه نشان شاه می جست در خیل ستاره، ماه می جست تا بر تن شه گذارش افتاد رفت از خود در کنارش افتاد گفت ای تن بی سر، این چه حال است؟ ای کشته ي خنجر، این چه حال است؟ ای پیکر پاك، این چه روز است؟ ای خفته به خاك، این چه سوز است؟ ای کشته، سرت کجا افتاده ست؟ بی سر بدنت کجا افتاده ست؟ بر تن ز چه پیرهن نداری؟ پیراهن چه، که تن نداری؟ نه دست و نه آستین نه جامه سرداده به خصم با عمامه [ صفحه ۲۴۷ ]

### سروش اصفهانی

شمس الشعراء میرزا محمد علي سده ي اصفهانی، قصیده سرای قرن سیزدهم هجری است. او در سده ي اصفهان متولد شد و چندی مقیم تبریز بود و به مدح ناصرالدین شاه که در آن موقع ولیعهد بود پرداخت. در سلطنت ناصرالدین شاه مقیم تهران شد و به سال ۱۲۸۵ ه.ق. درگذشت. دیوان او در دو جلد شامل انواع شعر چاپ شده ولی مهارت او در قصیده است و سبک شاعران دوره ي بازگشت ادبی در قصاید او به کمال رسیده است. [ ۲۴۵ ]. زینب گرفت دست دو فرزند نازنین می سود روی خویش به پای امام دین گفت ای فدای اکبر تو جان صد چون آن گفت ای نثار اصغر تو جان صد چو این عون و محمد آمده از بهر عون تو فرمای تا روند به میدان اهل کین فرمود کود کند و ندارند حرب را طاقت، علي الخصوص که با لکشری چنین طفلان ز بیم جان نسپردن به راه شاه گه سر بر آسمان و گهی چشم بر زمین گشت التماس مادرشان عاقبت قبول پوشیدشان سلاح و نشانیدشان به زین این يك پی قتال، دوانید از یسار وان يك پی جدال برانگیخت از یمین بر این یکی ز حیدر کرار مرحبا بر آن دگر ز جعفر طیار، آفرین گشتند کشته هر دو برادر به زیر تیغ شه را نماند جز علي اکبر کسی معین عباس نامدار چو از پشت زین فتاد گفתי قیامت است که مه بر زمین فتاد اندر فرات راند و پر از آب کرد کف در یاد حلق تشنه ي سلطان دین فتاد از کف بریخت آب و پر از آب کرد مشك زان پس میان دایره ي اهل کین فتاد [ صفحه ۲۴۸ ] افتاد بر یسار و یمین، لرزه عرش را چون هر دو دست او ز یسار و یمین فتاد فریاد از آن عمود که دشمن زدش به سر آنگاه مغرش ز سر نازنین فتاد آمد امیر تشنه لبانش به سر، دوان او را چو کار با نفس واپسین فتاد بر روی شاه، خنده زنان جان سپرد و گفت خرم کسی که عاقبتش این چنین فتاد بودش به گاهواره یکی در شاهوار دری به چشم خرد و به قیمت بزرگوار چون شمع صبح، دیده اش از گریه بی فروغ جسمش چو ماه يك شبه، از تشنگی نزار بی شیر مانده مادر و کودک لبش خموش پژمرده گشته شاخ گل و خشك چشمه سار سوي خیمه، طفل گر انمایه برگرفت آمد به دشت و فت بدان قوم نابکار رحمی به تشنه کامی من گر

نمی‌کنید باری کنید رحم برین طفل شیرخوار تیری زدند بر گلوی اصغر، ای دریغ نوشید آب از دم پیکان آبدار خون می‌سترد از گلوی طفل نازنین می‌کرد عاشقانه به سوی سما نثار یک قطره خون به سوی زمین باز پس نگشت شهزاده در کنار پدر جان سپرد زار آمد آن عباس، میر عاشقان آن علمدار سپاه عاشقان [ صفحه ۲۴۹ ] تف خورشید و تف عشق و عطش هر سه طاقت برده از آن ماهوش چشم از جان و جهان بردوخته از برادر عاشقی آموخته می‌زد از عشق برادر یک تنه خویش را از میسر بر می‌منه بد سرشتی ناگهان، از تن جدا کرد دست زاده‌ی دست خداگفت ای دست، رفتادی خوش بیفت تیغ در دست دگر بگرفت و گفت آمدم تا جان ببازم، دست چیست؟ دست کز سیلی گریزد مست نیست خود مکافات دو دست فرشی‌ام حق برویاند دو بال عرشی‌ام تا بدان پر، جعفر طیار وار خوش بپر در بهشتستان یار این بگفت و بی‌فسوس و بی‌دریغ اندر آن دست دگر بگرفت تیغ برکشیده ذوالفقار تیز را آشکارا کرده رستاخیز را کافری دیگر درآمد از قفا کرد دست دیگرش از تن جداگفت گر شد منقطع دست از تنم دست جان در دامن وصلش زدم دست من پر خون به دشت افکنده به مرغ عاشق، پر و بالش کنده به کیستم به، سرو باغ عشق حی سرو بالد چون ببری شاخ وی [ صفحه ۲۵۰ ]

### غالب دهلوی

میرزا اسدالله خان نجم‌الدوله دبیرالملک متخلص به «غالب» بن عبدالله بیگ خان شاعر و نویسنده و محقق مسلمان هندی، اصل او از توران است. نیاکان او ترک ایلیک بوده‌اند و جدش در زمان شاه عالم به دهلوی هجرت کرد. اسدالله در پنج سالگی پدر خود را از دست داد و تحت حمایت عم خود نصرالله بیگ خان صوبه‌دار آگره قرار گرفت. پس از مرگ وی برای غالب که آن زمان نه ساله بود از طرف پادشاه دهلوی مقرری ماهیانه‌ای تعیین شد. در سال ۱۸۴۷ م. واجد علی شاه در پاداش اشعار غالب، قراردادی با او منعقد کرد و مقرری سالیانه برای او معین کرد و نواب رامپور چون شهرت شاعر را شنید در مقابل اشعار او در سال ۱۸۵۹ م. حقوق ماهیانه برایش مقرر کرد. غالب پس از مدتی اندک اقامت در رامپور به دهلوی بازگشت و به سن ۷۳ سالگی به سال ۱۲۸۵ ه. ق. درگذشت و در جوار بقعه‌ی خواجه نظام‌الدین اولیا به خاک سپرده شد. غالب هنوز دروہی تحصیل خود را به پایان نرسانده بود که شعر گفتن آغاز کرد. ولی هنر واقعی شعر او پس از شورش عظیم سال ۱۸۵۷ م. به ظهور پیوست. وی پیشرو سبک نو در شعر اردوست و نخستین شاعری است که عقاید و نظرات فلسفی را در شعر اردو وارد کرده است. او را پدر شعر اردو می‌نامند. غالب در اشعار فارسی شیوه‌ی شاعران سبک هندی را تتبع می‌کرده. وی معاصر بابرین بود و در مدح آخرین پادشاه این سلسله، بهادر شاه دوم چند قصیده گفته. وی کتبی هم به نثر دارد که از آن جمله است: «قاطع برهان» که انتقادی است تند بر برهان قاطع. این کتاب موجب غوغایی عظیم بین محققان هند شد. [ ۲۴۶ ]. [ صفحه ۲۵۱ ] ای کج اندیشه فلک، حرمت دین بایستی علم شاه نگون شد، نه چنین بایستی تا چه افتاد که بر نیزه سرش گردانند؟ عزت شاه شهیدان به ازین بایستی حیف باشد که فتد خسته ز توسن بر خاک آن که جولانگه او عرش برین بایستی حیف باشد که ز اعدا نم آبی طلبد آن که سایل به درش روح امین بایستی ایها القوم تنزل بود، ار خود گویم میهمان بی‌خطر از خنجر کین بایستی سخن این است که در راه حسین بن علی پویه از روی حقیقت ز جبین بایستی چشم بد دور، به هنگام تماشای رخسار رو نما سلطنت روی زمین بایستی به اسیران ستم‌دیده پس از قتل

حسین دل نرم و منش مهر گزین بایستی چه ستیزم به قضا؟ و نه بگویم غالب علم شاه نگون شد، نه چنین بایستی وقت است که در پیچ و خم نوحه سرایی سوزد ز نفس نوحه گر از تلخ نوایی وقت است که در سینه زنی آل عبا را سر پنجه حنایی شود و رنگ هوایی وقت است که جبریل ز بی مایگی درد غم را ز دل فاطمه خواهد به گدایی وقت است که آن پردگیان کز ره تعظیم بر درگهشان کرده فلك ناصیه سایی از خیمه ی آتش زده عریان به درآیند چون شعله دخان بر سرشان کرده ردایی جانها همه فرسوده ی تشویش اسیری دلها همه خون گشته ی اندوه رهایی ای چرخ چو آن شد، دگر از بهر چه گردی؟ ای خاک چو این شد، دگر آسوده چرایی؟ خون گرد و فرو ریز اگر صاحب دردی برخیز و به خون غلت، گر از اهل وفايي تنه است حسین بن علي در صف اعدا اکبر تو کجا رفتی و عباس کجایی؟ توفیق شهادت که پیمبر ز خدا داشت از خون حسین بن علي یافت روایی فریاد از آن حامل منشور امانت فریاد از آن نسخه ی اسرار خدایی فریاد از آن زاری و خونابه فشانی فریاد از آن خواری و بی برگ و نوایی غالب جگری خون کن و از دیده فرو ریز گر روی شناس غم شاه شهدایی [ صفحه ۲۵۲ ]

### خاکی شیرازی

ملا محمد ابراهیم قاری، مردی با صلاح و تقوی و مطلع از علم قرائت و جعفر و غیره بوده و مرثی بسیار گفته است. در سال ۱۲۸۶ ه.ق. رحلت کرده و جنازه اش را در وادی السلام نجف اشرف دفن کردند. [۲۴۷]. شنیده اید حسینی به ظلم گشت شهید ندیده اید که چشم سپهر خون بارید شنیده اید که کردند تیربارانش ندیده اید به یاران و عترتش چه رسید شنیده اید که از خون سر نمود وضو ندیده اید که چون در سجود سر بخشید چون شهسوار عرصه ی میدان کربلا شد غوطه ور به لجه ی عمان کربلا بارید آسمان به زمین بس که سیل خون شد مهر و ماه غرقه ی طوفان کربلا شیر خدا به راحت و آلوده گرگ چرخ دندان به خون یوسف کنعان کربلا مسجد به دیر و سبحة و زنار شد بدل چون شد فسرده شمع شبستان کربلا از تندباد حادثه، دوران به باد داد بشکفت هر گلی ز گلستان کربلا در جوی خون لاله عذاران سرو قد گردیده لاله زار بیابان کربلا غیر از سرشک حسرت و آب دل کباب آبی که زد بر آتش مهمان کربلا؟ آل زنا غنود بر اورنگ زرنگار و اندر خرابه پرده نشینان کربلا ای زاده ی زیاد، کجا می رود زیاد ظلمی که از تو رفت به سلطان کربلا؟ تا روز حشر لعنت حق بر یزید باد هل من مزید نار بر او بر مزید باد [ صفحه ۲۵۳ ]

### رضا قلی خان هدایت

رضا قلی خان طبرستانی فرزند محمد هادی ملقب به لله باشی به سال ۱۲۱۵ ه.ق. در تهران متولد شد. پدرش از مردم محال اطراف دامغان بود. او در شیراز به تحصیل پرداخت. سپس به دیار محمد شاه و ناصرالدین شاه قاجار راه یافت و از طرف ناصرالدین شاه به ریاست مدرسه ی دارالفنون منصوب شد. او تألیفات نثر و نظم بسیاری دارد که از آن جمله است: مثنوی هدایت نامه، مثنوی گلستان ارم، تذکره ی مجمع الفصحا، تذکره ی ریاض العارفین، دیوان قصاید و غزلیات، فرهنگ انجمن آرای ناصری و... هدایت چاپخانه ای نیز تأسیس کرد که بسیاری از کتب ادبی در عصر قاجاریه در آنجا به چاپ رسیده است. او به سال ۱۲۸۸ ه.ق. درگذشت. [۲۴۸]. باد خزان وزید به باغ ارم دریغ گلهای تازه رفت به تاراج غم دریغ شد کشته نور دیده ی شام انام، حیف در خون تپیده قامت فخر امم دریغ تاراج شد

سرادق سلطان دین، فسوس بر باد رفت حرمت اهل حرم دریغ آن را که در غزا علم حق به دست بود هم دست او فتاد ز کین هم علم دریغ ننمود کم، سپهر ستمکار ذره‌ای با عترت رسول خدا از ستم دریغ یارب بر اهل ظلم ندانم چها رسید روزی که دادخواهی این ماجرا رسید [صفحه ۲۵۴]

## همای شیرازی

میرزا محمدعلی مشهور به رضاقلی خان شیرازی متخلص به هما از شاعران قرن سیزدهم هجری است. وی در شیراز متولد شد و نزد استادان فن و هنر و ادبیات به تحصیل پرداخت و به محضر ادیبان از جمله وصال شیرازی راه یافت. سپس به سلسله‌ی تصوب پیوسته و در اصفهان رحل اقامت افکند و به تدریس فلسفه و عرفان و فنون ادب پرداخت. در آخر عمر به خلوت و تهجد گرایید و به سال ۱۲۹۰ ه.ق. زندگی را بدرود گفت. [۲۴۹]. باز از نو شد هلال ماه ماتم آشکار قیرگون شد روی گیتی چون سر زلفین یارجنبش اندر هفت گردون اوفتاد از شش جهت لرزه اندر چار ارکان شد عیان از هر کنارشد عیان اندوه و حسرت، شد نهان وجد و سرور شادمانی رخت خود بر بست و غم افکند بارفارغ از غم یک دل خرم نمی‌بینم مگر باز از نو شد هلال ماه ماتم آشکار؟ کآفتاب یثرب و بطحا چو از ملک حجاز در عراق آمد به خاک نینوا افکند بارکوفیان آن عهد و پیمان را که بر بستند سخت سست بشکستند و بر وی تنگ بگرفتند کار [صفحه ۲۵۵] آب در وادی روان بود و روان از هر طرف چشمه‌های خون ز چشم کودکان شیرخواراندر آن وادی ز اشک و آه طفلان حسین حیرتی دارم که چون گردون نیفتاد از مدار هر یک از مردان راه دین در آن دشت بلا جان و سر کردند در پایش به جان و دل نثار یک به یک زان نامداران اندر آن میدان رزم جان چنین دادند اندر یاری آن شهریار چون که بر شاه شهیدان نوبت هیجا رسید خواست گلگون و کمند و تیغ بهر کارزار تا به پشت دلدل آمد بر به کف تیغ دو سر مرتضی گفתי به میدان شد کشیده ذوالفقار زیر رانش بود یکرانی که بد دریا شکافت در به دستش بود شمشیری که بد خارا گذارساخت گردون را سپر از بیم تیغش آفتاب غافل از این کو برآرد از سرگردون دمار از پی خون برادر راند در میدان سمند با دلی چون بحر خون، با چشم چون ابر بهار تاخت بر آن خیل روبه همچو شیر خشمناک الحذر از خشم شیر شرزه هنگام شکار کوس از یک سو بر آوردی خروش الحذر نای از یک جا بر آوری نوای الفرار [صفحه ۲۵۶] گشت گلگون روی خاک تیره از خون یلان چون ز رنگ لاله اطراف و کنار لاله زار خسته جان و تن نزار و کام خشک و دیده‌تر در دلش پیکان عشق و بر سرش سودای یار ذره آسا آفتاب افتاد اندر خاک راه تا ز صدر زین به خاک ره فتاد آن تاجدار آن سری کز ناز دست افشانند بر تاج سپهر بسترش شد خاک و بالینش شد از خارا و خار خیمه‌ی گردون زهم بگسیخته شد تار و پود کسوت امکان ز هم بگسست یکسر پود و تار زورق گردون حبایی گشت در دریای خون عالم هستی به کوی نیستی شد پی‌سپار کی عجب باشد که اندر ماتم سبط رسول خون بگرید آسمان و تیره گردد روزگراز خدنگ و خنجر و شمشیر و زوبین و سنان از هزار افزون جراحت بود بر آن نامدار بس که اندر آفرینش انقلاب آمد پدید خواست گیتی روز رستاخیز سازد آشکار آن تنی کز فخر پا بنهاد بر دوش رسول کرد پامال ستورانش سپهر کج مدار خفته بر دیبا یزید و خسته در صحرا حسین دیو بر تخت سلیمان و سلیمان خاکسار [صفحه ۲۵۷] آل بوسفیان به کاخ و عترت طه به خاک آن یکایک شادمان و این سراسر سوگوار موپیشان، روخراشان اهل بیت شاه دین نوحه‌گر بر کوه‌های جمازه‌های بی‌مهار بر سر نعش شهیدان بس که گیسو شد پریش پر عبیر و مشک شد وادی چو صحرای

تتارتیره یارب تا قیامت باد روی اهل شام آن چنان که روزگار خصم شاه جم و قاراتتخاب از ترکیب بند مرثیه: ماه محرم آمد و گشتند سواگوار از زیر فرش تا زیر عرش کردگارچه حور و چه فرشته، چه آدم، چه اهرمن چه مه، چه آفتاب و چه گردون، چه روزگار بر هر که بنگری به گریبان نهاده سر بر هر چه بگذری به مصیبت نشسته زاراز ذره تا به مهر همه گشتی نوحه گر از خاک تا سپهر همه گشته سوگوارهر قمری به مرثیه خوانی به بوستان هر بلبل به نوحه سرایی به شاخسار نزدیک شد که شعله ی آه جهانیان در نیلگون خیام فلک افکند شرارماه محرم است که در دهر شد عیان یا صبح محشر است که گردیده آشکارروز قیامت ار نبود از چه خلق را بینم کبود جامه و گریان و بیقرار؟ جانم گداخت از غم جانسوز اهل بیت آبی بر آتشم بزن ای چشم اشکباراین آتش نهفته که اندر دل من است ترسم جهان بسوزد اگر گردد آشکاراز گریه ی من است بگرید اگر سحاب از ناله ی من است بنالد اگر هزارچون نیست هیچ کس که بود غمگسار دل اندوه دل بس است مرا یار و غمگسار [صفحه ۲۵۸] زین پس من و دو دیده ی خونبار خویشان وان ناله های نیمه شب زار خویشان چشمی که در عزای حسین اشکبار نیست ایمن ز هول محشر و روز شمار نیست دور از لقای رحمت پروردگار هست هر دیده ای که در غم او اشکبار نیست کار من است گریه ی جانسوز هر سحر بهتر ز گریه ی سحری هیچ کار نیست وقتی به دست آرم اگر آب خوشگوار چون یاد او کنم، دگرم خوشگوار نیست در حیرتم که از چه ز مقراض آه من از هم گسسته رشته ی لیل و نهال نیست؟ در لاله زار کرب و بلا هر چه بنگری بی داغ هیچ لاله در آن لاله زار نیست گر سنبل مییده و بشکفته لاله ای جز جان سوگوار و دل داغدار نیست سروی بغیر قد جوانان سر و قد ابری بغیر دیده ی طفلان زار نیست این سرخی افق که شود هر شب آشکار جز خون حلق تشنه ی آن شیرخوار نیست جز جسم پاره ی آن طفل شیرخوار یک نوگل شکفته در آن مرغزار نیست آگه نی است از دل لیلای داغدار آن کس که همچو لاله دلش داغدار نیست ای دل به گریه کوش که در روز واپسین بی گریه هیچ کس به خدا رستگار نیست امروز هم که دم زند از مهر اهل بیت فردا به رستخیز هما شرمسار نیست امروز اگر مضایقه داری ز آب چشم فردا خلاصی تو ز سوزنده نار نیست ای دیده همچو ابر بهار اشکبار باش ای دل تو نیز لاله صفت داغدار باش گردون چو تیغ ظلم برون از نیام کرد رنگین ز خون عترت خیرالانام کرد خاصان بزم قرب و عزیزان دهر را خوار و حقیر در نظر خاص و عام کرد در شام تیره منزل آل علی چو گنج پنهان در آن خرابه ی بی سقف و بام کرد آن سنگدل که آینه ی شرم تیره ساخت آیین مگر نداشت که آیین شام کرد گیرم که خون تازه جوانان حلال بود آب فرات را که به طفلان حرام کرد؟ [صفحه ۲۵۹] خنگ فلک گرفت ز دست قضا عنان آن دم که شمر رخس شقاوت لجام کرد افتاد لرزه در ملکوت آن زمان که سر از یکن جدا ز پیکر آن تشنه کام کرد از شش جهت ز بس که جهان انقلاب یافت گویی مگر که روز قیامت قایم کرد معجز به خواری از سر دخت نبی ربود گردون نکو به آل علی احترام کرد! زینب چو دید آتش بیداد کوفیان بر پا زدود آه به گردون خیام کرد آن طفل شیرخوار که در کام از عطش نوك خدنگ را سر پستان مام کرد انصاف کس نداد بجز تیر آبدار کابی به حلق تشنه ی آن تشنه کام کرد فریاد از آن گروه که با عترت رسول کردند آنچه دل شود از گفتنش ملول جمعی که خلقت دو جهان شد بر ایشان دادند در خرابه ی بی سقف جایشان قوم زنا به قصر زراندود کامران آل رسول در غل و زنجیر پایشان آینه ی جمال خدایند و از جلال خورشید هست آینه ی عکس رایشان آن اختران برج رسالت که آسمان با صد هزار دیده بگرید برایشان آن خسروان کشور ایمان که از شرف جبریل بود خادم دولتسرایشان جمعی که آسمان بود از مهرشان به پا قومی که کردگار بگوید ثنائیشان بیمار و خسته

جان و گرفتار و ناتوان جز خون دل نبود دوا و غذایشان پامال سم اسب جفا گشت ای دریغ آن جسمها که جان دو عالم فدایشان چون اصل دین ولای رسول است و آل او واجب بود به خلق دو عالم ولایشان آنان که پاس حرمت احمد نداشتند جز نار قهر نیست به محشر جزایشان آنان که گره در غم آل نبی کنند فردوس و سلسبیل را بیخشد خدایشان ای دیده ی گریه در غم آل رسول کن خود را به روز حشر ز اهل قبول کن از کوفه سوی شام روان شد چو قافله افتاد در سرادق افلاک ولوله [ صفحه ۲۶۰ ] شد از خروش و ناله جهان پر ز انقلاب گشت از شرار آه، فلک پر ز مشعله روز قیامت است تو پنداشتی که بود از شش جهت زمانه پر آشوب و غلغله ابری که می گریست در آن دشت هولناک چشم سکینه بود به دنبال قافله نیلی رخس ز سیلی شمر ای دریغ شد آن بانویی که ماه نبودش مقابله طفلی که در کنار چو جان داشتی حسین دور از پدر فتاد ز جان چند مرحله غلتان چو اشک خویش به دنبال کاروان تن خسته و پیاده و بی زاد و راحله گه خاک کرد پاک ز رخسار همچو ماه گه برکشید خار ز پای پر آبله آتش به روزگار زد از آه شعله بار وقتی که کرد از ستم آسمان گله جز او که بسته پای به زنجیر ظلم داشت بیمار را نبسته کسی پا به سلسله نشکفته غنچه ی چمن مرتضی دریغ سیراب شد ز غنچه ی پیکان حرمله دور از پدر فتاد بدان سان که جان ز تن گردون میان جان و تن افکند فاصله ای کاشکی که خامه ی تقدیر می کشید یکسر به دفتر دو جهان خط باطله ظلمی که شد به عترت پیغمبر از یزید نشنیده گوش چرخ از آن ظلم بر مزید گلگون سوار معرکه ی کربلا حسین رخشنده شمع انجمن انبیا حسین آسوده دل ز بحر فنا شو که ایمن است در کشتی که هست در او ناخدا حسین جز مهر یار از همه چیزی بشست دست جز عشق دوست بر همه زد پشت پا حسین هر جا که دید رنج و بلائی به جان خرید روز ازل چو کرد قبول بلا حسین عهدی که بست کرد وفا تا به کربلا آموخت بر جهان همه رسم وفا حسین اول عیال و مال و تن و جان و ملک و جاه یکباره بذل کرد به راه خدا حسین همت نگر که داد سر و جان و هر چه بود بیعت ولی نکرد به آل زنا حسین هر چند تشنه بود لبش لیک خضر را بر چشمه ی حیات شدی رهنما حسین فریاد از آن زمان که شد از ظلم آسمان بی یار و بی برادر و بی اقربا حسین [ صفحه ۲۶۱ ] چون مصحف مجید به بتخانه های چین تنها میان آن همه ی اشقیای حسین تنها ز گریه اش نه همی سنگ می گریست الدهر قد تزلزل لما بکا حسین بی کس میان آن همه خونخوار دشمنان غیر از خدا نداشت کسی آشنا حسین عزم طواف ترتب او کن دلا که هست رکن و مقام و کعبه و سعی و صفا حسین گر خونبهای خون شهیدان طلب کند غیر از خدا طلب نکند خونبها حسین مدح خدای راست سزاوار و گوش او از ناسزا شنید بسی ناسزا حسین چون آفتاب شهره شود در همه جهان گر بنگرد ز لطف به سوی هما حسین از آفتاب روز جزا غم مخور که هست صاحب لوا به عرصه ی روز جزا حسین در عرصه ی قیامت و هنگام دار و گیر غیر از ولای او نبود هیچ دستگیر [ صفحه ۲۶۲ ]

### نیاز اصفهانی جوشقانی

سید حسین طباطبائی جوشقانی متخلص به نیاز از احفاد میرشاه تقی جوشقانی از شاعران قرن سیزدهم هجری است. وی در قصبه ی جوشقان، ناحیه ای بین کاشان و اصفهان متولد شد و در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار در اصفهان نشو و نما یافت. سال وفاتش به دست نیامد. [ ۲۵۰ ]. شد شام و آفتاب نمود از شفق به تن چون کشتگان کرب و بلا لاله گون کفن یا همچو مغفیری که به خون گشته واژگون یا چون سری که کرده جدا تیغش از بدن افکنده

چرخ، یوسف خورشید را به چاه وانگاه لاله گون ز شفق کرده پیرهن پر خون نموده چون زکریا چرا کنار در طشت خون مگر سر یحیاست غوطه زن؟ یا پر ز خون رکاب شه دین که آسمان چون ذوالجنح بسته به پهلوی خویشتن گلگون قباي آل عبا فخر عالمین درخاک و خون فتاده ي کرب و بلا حسین در خون چون نور دیده ي زهرا تپیده شد از بهر گریه چرخ سراپای دیده شده روی آفتاب این غصه تیره گشت هم قامت سپهر ازین غم خمیده شد بر باد داد تازه گلی صرصر ستم کز آن هزار خار به دلها خلیده شد شد شورشی که محفل عشر تسرای خلد برچیده گشت و بزم غمی تازه چیده شد یعقوب را ز گریه دگر دیده گشت تار پیراهن صبوری یوسف دریده شد از پشت زین به خاک چو خورشید دین نشست برخاست شورشی که فلك بر زمین نشست [۲۵۱]. [صفحه ۲۶۳]

### جیحون یزدي

آقا محمد یزدي مشهور به تاج الشعرا متخلص به جیحون، از شاعران اوایل قرن سیزدهم هجری است. وی دارای دیوان شعری است که یک بار در ۱۳۱۶ ه.ق. در بمبئی و دوبار به سالهای ۱۳۳۶ ه.ش. و ۱۳۶۳ ه.ش در تهران به چاپ رسیده است. او به سال ۱۳۰۱ یا ۱۳۰۲ ه.ق. در کرمان وفات یافت. مجموعه‌ای به نام نمکدان نیز از او باقی است که در سال ۱۳۱۶ ه.ق. در بمبئی چاپ شده است. [۲۵۲]. انتخاب از مخمس مرثیه: ای حرم کعبه‌ات ز حلقه به گوشان وی دل دانای تو زبان خموشان با تو که گفت از حسین چشم بیوشان؟ خاصه در آن دم که اهل بیت خروشان نزدش با اصغر آمدند معجل گفتند کاین طفل، کو چو بحر بجوشد نیست چو ما کز عطش به صبر بکوشد اشک بپاشد چنانکه خاک بیوشد رخ بخراشد چنانکه جان بخروشد جز به کفی آب، عقده‌اش نشود حل هی به فغان خود ز گاهواره پراند مادر او هم زبان طفل نداننده بودش شیر تا به لب برساند نه بودش آب تا به رخ بفشاندمانده به تسکین قلب اوست معطل گاهی ناخن زند به سینه‌ی مادر گاهی پیمان شود به دامن خواهرباری از ما گذشته چاره‌ی اصغر یا بنشانش شرار آه چو آذریا ببرش هم‌رهت به جانب مقتل [صفحه ۲۶۴] شه ز حرمخانه‌اش ربود و روان شد پیر خرد هم‌معنان بخت جوان شد زان پدر و زان پسر به لرزه جهان شد آمد و آورد، هر طرف نگران شد تا به که سازد حقوق خویش مدلل گفت که ای قوم، روح پیکرم است این ثانی حیدر، علی اصغر است این آن همه اصغر بدند، اکبر است این حجت کبرای روز محشرم است این رحمی، کش حال بر فناست محول او که بدین کودکی گناه ندارد یا که سر رزم این سپاه ندارد بلکه بس افسرده است و آه ندارد جای دهید آنکه را پناه ندارد پیش کز ایزد برید کیفر اکمل ناگه از آن قوم از سعادت محروم حرمله‌اش راند تیر کینه به حلقوم حلق ورا خست و جست بر شه مظلوم وز شه مظلوم آن سه شعبه‌ی مسموم‌رد شد و سر زد ز قلب احمد مرسل طفلی کز تشنگی به غم شده مدغم جست و بر آورد دست و خست و رخ از غم‌گردن و سر، گاه راست کرد و گهی خم شه ز گلویش کشید تیر و همان دم‌ملك جهان بر جنان نمود مبدل باز ای مه محرم پرشور، سر زدی واندر دلم شراره‌ی عاشور بر زدی آن سر که چرخ روی به پایش همی نهاد بر نوک نی نموده به هر رهگذر زدی دستي که آستین ورا بوسه داد چرخ در قطع آن تو دامن کین بر کمر زدی تو خود همان مهی که به پیشانی حسین با سنگ جور، نقشه‌ی شق القمر زدی بر پیکر امام امم با زبان تیغ زخمی دهان نبسته که زخمی دگر زدی شاهي که خاک مقدم او روح کیمیاست بر نیزه‌ی سنان، سرش از بهر زر زدی [صفحه ۲۶۵] از کام خشک و چشم تر عترت رسول تا حشر شعله در دل هر خشک و تر زدی از روبهان چند،

برانگیختی سپه وانگه به حيله پنجه، با شیر نر زدي زينب که در سیر ز علي بود یادگار او را به تازیانه‌ی هر بد سیر زدي [ صفحه ۲۶۶ ]

### محمود خان ملك الشعرا

محمودخان صبا کاشانی فرزند محمد حسین خان عندلیب و نوه‌ی فتحعلی خان صبا از شاعران قصیده‌سرای قرن سیزدهم هجری، به سال ۱۲۲۸ ه.ق. متولد شد. پس از پایان تحصیلات بر اثر ابراز هنر شاعری و نقاشی و سایر هنرهای مستظرفه، در دربار قاجار دارای اهمیت و اعتبار گردید. مجموع اشعارش به دو هزار و پانصد بیت می‌رسد. مرگش به سال ۱۳۱۱ ه.ق. اتفاق افتاده است. [۲۵۳]. انتخاب از ترکیب بند مرثیه: چون شاه دین به خاک درآمد ز پشت زین بنهاد روی خویش به شکرانه بر زمین ابری ندید بر سر آن دشت، غیر تیغ قصدي نیافت در دل آن قوم، غیر کین هر جا فکنده دید گلی یاسمین عذار هر سو فتاده یافت مهی مشتری جبین بر صبر او ز جمله‌ی کروبیان قدس برخاست در صوامع افلاک آفرین خاکی که غرقه گشت به خون گلوی او بردند بهر غالیه‌ی موی حور عین از داس کوفیان جفا پیشه شد تهی باغ نبی ز لاله و شمشاد و یاسمین بگریست وحش و طیر بر آن جم کزو ربود دیو پلید شوم هم انگشت و هم نگین گفتمی رسیده وقت که عالم شود خراب وز باد قهر کشته شود شمع آفتاب در دشت کین، سکنیه چو بر شاه دین گریست برخاست شورشی که زمان و زمین گریست گریان شدند یکسره کروبیان قدس کرسی به لرزه آمد و عرش برین گریست ابلیس شد ز کرده پشیمان و شرمناک جبریل ناله کرد و رسول امین گریست بر آسمان فرشته ز غم جامه چاک کرد وز سوز دل به خلدبرین حور عین گریست [ صفحه ۲۶۷ ] اسبان به زیر زین و ستوارن به زیر بار از درد هر که بود در آن دشت کین گریست از تاب خشم، آتش دوزخ زبانه زد بر خود جهان ز بیم جهان آفرین گریست چون لاله رنگ روی زمین چون گه وداع از سوز دل بر آن تن چون یاسمین گریست پس گفت: ای پدر ز چه بر خاک خفته‌ای؟ بی‌سر به خاک با تن صد چاک خفته‌ای [۲۵۴]. [ صفحه ۲۶۸ ]

### نیر تبریزی

میرزا محمد تقی بن ملا محمد مامقانی متخلص به نیر و مشهور به حجة الاسلام، از علما و دانشمندان اوایل قرن چهاردهم آذربایجان است. او به سال ۱۲۴۷ ه.ق. در تبریز متولد شد و در ۲۲ سالگی برای تکمیل تحصیلات خود به نجف رفت. در آنجا از محاضر استادان و مشایخ آن سامان استفاضه کرده و سپس به تبریز بازگشت. نیر در رمضان سال ۱۳۱۲ ه.ق. درگذشت و او را در وادی السلام نجف دفن کردند. تألیفات بسیاری از او بر جای مانده است. [۲۵۵] شهید عشق که تنگ است پوست بر بدنش تو خصم بین که به یغما زره برد ز تنش دگر بشیر به کنعان چه ارمغان آرد؟ ز یوسفی که قبا کرده گرگ، پیرهنش چراغ دوده‌ی طاها فلک به یثرب کشت ز قصر شام برآورد دود انجمنش زمانه گلشن زهرا چنان به غارت داد که بار قافله شد، ارغوان و یاسمنش ای خفته خوش به بستر خون، دیده باز کن احوال ما بپرس و سپس خواب ناز کن ای وارث سریر امامت، به پای خیز بر کشتگان بی کفن خود نماز کن طفلان خود به ورطه‌ی بحر بلا نگر دستی به دستگیری ایشان دراز کن برخیز، صبح شام شد، ای میر کاروان ما را سوار بر شتر بی جهاز کن یا دست ما بگیر و ازین دشت پر هراس بار دگر روانه به سوی حجاز کن اگر صبح قیامت را

شبی هست آن شب است امشب طیب از من ملول و جان ز حسرت بر لب است امشب [ صفحه ۲۶۹ ] فلك، از دور ناهنجار خود لختی عنان درکش شکایت‌های گوناگون مرا با کوکب است امشب برادر جان، یکی سر برکن از خواب و تماشا کن که زینب بی تو، چون در ذکر یارب یارب است امشب سرت مهمان خولی و تنت با ساربان همدم مرا با هر دو اندر دل، هزاران مطلب است امشب بگو با ساربان امشب نبندد محمل لیلا ز زلف و عارض اکبر، قمر در عقرب است امشب صبا از من به زهرا گو، بیا شام غریبان بین که گریان دیده‌ی دشمن به حال زینب است امشب ای ز داغ تو روان خون دل از دیده‌ی حور بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخه‌ی صورز تماشای تجلای تو، مدهوش کلیم ای سرت سر «انا الله» [ ۲۵۶ ] و سنان نخله‌ی طور دیده‌ها گو همه دریا شو و دریا همه خون که پس از قتل تو منسوخ شد آیین سرور پای در سلسله سجاد و به سر تاج، یزید خاک عالم به سر افسر و دیهیم و قصور دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی آه اگر طعنه به قران زند، انجیل و زبور تا جهان باشد و بوده ست که داده‌ست نشان میزبان خفته به کاخ اندر و مهمان به تنور؟ سر بی تن که شنیدست به لب آیه کهف؟ یا که دیده ست به مشکوة تنور، آیه‌ی نور؟ جان فدای تو که از حالت جانباری تو در صف ماریه از یاد بشد شور نشور قدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت حوریان دست به گیسوی پریشان ز قصور گوش خضرا همه پر غلغله‌ی دیو و پری سطح غبرا، همه پر ولوله‌ی وحش و طبور [ صفحه ۲۷۰ ] غرق دریای تحیر ز لب خشک تو نوح دست حسرت به دل، از صبر تو ایوب صبور کوفیان، دست به تاراج حرم کرده دراز آهوان حرم از واهمه در شیون و شورانیا محو تماشا و ملایک مبهوت شمر سرشار تمنا و تو سرگرم حضور داد آسمان به باد ستم خانمان من تا از کدام بادیه پرسی نشان من گردون به انتقام قتیلان روز بدر نگذاشت یک ستاره به هفت آسمان من بیخود درین چمن نکشم ناله‌های زار آن طایرم که سوخت فلك آشیان من آن سرو قامتی که تو دیدی ز غم خمید دیدی که چون کشید غم آخر کمان من رفت آن که بود بر سر من سایه‌ی همای شد دست خاک بیز، کنون سایبان من گفتم ز صد یکی به تو از حال کوفه، باش کز بارگاه شام برآید فغان من عنقای قاف را هوس آشیانه بود غوفای نینوا همه در ره بهانه بودجایی که خورده می، آنجا نهاد سر دردی کشی که مست شراب شبانه بود در یک طبق به جلوه‌ی جانان نثار کرد هر در شاهوار کش اندر خزانه بود نامد بجز نوای حسینی به پرده راست روی که در حریم الست این ترانه بود کوری نظاره کن که شکستند کوفیان آینه‌ای که مظهر حسن یگانه بود گلگون سوار وادی خونخوار کربلا بی سر فتاده در صف پیکار کربلا فریاد بانوان سر پرده‌ی عفاف آید هنوز از در و دیوار کربلا بر چرخ می رود ز فراز سنان هنوز صوت تلاوت سر سردار کربلا سیارگان دشت بلا، بسته بار شام در خواب رفته قافله سالار کربلا شد یوسف عزیز به زندان غم اسیر درهم شکست، رونق بازار کربلا بس گل که برد بهر خسی تحفه سوی شام گلچین روزگار ز گلزار کربلا [ صفحه ۲۷۱ ] چون سر زد از سر اداق جلاباب نیلگون صبح قیامتی نتوان گفتنش که چون صبحی ولی چو شام ستم‌دیدگان سیاه روزی ولی چو روز دل افسردگان زبون ترک فلك ز جیش شب از بس برید سر لبریز شد ز خون شفق، طشت آبگون آسیمه سر نمود رخ از پرده‌ی شفق خور، چون سر بریده‌ی یحیی ز طشت خون لیلائی شب دریده گریبان، گشاده مو بگرفت راه بادیه، زین خرگه نگون افتاد شور و غلغله در طاق نه رواق چون آفتاب دین قدم از خیمه زد برون این خرگه عزای تو، این طارم کبود لبریز خون ز داغ تو پیمان‌های وجودی هر ستاره قطره‌ی خونی که علویان در ماتم تو ریخته از دیدگان فرودگریه ست بر تو هر چه نوازنده را نواست ناله‌ست بی تو، هر چه سراینده را سرودت‌ها نه خاکیان به عزای تو اشک ریز ماتم سراسر است بهر تو از غیب تا شهود از خون کشتگان تو

صحراي ماريه باغي و سنبلس همه گيسوي مشك سودكي بر سنان تلاوت قرآن كند سري بيدار ملك كهف تويي، ديگران رقوقدنشكفت اگر برند تو را سجده، سروران اي داده سر به طاعت معبود، در سجوداي در غم تو ارض و سما خون گريسته ماهي در آب و وحش به هامون گريسته وي روز و شب به ياد لبث چشم روزگار نيل و فرات و دجله و جيحون گريسته از تابش سرت به سنان، چشم آفتاب اشك شفق به دامن گردون گريسته در آسمان ز دود خيام عفاف تو چشم مسيح، اشك جگر گون گريسته با درد اشتياق تو در وادي جنون ليلي بهانه كرده و مجنون گريسته تنها نه چشم دوست به حال تو اشكبار خنجر به دست قاتل تو، خون گريسته آدم پي عزاي تو از روضه ي بهشت خرگاه درد و غم زده بيرون گريسته [ صفحه ۲۷۲ ] گر از ازل تو را سر اين داستان نبود اندر جهان ز آدم و حوا نشان نبود در وصف حر: نفس بگرفتني عنان كه پاي دار باره واپس ران، مترس از ننگ و عار عقل گفتش رو كه عار از نار به جور يار از صحبت اغيار به نفس گفت از عمر برخوردار باش عقل گفتا: عمر شد، بيدار باش نفس گفتا نقد بر نسيه مده عقل گفت اين نسيه از آن نقد به وين كشاكشهاي نفس و عقل پير نفس شد مغلوب و عقل پير چيرعاشقانه راند باره سوي شاه باتضرع گفت اي باب اله تا بيم، بگشا به رويم باب را دوست مي دارد خدا تواب را وحشي ام، آورده ام رو بر رسول اي محمد، توبه ي من كن قبول ديد چون مولا تضرع كردنش كرد طوق بندگي در گردنش گفت باز آ كه در توبه ست باز هين بگير از عفو ما خط جوازگر دو صد جرم عظيم آورده اي غم مخور، رو به كريم آورده اي در وصف حضرت عباس: شد به سوي آب تازان با شتاب زد سمنند بار پيما را در آب بي محابا جرعه اي در كف گرفت چون به خويش آمد دمي، گفت اي شگفت تشنه لب در خيمه سبط مصطفي آب نوشم من؟ زهي شرط و فاعاشقان از جرم محنت سرخوشند آب كسي نوشند؟ مرغ آتشدور دار آب، دامن از كفم تا نسوزد ماهيانت از تفم دور دار اي آب، لب را از لبم ترسمت دريا بسوزد از تيم [ صفحه ۲۷۳ ] زاده ي شير خدا، با مشك آب خشك آب از آب بيرون زد ركاب حيدرانه آن سليل ذوالفقار خويش را زد يك تنه بر صد هزار ناگهان كافر نهادي از كمين كرد با تيغش جدا، دست از زمين گفت هان اي دست، رفتي شاد رو خوش برستي از گروه، آزاد روساقي اريار است و مي اين مي كه هست دست چبود؟ بايد از سر شست دست ليك از يك دست، برناید صدا باش كآيد دست ديگر از قفالا ابالي نيست دست افشاني ام جعفر طيار را من ثاني ام دست دادم تا شوم همدست او پر برافشانيم در بستان هواز ازل من طيار آن گلشنم دست گو بردار دست از دامنم چند بايد بود بند پاي من تير بايد شهپر عنقاي من از كمين ناگه سيه دستي به تيغ برفكندش دست ديگر بي دريغ چون دو دست افتاده ديد آن محتشم گفت: دستارو كه من بي تو خوشم اندر آن كويي كه آن محبوب روست عاشق بي دست و پا دارند دوست عاشقي بايد ز من آموختن شد علم پروانه، از پر سوختن بد چو شور عشق، سر تا پاي من شد قيامت راست بر بالاي من شد پرافشان، جعفر طيار وار درگذشت و رفت سوي يار، يار شد هماغوش شه بدر و حنين ماند ازو دستي و دامان حسين در وصف حضرت علي اصغر عليه السلام: شد چو خرگاه امامت چون صدف خالي از درهاي درياي شرف شاه دين را گوهر ي بهر نثار جز دري غلتان نماند اندر كنار شيرخواره، شيرغاب پردلي نعت او عبدالله و نامش علي [ صفحه ۲۷۴ ] در طفوليت، مسيح عهد عشق «اني عبدالله» [ ۲۵۷ ] گو، در مهده عشق بهر تلقين شهادت، تشنه كام از دم روح القدس، در بطن مام داده يادش، مام عصمت جاي شير در ازل خون خوردن از پستان تير با زبان حال، آن طفل صغير گفت با شه، كاي امير شيرگير جمله را داداي شراب از جام عشق جز مرا كم تر نشد زان كام عشق گرچه وقت جان فشاني دير شد «مهلت ي بايست تا خون شسير شد» تشنه ام، آبم ز جوي تير ده كم

شکيبم، خون به جاي شير دهبرد آن مه را به سوي رزمگاه کرد رو بر شاميان رو سپاه گفت کاي کافر دلان بدسگال که به رويم بسته ايد آب زلال آب ناپيدا و کودک ناصبور شير از پستان مادر گشته دوردر کمان بنهاد تيري حرمله اوفتاد اندر ملايك غلغله جست چون تير از کمان شوم او پر زنان بنشست بر حلقوم او غنچه ي لب بر تلکم باز کرد در کنار باب، خواب ناز کرده چه گويم من که آن طفل شهيد اندر آن آيينه روشن چه ديد آن گشودن لب به لبخند از چه بود وان نثار شکر و قند از چه بود رمز «کنت کنز» [۲۵۸] بودن سر به سر زير آن لبخند شيرين، مستتر زمهاي نامهي عهد الست که شهيد عشق با محبوب بست پس ندا آمد بدو کاي شهر يار اين رضيع خوبش را بر ما گذارتا دهيمش شير از پستان حور خوش بخوا بانيمش اندر مهد نور [صفحه ۲۷۵] در وصف حضرت علي اکبر عليه السلام اکبر آن آيينه رخسار جد هيچده ساله جوان سرو قد برده در حسن از مه کنعان گرو قصه ي هاييل و يحيي کرده نوبا ادب بوسيد پاي شاه را روشنايي بخش مهر و ماه را کاي زمام امر «کن» [۲۵۹] در دست تو هستي عالم طفيل هست توبي تو ما را زندگي بي حاصل است که حيات کشور تن با دل است دارم اندر سر هواي وصل دوست که سراپاي وجودم ياد اوست گفت: بشتاب اي ذبيح کوي عشق تا خوري آب حيات از جوي عشق اي سوم قرباني از آل خليل از نژاد مصطفي اول قتل شاهزاده سوي خيمه شد روان گفت نالان کاي بلاکش بانوان هين فراز آييد و بدوردم کنيد سوي قربانگه روان زودم کنيد مادرا برخيز و زلفم شانۀ کن خود به دور شمع من پروانه کن دست حسرت طوق کن بر گردنم که دگر زين پس نخواهي ديدنم کاي وداع يوسف و راحيل نيست هاجر و بدرود اسماعيل نيست برد يوسف سوي خود راحيل را ديد هاجر زنده اسماعيل رامن براي دادن جان مي روم سوي مهمانگه جانان مي روم سر نهادش بر سر زانوي ناز گفت کاي باليده سرو سرفرازي به طرف ديده خالي جاي تو خيز تا بينم قد و بالاي تو اي نگارين آهوي مشكين من با تو روشن چشم عالم بين من اين بيابان جاي خواب ناز نيست ايمن از صياد تيرانداز نيست [صفحه ۲۷۶] گفتمت باشي مرا تو دستگير اي تو يوسف، من تو را يعقوب پير جبرئيل آمد شتابان بر زمين از فراز عرش رب العالمين گفت کاي فرمانده ملك وجود پيشت آوردستم از يزدان درودگر نبودي بود تو، عالم نبود امتزاج طينت آدم نبودما نکرديم اين شهادت بر تو حتم اي جلال کبريائي بر تو ختم گر کشي جان جهان، نك زان توست گوش عزرائيل بر فرمان توست داد پاسخ شاه با روح الامين کاي امين وحي رب العالمين عاشق جانانه را با جان چه کار؟ درد کز يار است، با درمان چه کار؟ جبرئيلا، اين که بيني ني منم اوست يكسر، من همين پيراهنم گر من از هر دو جهان بيگانه ام گنج پنهاني ست در ويرانه ام گفت، چشم دخترانت در ره است گفت: عشق از ديدن غير، اکمه است گفت: ترسم زينبت گردد اسير گفت: سوي اوست از هر سو مصير گفت: بهرت آب حيوان آورم گفت: من از تشنگي آن سوترم جبرئيلا، من ز جو بگذشته ام آب حيوان را در آن سو هشته ام گفت: آوردستم از غيبت، سپاه تا کنند اين قوم کافر را تباه گفت: مهلا، خود ز من دارد مدد جبرئيلا، آن سپاه بي عدد آن که با تدبير او گردد فلک کي بود محتاج امداد ملك گر فشانم دست، ريزم ز آستين صد هزاران جبرئيل راستين هستي ايشان همه از هست ماست رشته ي تدبيرشان در دست ماست جبرئيلا، چشم ديگر بايدت تا که حال عاشقان بنمايدت جبرئيلا، من خود از کف هشته ام دست جانان است تار رشته ام هشته طوق عشق خود بر گردنم مي برد آنجا که خواهد بردنم [صفحه ۲۷۷] اين حديث محنت ايوب نيست داستان يوسف و يعقوب نيست صبر ايوب از کجا و اين بلا اين حسين است و حديث کربلا دورکش زين ورطه رخت، اي محتشم تا نسوزد شهپرت را آتشم هين سپاهت دور دار از راه من که جهانسوز است برق آه من آمد از هاتف

به گوش او ندا از حجاب بارگاه کبریاکای حسین، ای نوح طوفان بلا این همان عهد است و اینجا کربلا تو بدین سان گر کنی جنگ آوری پس که خواهد شد بلا را مشتری؟ هین فرود آ، ای شه پیمان درست که بساط کبریایی زان توست ای حریم وصل ما، مأوای تو اندر آ، خالی ست اینجا جای تو چون پیام دوست از هاتف شنید دست از پیکار دشمن بر کشیدگفت حاشا من نیام در عهد، سست این کشاکشها همه از بهر توست آشنای تو ز خود بیگانه است خود تویی تو، گر کسی در خانه است عشق را با من حدیث اختیار «مسأله‌ی دور است اما دوریار» عشق را نه قید نام است و نه ننگ جمله بهر توست، چه صلح و چه جنگ صورت آینه، عکسی بیش نیست جنبش و آرام آواز خویش نیست این کشاکش نیستیم از نقض عهد قاتل خود را همی جویم به جهدورنه من بر مرگ از آن تشنه ترم هین بار ای تیر باران بر سرم [ صفحه ۲۷۸ ]

### صفای جندقی

میرزا احمد جندقی فرزند یغمای جندقی متخلص به صفای دارای دیوان شعر است و ترکیب‌بند مرثی او از بهترین نوع شعر مرثی می‌باشد. [ ۲۶۰ ]. ای از ازل به ماتم تو در بسیط خاک گیسوی شام باز و گریبان صبح، چاک‌ذات قدیم، بهر عزاداری تو بس هستی پس از هلاک تو یکسر سزد هلاک خود نام آسمان و زمین و آنچه اندرو از نامه‌ی وجود چه باک ار کنند پاک؟ تا جسم چاک چاک تو عریان به روی دشت جان جهانیان همه زبید به زیر خاک ارواح شاید ار همه قالب تهی کنند تا رفت جان پاک تو از جسم تابناک تخت زمین به جنبش اگر او فتد چه بیم؟ رخس سپهر از حرکت ایستد چه باک؟ هم آه سفلیان به فلك خیزد از زمین هم اشک علویان به سمک ریزد از سماک خون تو آمده‌ست امان بخش خون خلق خون را به خون که گفته نشاید نمود پاک؟ تنها مقیم بارگهت، قلبنا لدیک سرها نثار خاک رخت، روحنا فداک باز از افق هلال محرم شد آشکار بر چهر چرخ، ناخن ماتم شد آشکار نی به قتل تشنه‌لبان از نیام چرخ خونریز پرچمی ست که کم کم شد آشکاریا بفراشت رایت ماتم دگر سپهر وینک طراز طره‌ی پرچم شد آشکاریا راست بهر ریزش خونهای بی‌گنه پیکانی از کمان فلك خم شد آشکاریا فر و نهب پردگیان رسول را از مهر و مه، صحیفه و خاتم شد آشکاراین ماه نیست، نعل مصیبت بر آتش است کز بهر داغ دوده‌ی آدم شد آشکارصبح نشاط دشمن و شام عزای دوست این سور و ماتمی ست که در هم شد آشکار [ صفحه ۲۷۹ ] آهم به چرخ رفت و سرشکم به خاک ریخت اکنون نتیجه‌ی دل پر غم شد آشکارز افغان سینه ابر پیایی پدید گشت ز امواج دیده سیل دمام شد آشکارآهم شراره خیز و سرشکم ستاره ریز این آب و آتشی ست که توام شد آشکارنظم ستارگان مگر از یکدگر گسیخت یا اشک این عزا ست که گردون ز دیده ریخت بست آسمان کمر چو به آزار اهل بیت بگوشد در زمین بلا، بار اهل بیت بر یثرب و حرم دو جهان سوخت تا فتاد با کربلا و کوفه سر و کار اهل بیت روزی لوای ال علی شد نگون که زد خرگه به صحن ماریه سردار اهل بیت دشمن ندانم آتش کین در خیام زد یا در گرفت ز آه شرر بار اهل بیت؟ گردون چرا نگون نشد آن دم که از حرم شد بر سپهر، ناله‌ی زنه‌ار اهل بیت؟ زان کاروان جز آتش حسرت به جا نماند چون کوچ کرد قافله سالار اهل بیت تشویش و خوف واهمه، غمخوار بیکسان اندوه و رنج و حسرت و غم یار اهل بیت نگذاشت خصم سفله حجایی به هیچ وجه جز گرد ماتم تو، به رخسار اهل بیت خفتی به خاک و خون تو و در ماتمت ندید جز خواب مرگ، دیده‌ی بیدار اهل بیت تنها نه خاکیان به تو جیحون گریستند در ماتم توجن و ملک خون گریستند خاکم به سر، برآر

سر از خاک و درنگر تا بر تو آسمان و زمین چون گریستند تا بر سنان، سرت سوی گردون بلند شد بر فرشیان ملایک گردون گریستند بر کشتگان کشته‌ی کوی تو، کاینات از زخم کشتگان تو افزون گریستند شد این عزای خاص چنان عام تا به هم هشیار و مست و عاقل و مجنون گریستند آن روز، خون خود به رکاب ار کست نریخت در ماتم و عالمی اکنون گریستند تا کربلا ز کوفه، به خونریز یک بدن پر تابه به پر پیاده و سر تا به سر سوار [ صفحه ۲۸۰ ] با دعوی خدای پرستی، خدای سوز از التزام ظلم به رحمت امیدوار ذکر رسول بر لب و بغض ولی به دل در چشم‌ها کتاب عزیز، اهل بیت خوارتا راز رزم و رسم جدل در جهان که دید آید برون برابر یک مرد صد هزار؟ از تاب تشنه‌کامی او جاودان کم است جوشد به جای آب، اگر خون ز چشمه‌سارزین غم مگر شکسته سراپای آب نهر؟ بس تن برهنه سرزده بر سنگ آبشار آن نعش نازنین تو بی سر کجا رواست؟ وان سر جدا فتاده ز پیکر کجا رواست؟ یک قلب و تیغها همه تا قبضه، ای دریغ یک جسم و تیرها همه تا پر کجا رواست؟ سرگشته خواهران تو را خسته دل، فسوس بستن به پیش چشم برادر، کجا رواست؟ فرزند اگر فرنگی و مادر اگر مجوس قتل پسر، برابر مادر کجا رواست زنده‌ی بی‌برادر و اطفال بی‌پدر خشم آزمای خصم ستمگر کجا رواست؟ آن گونه تاب تشنگی، آن طرفه قحط آب در حق خاندان پیمبر کجا رواست؟ شط فرات از آتش حسرت کباب شد وز تشنگیش از عرق خجلت آب شد در حق ساکنان بهشت، آب سلسبیل بر یاد تشنه‌کامی او خون ناب شد جبریل، دست بر سر و سر برد زیر بال چون دست بر عنان زد و پا در رکاب شد امر شکیب کرد حرم را و خویشتن بر ناشکیبی همه، بی‌صبر و تاب شد عمر از فراز روی و اجل از ققایی او این بی‌درنگ آمد و آن با شتاب شده از دمی که فارس میدان کربلا چون اشک خود فتاد به دامان کربلا این غم کجا برم که غمش را کسی نخورد؟ جز خواهران بی‌کس و اطفال ناامیددهر از ازل گرفته عزایت که روز و شب گیسو برید شام و سحر پیرهن درید اکرام بین که بعد شهادت چه کرد خصم از نی جنازه بستش و از خون کفن برید [ صفحه ۲۸۱ ] قاتل برین قتیل نه تنها گریست زار تیغی که سر بریدش، از آن نیز خون چکید در بطن مادران همه طفلان خوردن خون ز آبی که طفلش از دم پیکان کین مکید بر حالت غریبی او آسمان گریست تنها نه آسمان، همه کون و مکان گریست هم بر رجال کشته‌ی بی‌کفن و دفن سوخت هم بر نساء زنده‌ی بی‌خانمان گریست بر سینه و لبش، همه صحرا و باغ سوخت بر دیده و دلش، همه دریا و کان گریست گلها به خاک ریخت چو گلشن به باد رفت بلبل به حسرت آمد و بر باغبان گریست تا پیکر امام زمان بر زمین فتاد روح الامین به حال زمین و زمان گریست جسم جهان فتاد تهی زان جهان جان جان جهانیان به عزای جهان گریست بر این غریب دشت بلا، نفس و عقل سوخت بر این قتیل تیغ جفا، جسم و جان گریست امروز روز قتل شهیدان کربلاست صحرای حشر، عرصه‌ی میدان نینواست پشت حسینیان حجاز، از ملال خم صوت مخالفان عراق، از نشاط راست از طرف خیمه‌گه همه فریاد الامان وز سمت حربگه همه آواز مرحباست از دختران بی‌پدر افغان و حسین وز خواهران خون جگر، آشوب و اخاست عزمش پی شهادت و حزمش بر اهل بیت آسوده‌ی اسیری و آماده‌ی فداست یک سو نوای ناله و یک سو نفیر نای گوشه‌ی فرا به معرکه‌ی، گوشه‌ی به خیمه‌هاست [ ۲۶۱ ] بر جان فشانی خود و تشویق اهل بیت یک چشم رو به مقتل [ ۲۶۲ ] و یک چشم بر قفاست یک دودمان به خاک مذلت شهید گشت تا دور آسمان به مراد یزید گشت اندیشه‌ناکم از غم بی‌یاری شما در ماتم از خیال گرفتاری شما [ صفحه ۲۸۲ ] ناچار خاطر همه آرزدم ار نه من هرگز رضای نی‌ام به دل آزاری شما قطع نظر کنید ز من هم که بعد ازین با نیزه است نوبت سرداری شما کمتر کنید سینه و کمتر به سر زنید کاین

لحظه نیست وقت عزاداری شما آبی بر آتشم نتوانید زد ز اشک افزود تابش دلم از زاری شما کم نیست گر به ذل اسیرس کنید صبر از عزت شهادت ما، خواری شما در کارها خداست و کیل و کفیل من کافی است حفظ او به نگهداری شما هم خشم او کند طلب خون ما ز خصم هم نصر او سرد به مددکاری شما در داد تن به مرگ چو کارش ز جان گذشت بگذاشت پای بر سر جان وز جهان گذشت چندان به کشتگان خود از چشم دل گریست کآب از رکاب بر شد و خون از عنان گذشت پیر فلک خمید چو آن پیر خسته جان بر نعش چاک چاک جوانی چنان گذشت رخ بر رخس نهاد و به حسرت سرشک ریخت این داند آن که از پسری نوجوان گذشت برق ستیزه، خشک و ترش، برگ و بار سوخت بر یک بهار گلشن او صد خزان گذشت مردان به خاک و خون همه خفتند تشنه کام با آن که موج اشک زنان از میان گذشت تنهایی یاوران همه در خاک و خون تپان سرهایی هم‌رهان همه بر نیزه خون چکان خونابه‌ی گلویی وی از چوب می‌چکید یا خون گریست با همه آهن دلی سنان؟ تنها قتی تیغ گذاران لشکری سرها دلیل ناقه‌سواران کاروان تنها به پاس شد همه بر آستان مقیم سرها به سرپرستی اهل حرم روان تنها گواه حسرت سرهایی تشنه لب سرها نشان پیکر مجروح کشتگان تنها کتابتی ز معادات دهر دون سرها علامتی ز ستم‌های آسمان زین ماجرا عجب نه اگر خون به جان اشک جاری بود ز دیده‌ی جبریل جاودان [صفحه ۲۸۳] تا طیلسان ز تارک آن تاجور فتاد از فرق شهسوار فلک، تاج زر فتاد در ماتم تو دیر و حرم، پیر و دیر سوخت این خود چه دوزخی ست که در خیر و شر فتاد این تابشی ست تیره که در کفر و دین فروخت وین آتشی ست خیره که در خشک و تر فتاد با سخت جانی دل پولاد خای خصم چون شد که ننگ سخت دلی بر حجر فتاد؟ این خاکدان تیره مرمت پذیر نیست زین سیل خانه کن که به هر کوی و در فتاد در باغ دین ز تیشه‌ی بیداد دم به دم نخلی ز پا درآمد و سروی به سر فتاد تا پایمال پهنه شد آن چهر خاکسود در بحر خون ز بام فلک طشت زر فتاد هر داغیده، دیده‌ی او هر چه کار کرد بر کشته‌های پاره‌ی بی‌سر نظر فتاد خواهر ز یک طرف به برادر نگاه دوخت مادر ز یک جهت نظرش بر پسر فتاد بگشای چشم و قافله را در گذار بین ما را چو عمر از در خود رهسپار بین از سینه‌ها خروش به جای جرس شنو از دیده‌ها سرشک به جای قطار بین در دیده‌ها بنات نبی را میان خلق جای تقاب، گرد عزا بر عذار بین برخی به خواهران تبه خانمان نگر لختی به دختران سیه روزگار بین بیمار کربلا به تن از تب، توان نداشت تاب تن از کجا؟ که توان بر فغان نداشت گر تشنگی ز پا نکندش غریب نیست آب آن قدر که دست بشوید ز جان نداشت در کربلا کشید بلایی که پیش وهم عرش عظیم طاقت نمی‌از آن نداشت ز آمد شد غم اسرا در سرای دل جایی برای حسرت آن کشتگان نداشت در دشت فتنه‌خیز که زان سروان، تنی جز زیر تیغ و سایه‌ی خنجر امان نداشت این صید هم که ماند نه از باب رحم بود دیگر سپهر، تیر جفا در کمان نداشت یا کور شد جهان که نشانی از او ندید یا کاست او چنان که ز هستی نشان نداشت از دوستانش آن همه یاری یقین نبود وز دشمنان هم این همه خواری گمان نداشت [صفحه ۲۸۴] از بهر دوستان وطن غیر داغ و درد می‌رفت سوی یثرب و هیچ ارمان نداشت تا شام هم ز کوفه در آن آفتاب گرم بر فرق، جز سر شهدا سایبان نداشت از یک شراره آه، چرا چرخ را سوخت در سینه آتش غم خودگر نهان نداشت؟ وز یک قطار اشک چرا خاک را نشست گر آستین به دیده‌ی گوهر فشان نداشت؟ [۲۶۳] [صفحه ۲۸۵]

حاج میرزا محمد حسن اصفهانی عارف مشهور و مؤسس سلسله‌ی صفی‌علی‌شاهی، به سال ۱۲۵۱ ه.ق. در اصفهان متولد شد. او پس از آموختن مبادی علوم، از بیست سالگی به شیراز، کرمان، یزد، مشهد و سپس به هند مسافرت‌هایی کرده است. در سفر هند «زبده الاسرار» را سرود. در جوانی مرید رحمت‌علی‌شاه و پس از وفات او مرید حاج آقا محمد شیرازی ملقب به منور علی‌شاه شد. وی بالاخره مقیم تهران شده و به ارشاد پرداخت. صفی‌علی‌شاه به سال ۱۳۱۶ ه.ق. در تهران وفات یافته و در خانقاه خویش مدفون گردید. [۲۶۴]. هان برو زینب که خواهی شد اسیر هست جانت زین اسیری ناگزیر روی گردون را اگر گیرد غبار کی توان انداخت گردون را ز کار بحر توحیدی تو، گر پر شد کفت سوخت کفها خواهد از موج تفت حق تو را خواهد اسیر سلسله از رضای حق مکن خواهر گله حق تو را خواهد اسیر از بهر آن که نماید خاکیان را امتحان چون اسیرت خواست حق، چالاک شو زیر بار امر حق، بی‌باک روگنج توحیدی تو، از ویران مرنج زانکه در ویرانه باشد جای گنج چون به زنجیر اوفتادی شاد باش بند را همدت با سجاد باش هر دو زنجیر بلا را قابلید زانکه از یک دوده و یک حاصلیدهان برو زینب که عصر آمد به پیش صبح خویشی، شام خویشی، عصر خویش جله صبحت در اسیری عصر باد عصرها را همتت ذوالنصر بادرو یتیمان مرا غمخوار باش در بلا و در شداید یار باش [صفحه ۲۸۶] رو که هستم من به هر جا همراهت آگهم از حال قلب آگهت نردبان عشق باشد راه شام زان به معراج آبی، ای احمد مقام‌راه شام ای جان من منهای توست وان خرابه‌ی شام غم، معراج توست چون خرابه گشت جای شاد باش تا که گنج حق شود بر خلق فاش هان برو زینب که دردت بی‌دواست دردمند حق طیب دردهاست چون رود بیمار اندر سلسله بد مکن دل، شو دلیل قافله‌او چو شیر و امر حق، زنجیر حق کی سر از زنجیر تابد شیر حق؟ گر خورد سیلی سکینه دم مزن عالمی زین دم زدن بر هم مزن کنز مخفی پیش ازین بنهفته بود شیر هستی زین نیستان خفته بود تا شود مفتوح، راه معرفت بر همه خلقان ز آثار و صفت پس تو را لازم بود بی‌معجری تا شود ظاهر کمال حیدری آن اسیری زین شهادت بس سر است در اسیری تو حق پیداتر است چون که زینب در سرادق بازگشت سوی میدان شاه میدان تاز گشت ذوالجناح عشق، آتش خوی شد بی‌زبان، «انی انا الله» [۲۶۵] گوی شد بی‌زبان حشا که اندر کوی حق بد زبان «لن ترانی» [۲۶۶] گوی حقگشت ازو آتش گلستان بر خلیل خضر را در ره نوردی بد دلیل برق نعلش نار نخل طور بود موسی آن را نار دید و نور بود زنده از هر تار مویش در شمیم صد هزاران عیسی محیی الرمیم آسمان‌ها بسته‌ی موی دمش بحر امکان گردی از خاک سمش چون عنان او روان در راه شد خاک صحرا هم «صفات الله» شد [صفحه ۲۸۷] جای هر گامی که بر می‌داشت او انبیا را بود جای چشم و رو چون به میدان شهادت پا نهاد پا برون از ملک «او ادنی» [۲۶۷] نهاد شد رکابش حلقه‌ی عرش برین عرش یعنی پای آن عرش آفرین ذوالجناح، تیر تک شو، شب رسد باز ترسم کز قفا زینب رسد و صفها جز لفظ پیچاپیچ نیست قصد عاشق جز شهادت هیچ نیست الغرض شد سوی میدان ره نورد ذوالجناح و فارس او، شاه فرد آفتاب عشق. میدان تاب شد عقل آنجا برف بود و آب شد عقل تنها نی دم از هیهات زد عشق را هم بهت برد و مات زدلا مکان دانی که فوق عرش بود زیر سم ذوالجناحش فرش بود تا به خدمت بوسدش نعل سمند قاب قوسین از حد خود شد بلندلا مکان شد پست بر بالایی او پست و بالا گشت تنگ از جای او پرده‌ی «کشف الغطا» برچیده شد آنچه حیدر را یقین بد دیده شد [۲۶۸]. ذات مطلق بی‌حجاب ای مرد کار گشت در میدان توحید آشکار آفتاب لایزالی برفروخت پرده‌های «لن ترانی» [۲۶۹] را بسوخت آنکه در معراج وحی از وی رسید پیش پیش

ذوالجناحش مي دويد چون نوای «قبل موتوا ان تموت» شد بلند از نای «حي لا يموت» بود طفلي شیرخوار اندر حرم کافرینش را پدر بد در کرم خورد از پستان فضل آن پسر شیر رحمت، طفل جان بوالبشر در امید جان نثاری آن زمان خویش را افکند از مهد امان [ صفحه ۲۸۸ ] دست از قندان جان بیرون کشید بندهای بسته را بر هم دریدبانگ بر زد کای غریب بی نوا نیستی بی کس هنوز، این سو بیامانده باقی بین ز اصحاب کرم شیرخوار خسته جانی در حرم بانگ زد کای ساقی بزم الست شیرخوار از کودکی شد می پرست شیرخوار عشق از امداد پیر شد ز بوی باده مست و شیرگیر شیرخوارم گر چه من شیر حقم زهره ی شیران بدرد ابلقم اندکی گر شیر جانم هی کند شیر گردون شیر جان را قی کند شیرخوارم لیک شیرم مست شد چرخ در میدان عزم پست شد عزم کوی دوست چون داری بیا ارمغانی بر به درگاه خدارمغان این لؤلؤ شهوار بر نزد خسرو زر دست افشار بر نیست دست از بهر دفع دشمنت دست آن دارم که گیرم دامنت گر که نتوانم به میدان تاختن سوی میدان جان توانم باختن گر ندارم گردن شمشیر جو تیر عشقت را سپر سازم گلو حضرت عباس (ع) گفت از غیر تو دل برداشتم هر دو عالم را ز کف بگذاشتم دست عباس ار نباشد صف شکن بهر یاری تو نبود گو به تن نك علم را جانب میدان زخم گسر شوم بی دست بر کیوان زخم در میان عاشقان پاکباز چون علم کردم به عالم سرفراز خوش ز خون خویش از میدان جنگ باز گردانم علم را سرخ رنگ چون علم گردید از خون سرخ رنگ روسفید آید علمداریت ز جنگ گر نیفتد از بدن در عشق یار دست باشد بر بدن بهر چه کار؟ [ صفحه ۲۸۹ ] این بگفت و بحر جانش کرد جوش شد به میدان، مشک بی آبی به دوش حضرت علی اکبر (ع) چون علی اکبر به تأیید پدر سوی میدان فنا شد ره سپراز پی ارشاد و تکمیل، ای شگفت راه افزون رفته را از سر گرفت چون سراج معرفت و هاج شد مصطفایی جانب معراج شد جبرئیل عقل تا میدان عشق در رکاب آن مه کنعان عشق چون به میدان دست بر شمشیر زد تیغ لا بر فرق غیر پیر زد جبرئیل عقل از رفتار ماند خانه خالی، غیر رفت و یار ماند شمس میدان تاب وحدت بر فروخت پرده های عقل و کثرت را بسوخت گرم شد زان جلوه جان آن جناب در قتال خصم هی زد بر عقاب شد چو بر او کشف اسرار وجود دید در دار وجود اندر شهود جز حسین بن علی دیار نیست اوست فرد و هیچ با او یار نیست عالم اسما چو شد بر وی عیان ماند باقی يك تعیین بس گران امام سجاد (ع) شد طیب دردمندان یار عشق بر سر بالین آن بیمار عشق کای طیب دردهای بی دوا حال تو چون است؟ برگو ماجرای علی آورده ام از حق پیام بر تو من بعد از تحیات و سلام مالک الملکی و سلطان وجود مظهر من، مظهر غیب و شهود گردنت بود، ای به قدرت شیر من از ازل زیننده ی زنجیر من [ صفحه ۲۹۰ ] جز تو جانی را نبود این حوصله پس مبارک بر توباد این سلسله چون پیام دوست بشنید آن علیل از زبان حق بدون جبرئیل برگشود او دیده ی حق بین خویش دید حق را بر سر بالین خویش احمدی برگشته از معراق قرب مرعلی را هشته بر سر تاج قرب شد علیل حق بلند از جایگاه بوسه باران کرد خاک پای شاه گفت کای درد و غمت درمان من ای فدای درد عشقت جان من گر تو پرسای حال بیماران غم بس گوارا باشد این درد و الم چون که زنجیر تو را من قابلم زیر این زنجیر خوش باشد دلم من به زنجیر تو دارم افتخار شیر حق را نیست از زنجیر عار [ صفحه ۲۹۱ ]

میرزا محمد قمي متخلص به «محیط» ملقب به «شمس الفصحا» از شاعران اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری است. وی در شهر قم متولد شد. تحصیلات خود را در رشته‌ی علوم عقلی و نقلی در قم و اصفهان به پایان رسانید. سپس به تهران آمد و پس از يك چند به جانشینی پدر و برادر خویش که زندگی را بدرود گفته بودند، در دستگاه دوستعلی خان معیرالممالک که در شمار وزیران و مقریان حکومت قاجاریه بود به کار تعلیم دوست محمدخان فرزند وی گماشته شد. به علاوه در انجمن شاعران شرکت می‌کرد و اشعار خود را می‌خواند. مرگش به سال ۱۳۱۷ ه.ق. اتفاق افتاد و در مزار شیخان قم به خاک سپرده شد. پس از او میرزا حیدر علی ثریا مشهور به «مجدالادبا» که پدر همسر محیط قمي بود، دیوان او را گردآوری و تدوین کرد. این دیوان در سال ۱۳۶۲ خورشیدی در تهران چاپ و منتشر شده است. [۲۷۰] صبر تو فزون ز ممکنات است حسین خون از عطشت دل فرات است حسین در عرصه‌ی کربلا به مهر شه عشق کاری کردی که عقل مات است حسین [صفحه ۲۹۲]

### صبوري خراساني

حاجي میرزا محمد کاظم از احفاد صبوري کاشاني و برادرزاده‌ی فتحعلي خان صباست. او در مشهد نشأت یافت و در قصیده‌سرایی ماهر گشت. ناصرالدین شاه قاجار وی را به لقب ملك الشعرايي آستانه‌ی رضويه مفتخر کرد. دیوان او مشتمل بر قصاید و غزلیات و مقطعات است که به طبع رسیده. وی در وباء سال ۱۳۲۲ ه.ق. در مشهد درگذشت و از جمله‌ی فرزندان وی، محمدتقي ملك الشعرايي بهار است. [۲۷۱]. درای کاروانی، سخت با سوز گداز آید چو آه آتشی کز دل پر غصه باز آید گمانم کاروانی از وطن آواره گردیده که آواز جرس با ناله‌های جانگداز آید اگر این کاروان است از حسین فرزند پیغمبر چرا او را اجل منزل به منزل پیشباز آید الا یا خیمگی، خرگاه عزت بر سر پاکن که ناموس خدا زینب، ز راهی بس دراز آید به وقت بازگشت شام، یارب چون بود حالش بهین دخت علی کامروز اندر مهد ناز آید فلک گسترده خوانی، آب و نانش خون و لخت دل عراقی میهمان دار است و مهمان از حجاز آید به روی میهمانان حجازی آب و نان بستند که دیده میزبان هرگز چنین مهمان نواز آید؟ بنام مقتدایی را که در محراب شمشیرش ز خون سر وضو سازد چه هنگام نماز آید یزید از زاده‌ی خیرالبشر بیعت طمع دارد چگونه طاعت جبریل با ابلیس سازد آید؟ سلیمان هیچ کس دیده مطیع اهرمن گردد؟ حقیقت کس شنیده زیر فرمان مجاز آید؟ معاذ الله، مطیع کفر هرگز دین نخواهد شد و گر باید شدن مقتول، گو شو، این نخواهد شد از آن بیعت که دشمن خواست اولات پیغمبر را همان خوشتر که بنهادند گردن، تیغ و خنجر را اسیر بیعت دوان شدن، آن مشکلی باشد که آسان برکنند بر دل، اسیربهای خواهر را [صفحه ۳۹۳] چه تلخیهاست در تمکین نااهلان که چون شکر گوارا می‌کند در کام جان، مرگ برادر را کنار آب جان دادن، لب خشکیده آسان تر که دین تر دماغ از می، یزید شوم کافر راسر غیرت فرو نارند مردان پیش نامردان اگر چه از قفا از تن جدا سازند آن سر رازهی مردان که اندر بیعت فرزند پیغمبر گرفتارند دستشان از تن، دهند آن دست دیگر رازهی اصحاب با همت که پیش نیزه و خنجر براندازند از تن جوشن و از فرق، مغفر رانهنگانی که بهر تشنه کامان تا برند آبی شکافتند از دم شمشیر، دریاهاي لشکر رانخوردند آب و جان دادند پهلوی فرات آخر بنوشیدند از جام فنا، آب حیات آخر فلک، با غیرت خیرالبشر لختی مدارا کن مدارا کن به آل الله و شرم از روی زهرا کن ره شام است در پیش و هزاران محنت اندر پی به اهل البیت رحمی ای فلک در کوه و صحرا کن شب ار طفلی ز روی ناقه بر

روي زمين افتد به آرامي بگيرش دست و بيرون خارش از پا کن فلک، آن شب که خرگاه ولايت را زدي آتش دو کودک از میان گم شد، بگرد اي چرخ پيدا کن شود مهر و مهت گم، اي فلک از شرق و از مغرب بجوي اين ماهرويان و دل زينب تسلا کن شب تاري کجا گشتند متواري؟ بکن روشن چراغ ماه و تفتيشي از آن دو ماهسيما کن به صحرا ام کلثوم است و زينب هر دو در گردش تو هم با اين دو خاتون، جستجو در خار و خارا کن اگر پيدا نگردند، آن دو طفل در به در امشب مهياي عقوبت، خويشتن را بهر فردا کن گمانم زير خاري هر دو جان دادند با خواري به زير خار، گلهاي نبوت را تماشا کن اگر چه هر نفس دور تو ظلم تازه اي دارد بس است اي آسمان، ظلم و ستم اندازه اي دارد در آن صحرا چو بيکس ماند شبل بوتراب آخر ز دست بيکسي آورد، پا اندر رکاب آخرکه ناگه شصت و شش زن آمدند از خيمه گه بيرون که ما را مي سپاري با که، اي مالک رقاب آخر؟ تو اي صبح سعادت، گر ز ما غايب شوي اکنون برند اين کوفيان ما را سوي شام خراب آخر [ صفحه ۲۹۴ ] پسندي اي در درج ولايت، کودکان را فرو بندند چون گوهر، همه بر يك طناب آخر؟ عيالت را روا داري برند اعدا به صد خواري به بزم زاده ي مرجانه روي بي نقاب آخر؟ تسلي داد اهل البيت را با چشم تر، وانگه به ميدان شهادت راند مرکب با شتاب آخر بر آورد از میان شمشير آتشبار چون حيدر بزد خود را به قلب آن شياطين چون شهاب آخريزدند از هر طرف، تيغ و سنانش آن قدر بر تن که از زين بر زمين آمد ز زخم بي حساب آخرسرش چون شمس داي، ليک اندر شهر شام آمد تنش چون قطب ساکن، ليک بر خاکش مقام آمد فلک، آخر خرابه جاي آل مصطفي داد ي عيال مصطفي را خانه ي بي سقف جا داد ي به کام پور بوسفيان، ولي الله را کشتي به قتل سبط احمد، کام اولاد زنا داد ي ربودي گوشوار از گوش عرش کبريا وانگه به پيش چشم زينب جلوه از طشت طلا داد ي تسلي خواستي از اين جفاها، خواهرايش را حسيني را گرفتي، بدره ي زر خونبها داد ي گرفتي از سليمان خاتم و داد ي به اهريمن زحق، حق از چه بگرفتي و باطل را چرا داد ي؟ نمود ي خشک، گلزار نبوت را ز بي آبي به باغ کفر، نخل شرک را نشو و نما داد ي به روز بدر، داد ي فتح و نصر بر رسول الله سزاي نصرت بدر، از شکست کربلا داد ي دعي بن دعي را بر سرير شام بنشاند ي حسين بن علي را جا به خاک نينوا داد ي هميشه بر ستمکاري ست اي گردون، مدار تو بد ي کرد ي به نيکان است اي بي رحم، کار تو فلک، در کربلا آل علي را ميهمان کرد ي مهيا آب و نان بايست، شمشير و سنان کرد ي حريم مصطفي را از حرم در کربلا خواند ي هلاک از تشنه کامي، بر لب آب روان کرد ي غزالان حرم را تاختي از يثرب و بطحا گرفتار درنده گرگهاي کوفيان کرد ي فلک، بي خانمان کرد ي که اولاد پيمبر را نمود ي از وطن آواره و بي خانمان کرد ي گهرهاي يتيم درج عصمت را به هم بست ي به بزم زاده ي مرجانه برد ي، ارمغان کرد ي سر ببريده را از لب شنيد ي آيت قرآن عجب دارم که تفسيرش به چوب خيزران کرد ي [ صفحه ۲۹۵ ] براي نزهت و گلگشت اولاد ابوسفيان ز خون آل پيغمبر، زمين را گلستان کرد ي خود اين خون را ندانم صاحب اسلام چون شويد مگر خونها بريزد، شايد اين خون را به خون شويد چو بر بستند اهل الله سوي شام، محملها به محملها مکان کردند همچون غصه در دلهاز بس سيل سرشک از چشمه هاي چشم جاري شد فرو رفتند آن جمازه ها تا سينه در گلها اگر اشک يتيمان آب بر آتش نزد هردم ز سوز آه هر يك زان اسيران سوخت محملها به طشت زر، سر سبط پيمبر در بر خواهر سرودن پور بوسفيان، ادر کاسا و ناولها فلک زين ظلم حيرانم، چرا ويران نگرد يدي؟ چو اولاد پيمبر، بي سر و سامان نگرد يدي؟ [ صفحه ۲۹۶ ]

ميرزا نورالله بن ميرزا عبدالله بن عبدالوهاب چهارمحالي اصفهاني، ملقب به «تاج الشعرا» و مشهور به عمان ساماني به سال ۱۲۶۴ ه.ق. در قريه ي سامان از قرای چهارمحال بختياري متولد شد و به سال ۱۳۲۲ ه.ق. درگذشت و در وادي السلام نجف دفن شد. او ديواني دارد و مثنوي گنجينه الاسرار او در مرثيه در نوع خود بي نظير است. [۲۷۲] چون که خود را يکه و تنها بدید خويشتن را دور از آن تنها بدید [۲۷۳]. قد براي رفتن از جا راست کرد هر تدارك خاطرش مي خواست کردپناه داد از روي همت در رکاب کرد با اسب از سر شفقت خطاب کاي سبک پر، ذوالجناح تيز تک گرد نعلت سرمه ي چشم ملک اي سماوي جلوه ي قدسي خرام اي ز مبدأ تا معادت نيم گام اي به صورت کرده طي آب و گل وي به معني پويهات در جان و دل اي به رفتار از تفکر تيزتر وز براق عقل، چابک خيز تررو به کوي دوست منهاج من است دیده واکن، وقت معراج من است بد به شب معراج آن گيتي فروز اي عجب، معراج من باشد به روزتو براق آسمان پيماي من روز عاشورا، شب اسراي من بس حقوقا کز منت بر ذمت است اي سمت نازم زمان همت است کز میان دشمنم آري برون رو به کوي دوست گردي رهنمون پس به چالاکي به پشت زين نشست اين بگفت و برد سوي تيغ، دست اي مشعشع ذوالفقار موشکاف مدتي شد تا که ماندي در غلاف [ صفحه ۲۹۷ ] آن قدر در جاي خود کردي درنگ تا گرفت آيينه ي اسلام، زنگ هان و هان اي جوهر خاکستري زنگ اين آيينه مي بايد بري کم کنم زنگ از تو پاک، اي تابناک کن تو اين آيينه را از زنگ، پاک شد چو بيمار از حرارت ناشکيب مصلحت را، خون ازو ريزد طبيب چون که فاسد گشت خون اندر مزاج نيشتر باشد به کار، اندر علاج در مزاج کفر شد خون بيشتر سر برآور اي خدا را نيشترخواهرش بر سينه و بر سر زنان رفت تا گيرد برادر را عنان سيل اشکش بست بر شه، راه را دود آهش کرد حيران شاه رادر قفای شاه رفتي هر زمان بانگ مهلا مهلنش بر آسمان کاي سوار سرگران، کم کن شتاب جان من، لختي سبکتر زن رکاب تا بوسم آن رخ دلجوي تو تا ببويم آن شکنج موي توشه سراپا گرم شوق و مست ناز گوشه ي چشمي به آن سو کرد بازديد مشکين مويي از جنس زنان بر فلک دستي و دستي بر عنان زن مگو، مرد آفرين روزگار زن مگو، بنت الجلال، اخت الوقارزن مگو، خاک درش نقش جبين زن مگو، دست خدا در آستين پس ز جان بر خواهر استقبال کرد تا رخس بوسد، الف را دال کردهمچو جان خود در آغوشش کشيد اين سخن آهسته در گوشش کشيدکاي عنان گير من، آيا زيني؟ يا که آه دردمندان در شبي؟ پيش پاي شوق، زنجيري مکن راه عشق است اين، عنان گيري مکن با تو هستم جان خواهر، همسفر تو به پاي اين راه کوبي، من به سرخانه سوزان را تو صاحبخانه باش با زنان در همري مردانه باش جان خواهر در غم زاري مکن با صدا بهرم عزاداري مکن [ صفحه ۲۹۸ ] معجز از سر، پرده از رخ وامکن آفتاب و ماه را رسوا مکن هر چه باشد تو علي را دختری ماده شيرا، کي کم از شير نري؟ با زبان زيني شه آنچه گفت با حسيني گوش، زينب مي شنفت با حسيني لب هر آنچه او گفت راز شه به گوش زيني بشنيد بازگفت زينب در جواب آن شاه را کاي فروزان کرده مهر و ماه راعشق را از يك مشيمه زاده ايم لب به يك پستان غم بنهاده ايم تربيت بوده ست بر يك دوشمان پرورش در جيب يك آغوشمان تو شهادت جستي اي سبط رسول من اسيري را به جان کردم قبول آفتابي کرد در زينب ظهور شمه اي زان، آتش وادي طورشد عيان در طور جاننش رايتي «خر موسي صعقا» [ ۲۷۴ ] زان آيتي طلعت جان را به چشم جسم دید در سراپاي مسمي، اسم ديدديد

تابي در خود و بي تاب شد ديده ي او خورشيد بين پر آب شد صورت حالش پريشاني گرفت دست بي تابي به پيشاني گرفت خواست تا بر خرمن جنس زنان آتش اندازد، «انا الاعلي» [۲۷۵] زنان ديد شه را لب به دندان مي گزد كز تو اينجا پرده داري مي سزداز تجليهاي آن سرو سهي خواست زينب تا كند قالب تهيه سايه سان بر پاي آن پاك اوفتاد صيحه زن غش كرد و بر خاك اوفتاد شد پياده، بر زمين زانو نهاد بر سر زانو، سر بانو نهاد پس در آغوشش نشانيد و نشست دست بر دل زد، دل آوردش به دست گفتگو كردند با هم متصل اين به آن و آن به اين، از راه دل [ صفحه ۲۹۹] ديگري اينجا گفتگو را راه نيست پرده افكندند و كس آگاه نيست [۲۷۶]. گفت اي خواهر، چو برگشتي زراه هست بيماري مرا در خيمه گاه جان به قربان تن بيمار او دل فدائي ناله هاي زار او پرسشي كن حال بيمار مرا جستجويي كن گرفتار مرا با تفقد برگشا بند دلش عقده اي گر هست در دل، بگسلش آنچه بر لوح ضميرت جلوه كرد جلوه ده بر لوح آن سلطان فردهر چه نقش صفحه ي خاطر مراست و آنچه ثبت سينه ي عاطر مراست جمله را بر سينه اش افشاند هم از الف تا يا، به گوشش خوانده ام من كي ام؟ خورشيد و او كي؟ آفتاب در ميان، بيماري او شد حجاب چشم بر ميدان گمار، اي هوشمند چون من افتادم تو او را كن بلند پس وداع خواهر غم ديده كرد شد روان و خون روان از ديده كردتا كه اكبر با رخ افروخته خرمن آزادگان را سوخته ماه روپش کرده از غيرت عرق همچو شنبم صبحدم بر گل ورق رخ افشان کرده زلف پر گره ماه را پوشيده از سنبل زره مد و افتاد از ره با شتاب همچو طفل اشك، در دامان باب كاي پدر جان، همرهان بستند بارمانده بار افتاده اندر رهگذار از سپهرم غايت دلتنگي است كاسب اكبر را چه وقت لنگي است دير شد هنگام رفتن، اي پدر رخصتي گر هست، باري زودتر در جواب از تنگ شكر، قند ريخت شكر از لبهاي شكر خند ريخت گفت كاي فرزند، مقبل آمدي آفت جان رهزن دل آمدي کرده اي از حق تجلي اي پسر زين تجلي فتنه ها داري به سرراست بهر فتنه، قامت کرده اي وه كزين قامت، قيامت کرده اي از رخت مست غرورم مي كني از مراد خويش دورم مي كني كه دلم پيش تو، گاهي پيش اوست رو كه در يك دل نمي گنجد دو دوست بيش از اين بابا، دلم را خون مكن زاده ي ليلي، مرا مجنون مكن پشت پا بر ساغر حالم مزن نيش بر دل، سنگ بر بالم مزن خاك غم بر فرق بخت دل مريز بس نمك بر لخت لخت دل مريز همچو چشم خود به قلب دل متاز همچو زلف پريشانم مساز حايل ره، مانع مقصد مشو بر سر راه محبت سد مشو «لن تنالوا البر حتي تنفقوا» بعد از آن، «مما تحبون» [۲۷۷] گويد اونيست اندر بزم آن والا نگار از تو بهتر گوهري بهر نثار هر چه غير از اوست سد راه من آن بت است و غيرت من بت شکن جان رهين و دل اسير چهر توست مانع راه محبت مهر توست چون تو را او خواهد از من رونما رونما شو، جانب او رو نماخوش نباشد از تو شمشير آختن بلکه خوش باشد سپر انداختن مهر پيش آور، رها كن قهر را طاقت قهر تو نبود دهر رابر فنايش گر بيفشاري قدم از وجودش اندر آري در عدم از فنا مقصود ما عين بقاست ميل آن رخسار و شوق آن لقاست شوق اين غم، از پي آن شادي است اين خرابي بهر آن آبادي است رو سپر مي باش و شمشيري مكن در نبرد روهان، شيري مكن [ صفحه ۳۰۱] نيست صاحب همتي در نشأتين همقدم، عباس را بعد از حسين در هواداري آن شاه الست جمله را يك دست بود او را دو دست لاجرم آن قدهوي اهل نياز آن به ميدان محبت يكه تازموسي توحيد را هارون عهد از مريدان جمله كاملتر به جهديد به عشاق حسيني پيشرو پاك خاطر آي و پاك انديش رومي گزفتي از شط توحيد، آب تشنگان را مي رساندي با شتاب عاشقان را بود آب كار از او رهروان را رونق بازار از اوروز عاشورا به چشم پر ز خون مشكبر دوش آمد از شط چون برون شد به سوي تشنه كامان ره سپر تيرباران

بلا را شد سپرس فرو بارید بر وی تیر تیز مشک شد بر حالت او اشک ریزاشک چندان ریخت بر وی چشم مشک تا که چشم مشک خالی شد ز اشک تا قیامت تشنه کامان ثواب می‌خورند از رشحه‌ی آن مشک آبر زمین آب تعلق پاک ریخت وز تعین بر سر آن، خاک ریخت هستی‌اش را دست از مستی فشانند جز حسین اندر میان چیزی نماند جبرئیل آمد که ای سلطان عشق یکه تاز عرصه‌ی میدان عشق دارم از حق بر تو ای فرخ امام هم سلام و هم تحیت، هم پیام گوید ای جان، حضرت جان آفرین مر تو را بر جسم و بر جان آفرین هر چه بودت داده‌ای اندر رهم در رخت من هر چه دارم می‌دهم کشتگان را دهم من زندگی دولتت را تا ابد، پایدگی شاه گفت ای محرم اسرار ما محرم اسرار ما از یار ماگر چه تو محرم به صاحبخانه‌ای لیک تا اندازه‌ای بیگانه‌ای گر تو هم بیرون روی نیکوتر است زان که غیرت، آتش این شهپر است جبرئیل رفتنت زینجا نکوست پرده کم شو در میان ما و دوست [صفحه ۳۰۲] رنجش طبع مرا مایل مشو در میان ما و او حایل مشواز سر زین بر زمین آمد فراز وز دل و جان برد جانان را نماز با وضویی از دل و جان شست دست چار تکبیری بزد بر هر چه هست گشته پر گل، ساجدی عمامه‌اش غرقه اندر خون، نمازی جامه‌اش قصه کوتاه، شمشیر ذی‌الجوشن رسید گفتگو را آتش خرمن رسید ز آستین غیرت برون آورد دست صفحه را شست و قلم را سر شکست [صفحه ۳۰۳]

### طرب شیرازی

میرزا ابوالقاسم محمد نصیر متخلص به طرب، کوچکترین فرزندان همای شیرازی است. او به سال ۱۲۷۶ ه.ق. متولد شد. خانواده‌ی او اهل شیراز بودند ولی پدرش در اصفهان مسکن گزید و طرب در اصفهان به دنیا آمد و در همان شهر نشو و نما یافت. او با وجود اینکه مورد توجه ناصرالدین شاه قاجار بود ولی زندگی درویشانه را ترجیح می‌داد و از پذیرفتن صلوات آنها امتناع می‌کرد. ناصرالدین شاه به او لقب «عقاب» و «تاج‌الشعرا» داد ولی او در هیچ شعری آنها را به کار نبرد. از سال ۱۲۸۵ ه.ق. مدتی ملک‌الشعرا دربار ناصرالدین شاه بود، اما بالاخره از آن کناره گرفت و به اصفهان برگشت. او یکی از علما و فضلا و هنرمندان کم‌نظیر عهد خود بوده است. طرب به سال ۱۳۳۰ ه.ق. در اصفهان درگذشت و در همان شهر در بقعه‌ی امامزاده احمد دفن شد. [۲۷۸]. دل زنده می‌شود ز ولای تو یا حسین جان تازه می‌شود ز ثنای تو یا حسین مرغ دلم که طایر عرش آشیان بود پرواز می‌کند به هوای تو یا حسین تو خواستی برای خدا هر چه خواستی حق خواست هر چه خواست برای تو یا حسین از بند بند من چو نی آید نوای عشق در نینوا به شور نوای تو یا حسین غیر تو در ازل که بلی گفت در بلا؟ کس را نبود تاب بلای تو یا حسین پیغمبران برای شفاعت به رستخیز سر می‌نهند بر کف پای تو یا حسین جان دادی و به عهد وفا کردی ای شهید جانها فدای عهد و وفای تو یا حسین تو جان و مال، جمله نمودی فدای دوست ای جان دوستان به فدای تو یا حسین باب تو هفت قلعه گرفتی به ذوالفقار ای جان فدای باب و نیای تو یا حسین تو هشت قلعه فتح نمودی ز هشت خلد قربان دست قلعه گشای تو یا حسین [صفحه ۳۰۴] گویا که می‌خلید به قلب رسول پاک هر خار می‌خلید به پای تو یا حسین روزی که هر کسی طلب مأمنی کند باشد طرب به زیر لوای تو یا حسین روان به کوفه ز کرب و بلا چو قافله شد همه سرادق افلاک پر ز غلغله شد رخ سپهر از آن روز، پر ز آبله گشت که پای نازک اطفال، پر ز آبله شد شنیده‌اید مسافر به غیر آل علی که تازیانه و سیلیش زاد راحله شد؟ کناره‌ی افق از شرم، سرخ گشت چو دید که سرخ حلق علی از خدنگ حرمله شد در

شام چون که آل علی را مقام شد روز جهان سیاهتر از تیره شام شدشاهی که گنج سر خدا بود سینه‌اش چون گنج در خرابه‌ی شامش مقام شد چون شد حرام، عیش بر اولاد مصطفی گویی که عیش بر همه عالم حرام شد سوخت از یاد شه تشنه لبان جان و تنم نه عجب باشد اگر چاک شود پیره‌نم چمنی بی‌خس و خار است سر کوی حسین من ز غم نعره‌زنان بلبل آن خوش چمنم عشقش آن گونه مرا رفته چو خون در رگ و پوست که گرم سر برود دل زغمش برکنم [ صفحه ۳۰۵ ]

### صامت بروجردی

محمد باقر بن پنجشنبه متخلص به «صامت»، به سال ۱۲۶۳ ه.ق. متولد شد. او در انواع شعر از قصیده، غزل، مثنوی، ترجیع‌بند، رباعی و معانی مختلف شعر، از رثاء و تغزل و مدیحه، طبع خود را آزموده و دیوان وی مکرر در تهران به طبع رسیده است. [۲۷۹]. ای سر دور از بدن، روی تو سامان داشتی جا به دوش مصطفی با لعل خندان داشتی خضر را رهبر تو بودی جانب عین‌الحیات خود چرا در وقت مردن کام عطشان داشتی هرگز از یادم نخواهد رفت کاندرا کربلا العطش گفتمی به زر تیغ، تا جان داشتی اوفتاد آخر به دست اهرمن انگشترت ای سلیمانی که عالم زیر فرمان داشتی روی اطفال یتیم گشت از سیلی سیاه با همه احسان که در حق یتیمان دشتی ای سکه‌ی ابتلا به نامت از کوفه بتر بلای شامت در کوفه اگر به کنج مطبخ خولی نمود احترامت در شام، پی تلافی آخر دادند به طشت زر مقامت خاکستر و سنگ مردم شام کردند نثار سر، زیانت برنی چو مه دو هفته کردند انگشت نمایی خاص و عامت در بزم شراب، آسمان کرد زهر غم و ابتلا به جامت فرزند حرامزاده‌ی هند پوشید نظر ز احتشامت شد مست و به چوب خیزران کرد آزاده لبان لعل قامت شد روز به پیش چشم زینب چون شام ز رنج صبح و شامت [ صفحه ۳۰۶ ]

### ادیب فراهانی

امیرالشعرا ادیب‌الممالک محمد صادق بن (حاجی میرزا) حسین فراهانی، به سال ۱۲۷۷ ه.ق. متولد شد. نسبت او به میرزا عیسی قائم مقام می‌رسد. ادیب از کودکی به آموختن علوم و ادبیات فارسی و تزای و زبانهای اروپایی اشتغال یافت و هم از خردی به شعر پرداخت. از سال ۱۳۱۶ ه.ق. نویسندگی و اداره‌ی روزنامه‌های ادب، مجلس، عراق عجم و آفتاب را بر عهده داشت، چندی نیز در سفرهای خارج و داخل ایران گذراند. وی در انواع شعر مخصوصاً قصیده و قطعه استاد بود و سبک استادان قدیم را پیروی می‌کرد. غالب اشعار او نماینده‌ی زندگانی اجتماعی و مبارزات سیاسی وی است. او در وطنیات، سیاسیات، اجتماعیات و آوردن تمثیلات و حکایاتی که مبتنی بر نظرهای انتقادی و اصلاحی باشد از نخستین گویندگان استاد عهد اخیر است. آشنایی ادیب با ادب اروپایی موجب ورود بعضی از افکار و مضامین و قصص و کلمات فرنگی در اشعارش شده است و نیز اطلاع او از ادب و لغت و تاریخ عرب و اسلام باعث گردیده که بسیار بیشتر از معاصران خود کلمات و ترکیبات غیر ضروری را در سخنان خود به کار برد. او به سال ۱۳۳۶ ه.ق. درگذشت. [۲۸۰]. گر سر کنم مصیبتی از شاه کربلا ترسم شرر به عرش زند آه کربلا لرزد زمین ز کثرت اندوه اهل بیت سوزد فلک ز ناله جانکاه کربلای بس شبان تیره که بالید بر فلک خاک از فروغ مشتری و ماه کربلاگر یوسفی فتاد به کنعان درون چاه صد یوسف است گمشده در چاه کربلای ساربان، به کعبه‌ی مقصود،

محملم گر می بری بران شتر از راه کربلاوی رهنمای قافله، این کاروان بکش تا پایهی سریر شهنشاہ کربلا [ صفحه ۳۰۷ ] شاید که من به کام دل خود، مشام جان تر سازم از شمیم سحرگاه کربلاآه از دمی که آتش بیداد، شعله زد بر آسمان ز خیمه و خرگاه کربلاگوش کلیم طور ولا، از درخت عشق بشنید بانگ «انی انا الله» [ ۲۸۱ ] کربلاپرتو فکند مهر تجلی ز شرق عشق موسای عقل، خیره شد از نور برق عشق لیلیک ای پدر که منت یار و یاورم در یاری تو نایب عباس و اکبرم مدهوش بادهی خم میخانهی غمم مشتاق دیدن رخ عم و برادم آب ار نمی رسد به لب لعل نازکم شیر از نمانده در رگ پستان مادرم در آرزوی ناوک تیر سه شعله ام در حسرت زلال روان بخش کوثرم خواهم به شاخ سدره نهم آشیان فراز تا بنگری که عرش خدا را کبوترم با دستهای کوچک خود، جان خسته را در کف گرفته ام که به پای تو بسپر شاه شهید در طرب از این ترانه شد او را به بر گرفت و به میدان روانه شد آه از حسین و داغ فزون از شماره اش وان دردها که کس نتوانست چاره اش فیادهای العطش آل و عترتش تبخالهای لعل لب شیر خواره اش ان اکبری که گشت به خون غرقه عارضش آن اصغری که ماند تهی گاهواره اش آن سر که برفراز نی از کوفه تا به شام بردند با تیره و کوس و نقاره اش آن کودکی که درگه یغمای خیمه گاه از گوش برد، دست ستم گوشواره اش آن بانوی حریم جلالت که چشم خصم می کرد با نگاه حقارت نظاره اش آن خسته ی علیل که با بند آهنین بردند گه پیاده و گاهی سواره اش آن دست بسته طفل یتیمی که خسته گشت پای برهنه از اثر خار و خاره اش داغی که کهنه شد به یقین بی اثر شود این داغ هر زمان اثرش بیشتر شود [ صفحه ۳۰۸ ]

## فؤاد کرمانی

میرزا فتح الله قدسی کرمانی متخلص به «فؤاد» از عارفان دلسوخته و دارای طبعی بسیار لطیف و شیواست. این گوینده ی توانا در حدود سال ۱۲۷۰ ه.ق. در کرمان متولد و پس از هفتاد سال زندگی زاهدانه به سال ۱۳۴۰ ه.ق. به رحمت حق پیوست. آرامگاهش در سه کیلومتری کرمان در دامنه ی کوه سید حسن قرار دارد. مجموعه ی دیوان فؤاد به نام «شمع جمع» تا کنون بارها به چاپ رسیده است. شعر فؤاد بسیار باحال و گیرا و دلنشین است و مرثیه ی او را باید در شمار بهترین مرثیه ها شمرد. [ ۲۸۲ ]. زنده در هر دو جهان نیست بجز کشته ی دوست کشته ام کشته ی او را که جهان زنده به اوست از در دوست درآ، جلوه گه دوست بین که رخ دوست نبینی مگر از دیده ی دوست خضر ما تشنه دریا شد و ما تشنه ی وی وین زلال از دل دریاست که مارا به سبوست چشمه ها چشم مرا هر سر مو از غم توست ای که در باغ تنت، چشمه ی خون هر سر پوست پیش ما از همه سو قبله بجز روی تو نیست وجه اللهی و روی تو عیان از همه سوست تیرباران چو تنت از همه سو گشت حسین سوی حق روی دلت از همه و از همه سوست گشت از خون تنت کرب و بلا دشت ختن اینک از تربت او صورت من غالیه بوست سجده بر خاک تو شایسته بود وقت نماز ای که از خون جبینت به جبین آب وضوست هر کریمی نشود کشته بر آزادی خلق جز تو ای زنده که جود و کرم عادت و خوست بر لب خشک تو جیحون رود از چشم ترم هر کجا رهگذرم بر لب بحر و لب جوست زخم شمشیر ندیدم که بدوزند به تیر جز جراحات عروق تو که این گونه رفوست تشنه اطفال تو در بادیه مردند و هنوز خضر بر چشمه ی خضرای لب تابادیه پوست ناوکم بر دهن آید، که نگویم به کسی اصغر را ز کمان، تیر سه پهلو به گلوست [ صفحه ۳۰۹ ] تیغ فولاد کجا، روی لطیف تو کجا؟ دل بر آن روی بگرید اگر از آهن و روست زنده ی جاوید کیست؟ کشته ی

شمشیر دوست کآب حیات قلوب از دم شمشیر اوست گر بشکافی هنوز خاک شهیدان عشق آید از آن کشتگان زمزمه‌ی دوست دوست آن که هلاکش نمود ساعد سیمین یار باز به آن ساعدش کشته شدن آرزوست بنده‌ی یزدان شناس موت و حیاتش یکی است زانکه به نور خداهش، پرورش طبع و خوست آن شجری را که حق بهر ثمر پرورید بانگ «أنا الحق» زند تا ابد از مغز و پوست عشاق وارسته را با سر و سامان چه کار؟ قصه‌ی ناموس و عشق، صحبت سنگ و سبوست عاشق دیدار دوست، اوست که همچون حسین زردی رخسار او، سرخ ز خون گلوست دوست به شمشیر اگر پاره کند پیکرش منت شمشیر دوست بر بدنش مو به موست گر به اسیری برند عترت او دشمنان هر چه ز دشمن بر او، دوست پسندد نکوست تا بتوانی فؤاد در غم او گریه کن بر تو ازین آب رو، نزد خدا آبروست قامتت را چو قضا بهر شهادت آراست با قضا گفت مشیت که قیامت برخاست راستی شور قیامت، ز قیامت خبری است بنگرد زاهد کج بین، اگر از دیده‌ی راست خلق در ظل خودی محو و تو در نور خدا ماسوا در چه مقیمند و مقام تو کجاست؟ زنده در قبر دل ما، بدن کشته‌ی توست جان مایی و تو را قبر حقیقت، دل ماست دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نشد آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست بیرق سلطنت افتاد کیان را زکیان سلطنت، سلطنت توست که پاینده لواست نه بقا کرد ستمگر، نه به جا ماند ستم ظالم از دست شد و پایه‌ی مظلوم به جاست زنده را زنده نخوانند که مگر از پی اوست بل که زنده‌ست شهیدی که حیاتش ز قفاست دولت آن یافت که در پای تو سرداد ولی این قبا، راست نه بر قامت هر بی‌سر و پاست تو در اول سر و جان باختی اندر ره عشق تا بدانند خلائق که فنا شرط بقاست [صفحه ۳۱۰] تا ندا کرد ولای تو در اقلیم الست بهر لبیک ندایت دو جهان پر ز صداست رفت بر عرشه‌ی نی تا سرت، ای عرش خدا کرسی و لوح و قلم، بهر عزای تو به پاست پایمالی ز عبودیت و من در عجبم که بدین حال، هنوزت سر تسلیم و رضاست بینش اهل حقیقت چو حقیقت بین است در تو بینند حقیقت، که حقیقت این است من اگر جاهل گمراهم، اگر شیخ طریق قبله‌ام روی حسین است و همینم دین است بوده پیش از گل من، سرخوش جامش دل من مستی ما به حقیقت زمی دیرین است نه همین روی تو در خواب چراغ دل ماست هر شبم نور تو شمعی ست که بر بالین است ماسوا عشاق رنگند سوای تو حسین که جبین و کفت از خون سرت رنگین است پیکرت مظهر آیات شد از ناوک تیر بدنت مصحف و سیمات مگر یاسین است یادم از پیکر مجروح تو آید همه شب تا دم صبح که چشمم به رخ پروین است باغ عشق است مگر معرکه‌ی کرب و بلا که ز خونین کفنان، غرق گل و نسرين است بوسه زد خسرو دین بر دهن اصغر و گفت دهن باز بیوسم که لب شیرین است شیر، دل آب کند بیند اگر کودک شیر جای شیرش به گلو، آب دم زوین است از قفا دشمن و اطفال تو هر سو به فرار چون کبوتر که به قهر از پی او شاهین است در خم طره‌ی اکبر، دل لیلا می‌گفت سفرم جانب شام و وطنم در چین است می‌کشد غیرت دینم که بگویم به امم این جفا بر نبی از امت بی‌تمکین است نور وجود از طلوع روی حسین است ظلمت امکان، سواد موی حسین است شاهد گیتی به خویش، جلوه ندارد جلوه‌ی عالم فروغ روی حسین است مشی قدم را وصول ذات قدم نیست جنبش سالک به جستجوی حسین است ذات خدا، لایری است روز قیامت ذکر لقا بر رخ نکوی حسین است جان ندهم جز به آرزوی جمالش جان مرا دل به آرزوی حسین است [صفحه ۳۱۱] عاشق او را چه اعتناست به جنت جنت عشاق، خاکی کوی حسین است عالم و آدم که مست جام وجودند مستی این هر دو از سبوی حسین است حضرت حق را به عشق خلق چه نسبت؟ مسأله‌ی عشق، گفتگوی حسین است عاشق او را چه غم ز مرگ طبیعت؟ زندگی عارفان به بوی

حسین است ای که به عشقت اسیر، خیل بنی آدمند سوختگان غمت، با غم دل خرمندهر که غمت را خرید عشرت عالم فروخت باخبران غمت، بی خبر از عالمنددر شکن طرهات بسته دل عالمی ست وان همه دلبستگان، عقده گشای همدتاج سر بوالبشر، خاک شهیدان توست کاین شهدا تا ابد فخر بنی آدمندعقد عزای تو بست سنت اسلام و بس سلسله ی کاینات، حلقه ی این ماتمندگشت چو در کربلا رایت عشقت بلند خیل ملک در رکوع پیش لوایت خمندخاک سر کوی تو زنده کند مرده را زانکه شهیدان او جمله مسیحا دمندهر دم ازین کشتگان گر طلبی بذل جان در قدمت جان فشان با قدمی محکمندمحرم سر حبیب، نیست به غیر از حبیب پیک و رسل در میان، محرم و نامحرمندای یوسف جان که مصر در مسکن توست آغشته به خون ز دست گرگان تن توست دنیا ز بدن پیرهننت کند و هنوز جان در بدنش زبوی پیراهن توست آنان که به گوش دل شنیدند تو را رفتند و به پای دل رسیدند تو راوان کوردلان که بر دلت تیر زدند دیدند تو را، ولی ندیدند تو راآن کشته به چشم دل عیان است هنوز جان داد و غمش آتش جان است هنوزگویی رود از حرم به میدان قتال خواهر ز قفایش نگران است هنوز [صفحه ۳۱۲] قومی که ندیده مهر، در محفلشان بر ناقه عیان گشت رخ از محملشان عالم چو نظیر گنجشکان دید به علم در کنج خرابه داد، سر منزلشان تا یاد شب وداعش اندر دل ماست در خواب شبم روز قیامت بر پاست چون صبح شود به دیده ام پنداری خورشید حسین است و زمین کرب و بلاست [صفحه ۳۱۳]

## ایرج میرزا

جلال الممالک ایرج میرزا فرزند صدرالشعرا غلامحسین میرزا به سال ۱۲۹۱ ه.ق. متولد شد. او نواده ی فتحعلی شاه قاجار بود. در زبان فارسی و عربی و فرانسوی مهارت داشت و روسی و ترکی نیز می دانست. تحصیلاتش در مدرسه ی دارالفنون تبریز صورت گرفت. مظفرالدین شاه قاجار به او لقب صدرالشعراء داد ولی به زودی از شاعری دربار کناره گرفت او به سال ۱۳۴۳ ه.ق. درگذشت. شعر ایرج ساده و روان و مشتمل بر تعبیرات عامیانه است. اطلاع او از ادبیات ملل مختلف و تأثیری که از محیط انقلابی عهد خود پذیرفته بود موجب شد که وی سبک قدیم را رها کند و خود سبکی خاص پدید آورد. در این سبک مسایل مختلف اجتماعی و هزلیات و شوخیهای نیشدار به زبانی ساده بیان شده است. [۲۸۳]. رسم است هر که در داغ جوان دید، دوستان رافت برند حالت آن داغ دیده رایک دوست زیر بازوی او گیرد از وفا وان یک ز چهره پاک کند اشک دیده راآن دیگری برو بفشاند گلاب و شهد تا تقویت کند دل محنت رسیده راجمع دگر برای تسلاهی او دهند شرح سیاهکاری چرخ خمیده راالقصه هر کسی به طریقی ز روی مهر تسکین دهد مصیبت بر او رسیده راآیا که داد تسلیت خاطر حسین چون دید نعش اکبر در خون تپیده را؟ آیا که غمگساری و انده بری نمود لیلای داغ دیده ی زحمت کشیده را؟ بعد از پسر، دل پدر آماج تیر شد آتش زدند لانه ی مرغ پریده را سرگشته بانوان وسط آتش خیام چون در میان آب، نقوش ستاره ها [صفحه ۳۱۴] اطفال خردسال، ز اطراف خیمه ها هر سو دوان چو از دل آتش، شراره ها غیر از جگر که دسترس اشقیان بود چیزی نماند در بر ایشان ز پاره ها انگشت رفت در سر انگشتی به باد شد گوشها دریده پی گوشواره ها سبب شهی که نام همایون او برند هر صبح و ظهر و شام فراز مناره هادر خاک و خون فتاده و تازند بر تنش با نعلها که ناله بر آمد ز خارها [صفحه ۳۱۵]

## مدرس اصفهانی بیدآبادی

میرزا یحیی مدرس مشهور به بیدآبادی فرزند محمد اسماعیل به سال ۱۲۵۴ ه.ق. در کربلا متولد شد. علوم مقدماتی را در عراق آموخت. در شانزده سالگی به اتفاق پدر به اصفهان رفت و به تکمیل تحصیلات خود در علوم عقلی و نقلی و ادبی پرداخت، سپس به تدریس اشتغال یافت. مرگش به سال ۱۳۴۹ ه.ق. اتفاق افتاده است. دیوان اشعار او در حدود بیست هزار بیت دارد. [۲۸۴]. در کربلا چو قافله‌ی غم گشود بار از غم هزار قافله آمد در آن دیار نیلی شد از عزارخ گلگون اهل بیت رویش سپید باد سپهر سیاهکارلشکر همی رسید گروه از پی گروه دشمن همی ستاد، قطار از پی قطار استاده بهر خواری یک تن، هزار خیل آماده بهر کشتن یک تن دو صد هزار از مویه رفت از دل اهرم حرم شکیب از گریه رفت از تن آل نبی قرار لب تشنه اهل بیت نبی وز برایشان آبی نبود جز دم شمشیر آبدار چون بهر شاه تشنه لبان یآوری نماند عباس و قاسمی و علی اکبری نماند الا نشان ناوک اعدا، تنی نگشت الا برای زیب سنانها، سری نماند از بهر حفظ پیکر خود، کهنه جامه خواست و آخر ز سم اسب خسان پیکری نماند از جور چرخ و کینه‌ی اختر، جفای دهر بر اختران برج حیا زیوری نماند [صفحه ۳۱۶]

## رفعت سمنانی

محمد صادق سمنانی متخلص به رفعت، از شاعران دور مشروطیت است که با عارف قزوینی ارتباط نزدیکی داشته. او به زبان عربی مسلط و در علوم هیأت و جفر و رمل و فلسفه و حکمت نیز وارد بوده است. جوانی خود را در سمنان گذرانده و سپس به سفر حج رفته و بقیه‌ی عمر خود را در سلك درویشان و بسیار بی‌تکلف زیسته است. او تا آخر عمر مجرد باقی ماند و سالهای آخر عمر را در تهران به سر برد. رفعت به سال ۱۳۵۰ ه.ق. (۱۳۱۰ ش.) وفات یافته است. [۲۸۵]. ای شاه شاهان جهان، ماه مه رخان ای زینت جمال تو را زیور آفتاب‌نی مادر تو خاک نشین است از غمت اندر فلک نشسته به خاکستر آفتاب‌اذن جهان خواستی آن دم که از حسین مه تیره فام آمد و شد اصغر آفتاب از بحر غیب شاه شهیدان سویی شهود برگشت و دید آمدش اندر بر آفتاب در برگرفت و بوسه زدت بر رخ چو ماه گفתי چو ماه آمد دو پیکر آفتاب‌رخصت چو یافتی ز پدر تاختی برون شهوار ماه مات شد و مضطر آفتاب از حلقه‌های زلف، زره ساختی به بر شد آسمان فرق تو را مغفر آفتاب از سوز آه لیلا چون خواستی سنان بارید از آسمان به زمین اخگر آفتاب‌ناوک ز مژه ساختی، از ابروان کمان از صولتت گریخت سویی خاور آفتاب‌بستی چو ذوالفقار، علی وار بر کمر بهر عدویت آمد چون خنجر آفتاب بر پشت زین نشستی و آواز آفرین بشنید ز آسمان و زمین بی‌مر آفتاب‌مه «ان یکاد» [۲۸۶] خواند ز بهر گزند خصم زد آب در ره تو به چشم تر آفتاب [صفحه ۳۱۷] ای ماه برج احمد و مهر دل بتول ای روشنت ز نور رخ حیدر آفتاب‌گر از مصیبت تو زخم حلقه را به در ترسم زند ز چرخ و فلک بر در آفتاب‌آری غم تو آتشی افروخت بر فلک سوزد همیشه با دل غم پرور آفتاب‌شه ز بحر غیب آمد در شهود دید اکبر گشته لاهوتی وجود چهره از انوار عشق افروخته ماسوار را ز آتش دل سوخته شاه‌دین از عزم او بارید خون دامنش شد ز اشک خونین لاله‌گون گفت ای شمع شبستان حرم یک جهان جان را میفکن در الم [صفحه ۳۱۸]

## اقبال لاهوری

محمد اقبال لاهوري شاعر متفکر پاکستانی، آخرین شاعر بزرگ فارسی‌گویی شبه قاره هندوستان است و بر همهی استادان مقدم بر خود در آن سامان سبقت گرفته. تحصیلات وی در انگلستان و آلمان انجام گرفت و بعد سرمایه‌ی اسلامی خود را نیز به میزان بسیار به آن افزود. او از پیشروان و اصلاح‌طلبان بزرگ مسلمان هند و از بنیان‌کشور پاکستان شمرده می‌شود. به سال ۱۳۵۷ ه.ق. در سیالکوت پاکستان غربی وفات یافت. آثار او در مجموعه‌هایی به نام «پیام مشرق»، «زبور عجم»، «اسرار و رموز»، «ارمغان حجاز»، «جاوید نامه» و غیره مکرر به طبع رسیده است. [۲۸۷]. ای امام عاشقان، پور بتول سرو آزادی ز بستان رسول الله باي بسم الله، پدر معنی «ذبح عظیم» [۲۸۸] آمد پسر سرخ رو عشق غیور از خون او سرخی این مصرع از مضمون اودر میان امت کیوان جناب همچون حرف «قل هو الله» [۲۸۹] در کتاب‌زنده حق از قوت شبیری است باطل آخر داغ حسرت میری است چون خلافت رشته از قرآن گسیخت حریت را زهر اندر کام ریخت‌خواست آن سر جلوه‌ی خیره‌ی خیرالامم چون سحاب قبله، باران در قدم‌بر زمین کربلا بارید و رفت لاله در ویرانه‌ها کارید و رفت تا قیامت قطع استبداد کرد موج خون او چمن ایجاد کرد بهر حق در خاک و خون غلتیده است پس بنای لاله گردیده است راز ابراهیم و اسماعیل بود یعنی آن اجمال را تفصیل بود [صفحه ۳۱۹] عزم او چون کوهساران استوار پایدار و تند سیر و کامکار خون او تفسیر این اسرار کرد ملت خوابیده را بیدار کرد تیغ لا چون از میان بیرون کشید از رگ ارباب باطل خون کشید نقش الا الله بسر صحرا نوشت سطر عنوان نجات ما نوشت رمز قرآن از حسین آموختیم ز آتش او شعله‌ها افروختیم شوکت شام و فر بغداد رفت سطوت غرناطه هم از یاد رفت‌تار ما از زخمه‌اش لرزان هنوز تازه از تکبیر او ایمان هنوزای صبا ای پیک دور افتادگان اشک ما بر خاک پاک او رسان [۲۹۰]. [صفحه ۳۲۰]

## کمپانی

آیت‌الله محمد حسین غروی اصفهانی معروف به علامه‌ی کمپانی از بزرگترین مجتهدین عصر خود و دارای تألیفات گرانبهایی است. او مجتهد فیلسوف و شاعر و اهل تقوا و تهجد بود و به سال ۱۲۹۶ ه.ق. متولد شده و در سال ۱۳۶۱ ه.ق. در نجف اشرف درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد. [۲۹۱]. نور حق در ظلمت شب رفت در خاک، ای دریغ با دلی از خون لبالب رفت در خاک، ای دریغ طلعت بیت‌الشرف را زهره‌ی تابنده بود آن کان تابنده کوکب، رفت در خاک، ای دریغ کعبه‌ی کروبیان و قبله‌ی روحانیان مستجار دین و مذهب رفت در خاک، ای دریغ لیلی حسن قدم به عقل اقدم همقدم اولین محبوبه‌ی رب رفت در خاک، ای دریغ حامل انوار و اسرار ولایت آن که بود جبرئیلش طفل مکتب، رفت در خاک، ای دریغ آن که بودی از محیط فیض وجودش کامیاب هر بسیط و هر مرکب، رفت در خاک، ای دریغ مصباح نور، جلوه‌گر اندر تنور بود یا در تنور، آیت «الله نور» [۲۹۲] بودگاهی به اوج نیزه، گهی در حسیض خاک از غایت خفا و کمال ظهور بودگاهی مدار دایره‌ی سوز و ساز شد گاهی چو نقطه، مرکز شور و نشور بودچشمه‌ی خور در فلک چارمین سوخت ز داغ دل ام‌البین‌آه دل پرده‌نشین حیا برده دل از عیسی گردون‌نشین دامنش از لخت جگر، لاله‌زار خون دل و دیده روان ز آستین‌زهره ز ساز غم او نوحه‌گر مویه‌کنان، موی‌کنان، حور عین‌ناله و فریاد جهانسوز او لرزه در افکند به عرش برین [صفحه ۳۲۱]

استاد محمد تقی بهار فرزند ملك الشعراء صبوري، به سال ۱۳۰۴ ه.ق. در مهشده متولد شد و در سال ۱۳۷۱ ه.ق. / (۱۳۳۰ ه.ش.) درگذشت. بهار بزرگترین شاعر در چند قرن اخیر است و قصاید وی با بهترین آثار اساتید گذشته ادب فارسی برابری می‌کند. وی سالها استاد دانشگاه تهران بود. دیوانش در دو جلد به طبع رسیده است. [۲۹۳]. آسمانا، جز به کین آل پیغمبر نگشتی تا نکشتی آل زهرا را، ازین ره برنگشتی چون فکندی آتش کین در حریم آل یاسین زآه آتشارشان چون شد که خاکستر نگشتی؟ چون بدیدی مسلم اندر کوفه بی‌بار است و یاور از چه رو او را در آن بی‌یاوری یاور نگشتی؟ چون دو طفل مسلم اندر کوفه گم کردند ره را از چه آن گم‌گشتگان را جانبی رهبر نگشتی؟ چون تن آن کودکان از تیغ حارث گشت بی‌سر از چه رو بی‌تن نگشتی؟ از چه رو بی‌سر نگشتی؟ چون شدند آن کودکان از فرقت مادر، گدازان از چه رو برگرد آن طفلان بی‌مادر نگشتی؟ چون حسین بن علی با لشکر کین شد مقابل از چه پشتیبان آن سلطان بی‌لشکر نگشتی؟ [صفحه ۳۲۲] چون دچار موج غم شد کشتی آل محمد از چه رو ای زورق بیداد، بی‌لنگر نگشتی؟ ای فلک، آل علی را از وطن آواره کردی زان سپس در کربلاشان بردی و بیچاره کردی تاختی از وادی ایمن، غزالان حرم را پس اسیر پنجه‌ی گرگان آدمخواره کردی گوشوار عرش رحمان را بریدی سر، پس آنگه دخترانش را ز کین بی‌گوشوار و یاره کردی کودکی دیدی صغیر، اندر میان گاهواره چون نکردی شرم و از کین، قصد آن گهواره کردی؟ سوختی از آتش کین خانه‌ی آل علی را ویستادی بر سر آن آتش و نظاره کردی [صفحه ۳۲۳]

## ادیب السلطنه

حسین سمیعی ملقب به ادیب‌السلطنه، متخلص به عطا به سال ۱۲۹۳ ه.ق. در رشت متولد شد. دوران طفولیت را در کرمانشاه و تهران بسر برد. او چند دوره به وزارت و نیز وکالت مجلس رسید و انجمن ادبی تهران را نیز اداره می‌کرد. سمیعی به سال ۱۳۷۳ ه.ق. (۱۳۳۲ ش.) وفات یافت. یک دیوان اشعار و چند رساله از او باقی مانده است. [۲۹۴] اندر آن ساعت که شد آغشته در خون پیکرش شمر آمد چون اجل با خنجر کین بر سرش من‌نگویم که چه کرد، آنقدر شد کز ظلم شمر در بهشت عدن گریان گشت چشم مادرش بالله آن افتادن و در خاک و خون غلتان شدن آنقدر دشوار نمودی که داغ اکبرش آن سر انور که در دامان احمد جاری داشت خولی بی‌دین چنان جا داد در خاکسترش آن که با داور چنین خصمی نمود و کینه توخت عذر خوهی چیست روز حشر پیش داورش؟ در مصاف جنگ چون از جور دشمن کشته شد اکبر و عباس و عبدالله و عون و جعفرش و اندر آن صحرای پر دشمن دگر باقی نماند بهر یاری یک نفر زان جمله یار و یاورش [صفحه ۳۲۴] ذوالجناح عشق را تا پهنه‌ی میدان براند وین چنین با دشمنان کینه‌ور ارجوزه خواندکای ضلالت پیشگان، فرزند پیغمبر منم قره‌الین بتول و زاده‌ی حیدر منم گوشوار عرش یزدان، قوت قلب علی آنکه دایم بود در آغوش پیغمبر منم دین منم، ایمان منم، دنیا منم، عقبا منم معنی قرآن منم، بگزیده‌ی داور منم معنی طه منم والتین و الزیتون منم سدره و طوبی منم، جنت منم، کوثر منم آن که پیش آستانش بهر تعظیم جلال روز تا شب گشته پشت آسمان چنبر منم روز محشر چون کنید آخر که خصمی

می‌کنید با من مظلوم، چون خود شافع محشر منم خلق را چون آورند آن روز از بهر حساب دوست را آنجا جزا و خصم را کیفر کنم بر رخ من می‌کشید از کینه تیغ کین چرا؟ سعی دارید از برای کشتن چندین چرا؟ [ صفحه ۳۲۵ ]

### عبدالسلام تربتی خاموش

مرحوم عالم جلیل القدر، حاج شیخ عبدالسلام تربتی، ملقب به شهاب‌الدین متولد ۱۲۹۸ ه.ق. او در ابتدا «خاموش» و سپس «شهاب» تخلص داشت. پرداخت چرخ سفله چو از کار کربلا بر ناقه بست بار دگر، بر کربلا بر ناقه‌ی برهنه دگر باره برنشانند دست فلک کواکب سیار کربلا خورشید با نجوم ثوابت به جای ماند در بحر خون به روی خس و خار کربلا شد کاروان روانه و خود خفته در عقب بر خاک تیره، قافله سالار کربلا بس گوهر یتیم مه در ریسمان کشید برد ارمغان به کوفه ز بازار کربلانی نی نخفته، بل همه جا بر سر سنان می‌رفت پا به پا، سر سردار کربلا [ صفحه ۳۲۹ ]

### نمونه‌ای از سروده‌های شاعران فارسی زبان معاصر

#### جواد غفورزاده شفق

مدینه کاروانی سویی تو با شیون آوردم ره آوردم بود اشکی که دامن دامن آوردم مدینه در به رویم وامکن چون یک جهان ماتم نیاورد ارمغان با خود کسی، تنها من آوردم مدینه یک گلستان گل، اگر در کربلا بردم ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن آوردم اگر موی سیاهم شد سپید از غم، ولی شادم که مظلومیت خود را گواهی روشن آوردم اسیرم کرد اگر دشمن، به جان دوست خرسندم که پیروی به کف در رزم با اهریمن آوردم مدینه این اسارتها نشد سد رهم، بنگر چها با خطبه‌های خود به روز دشمن آوردم مدینه خواهی ار آثار زنجیر ستم بینی امام عاشقان را بسته غل بر گردن آوردم مدینه یوسف آل علی را بردم و اکنون اگر او را نیاوردم، ازو پیراهن آوردم مدینه از بنی‌هاشم نگردهد باخبر یک تن که من از کوفه پیغام سر دور از تن آوردم مدینه گر به سویت زنده بر گشتم مکن عیبم که من این نیمه‌جان را هم به صد جان کندن آوردم [ صفحه ۳۳۰ ]

#### ذبیح الله خسروی

رخشنده گوهری که به شوق وصال یار تاب و قرار در دل تنگ صدف نداشت یعقوب بانگ و اسفا بر فلک رساند او لیک در فراق پسر و اسف نداشت گرگان کوفه را همه می‌دید رو به رو قاصد برای شیر خدا تا نجف نداشت می‌باخت نقد جان و ز سرمایه کم نکرد سودی ذخیره کرد ولیکن به کف نداشت بار دگر به سوی حرم شهسوار دین آمد پی تسلی اطفال نازنین سر زد چو مهر عارضش از مشرق حرم هر ماهرو ستاره فروریخت بر جبین بر چهره‌ها ز دیدن او گرد غم نشست بر خاست زان شکسته دلان ضجه و این از روی مرحمت ز سر و چشمشان سترد گرد ملال و اشک دمامد به آستین پوشید کهنه پیرهنی بر تن شریف شد عازم جهاد چو ضرغام خشمگین [ صفحه ۳۳۱ ]

#### جلال الدین همایی

زان ماجرا که رفت به میدان کربلا عقل است مات و واله و حیران کربلا دریای شق حق به تلاطم چو اوفتاد جوشید موج خون ز بیابان کربلا یارب چه شد که کشتی نوح نجی فتاد در لجهی هلاک، به طوفان کربلا از بازی سپهر، سر سروران دین افتاد همچو گوی به میدان کربلازان عشق و آن شهادت و آن صبر و آن یقین عقل است محو سر به گریبان کربلا در منزلت فزونتر و در رتبه برتر است از بام عرش پایه‌ی ایوان کربلا فخر حسین و ننگ یزید است تا ابد سرلوحه‌ی جریده‌ی دیوان کربلا در کاروان آل نبی قحط آب شد از سوز تشنگی دل طفلان کباب شد در چشم تشنگان حرم، دشت ماریه اندر خیال آب چو موج سراب شد میدان جنگ و سوز عطش، تاب آفتاب یارب که از شنیدن آن زهره آب شد [صفحه ۳۳۲] در راه حق که شاه شهیدان به پیش داشت آن منع آب و تاب عطش، فتح باب شد گر نیک بنگریم همان آب و تاب بود کز وی بنای دولت مروان خراب شد از ملت نبی به نبی زادگان رسید جوری که روح کافر از آن در عذاب شد سر پنجه‌ی عروس جفاکار روزگار از خون پاک آل پیمبر خضاب شد یک ذره گر ز شرم و ادب داشت آفتاب می کرد تا به حشر نهان روی در حجاب [صفحه ۳۳۳]

### ناظر زاده‌ی کرمانی

ای یاد تو در عالم، آتش زده بر جانها هر جا ز فراق تو چاک است گریبانهای گلشن دین سیراب، با اشک محبانت از خون تو شد رنگین هر لاله به بستانها بسیار حکایت‌ها گردید کهن، اما جانسوز حدیث تو تازه‌ست به دورانها در دفتر آزادی نام تو به خون ثبت است شد ثبت به هر دفتر با خون تو عنوانها این سان که تو جان دادی در راه رضای حق آدم به تو می نازد ای اشرف انسانها قربانی اسلامی با همت مردانه ای مختفر از عزمت، همواره مسلمانها [۲۹۵]. [صفحه ۳۳۴]

### ابراهیم شریفی پور شیرازی

خورشید فروزنده‌ی جان است حسین گل غنچه‌ی زخم بی‌نشان است حسین آنجا که شهید عشق، ثار الله است خون در رگ جاری زمان است حسین در کون و مکان نور جمال است حسین فانوس چراغ بی‌زوال است حسین یک ذره‌ی نور اوست خورشید جهان آینه‌ی حسن ذوالجلال است حسین [صفحه ۳۳۵]

### زین العابدین گلپایگانی

وحیدالشعرا یک خمیده قامتی آمد به دیده ماه چون قاصدی که باخبر بد رسد ز ماه چون رایتی فتاده نگون در میان خون نه شاه در میان، نه علمدار و نه سپاه یا خنجری به کشتن یوسف کشیده‌اند بر جای مانده از پس افکندش به چاه تیغی کنار طشت پر از خون نهاده‌اند گویی بریده شد سر یحیای بی‌گناه دهقان چرخ ساخته داسی ز ماه نو تا بدرود ز گشتن ایمان، گل و گیاه ماه ستاره افسر گلگون قبا حسین شاه گلو بریده‌ی راه خدا حسین ای جد پاک، زیور دامان کیست این؟ پامال گشته دسته‌ی ریحان کیست این؟ ما را ببین به حال پریشان و باز پرس تا اهل بیت بی‌سر و سامان کیست این؟ از صرصر ستیزه‌ی مروانیان به خاک افتاده سرو باغ و خیابان کیست این؟ آخر نه این فتاده به خون نور

عین توست؟ گلگون سوار روز قیامت حسین توست؟ عجب گلی فلک از دست بوترا ب گرفت که تا به حشر ز چشم جهان گلاب گرفت فسرد باغ نبی باغبان دهر چرا؟ ز چشم ما نه مگر دجله دجله آب گرفت؟ از کربلا به شام چو پیمود مرحله آن کاروان بی کس و بی زاد و راحله [ صفحه ۳۳۶ ] طفلان پابرنه، زنان گشاده مو از بخت در شکایت و با چرخ در گله نیلی رخی ز سیلی و گلگون رخی ز خون پای ز قید خسته و پای ز آبله زان ناکسان هر آنچه به آن بی کسان رسید با هیچ کافری نکنند این معامله [ صفحه ۳۳۷ ]

### یوسفعلی میرشکاک

خون خورشید چو هیهای سواران، دشتها را به زیر بال گیرد، شاید این اوست من و آینه می گویم و آنگاه فغان سر می دهم از ماتم دوست فغان سر می دهیم و یکدگر را ملامت می کنیم از زنده ماندن در آنجایی که خورشید آفرین خواند به مردان، شعر مردن را نخواندن نخواندیم ای برادر تا بمانیم سحرگاهان که چاووشان خورشید خروشیدند و رفتن ساز کردند خروس خستگی در ما خروشید بخوابید! آه! خوابیدیم و دیدیم هزاران کرکس برگشته منقار چو ابر واژگون پر می گشاید به بوی نعش خورشید نگو ساروزان در دشت، اسبی سایه رفتار به رنگ گردباد آسیمه سر بودرها در باد، یال نقره فامش به خون تازه ی خورشید تر بود [ صفحه ۳۳۸ ]

### حسین اسرافیلی

اشتیاق خطر بر در خیمه ایستاده سوار به اشارت که گاه پیکار است می نماید نگاه باز پسین که دگر نوبت علمدار است در نگاهش نشسته حرمت عشق تا چه فرمایدش دوباره امام شوق پیکار می زند فریاد مرد را تا حضور سرخ قیام کرد بی خوف عرصه ی پیکار زی خطر تا لگام باره گرفت کودکان مانع سوار شدند خیمه را شیونی دوباره گرفت دهنه ی اسب را گرفته به دست می فشارد دو مشت را از چشم کیست آیا علم به دوش کشد نه هراسد دگر، نه بندد چشم؟ دشت را جز سکوت مانع نیست باره می خواندش به سوی سفردشت ایستاده همچنان خاموش مرد اما در التهاب خطر ابروانی به هم گره خورده سایبان دو چشم همت او آفتاب ایستاده شاهد رزم حالیا گاه گاه غیرت اومشک از انتظار لبریز است دوخته دیده را به راه فرات [ صفحه ۳۳۹ ] پشت سر چشم تشنگانی چند غرق در گریه، چون نگاه فرات کیست این کز غبار می آید؟ گرد میدان نشسته بر رویش تیغ با شیوه ی پدر بسته غیرت مرتضی به بازویش اشتیاقش کشیده سوی خطر سینه بر تیر و دشنه می ساید آفتابا تو نیز شاهد باش کز لب آب، تشنه می آید می خروشد چنان که رعد به شب دشت می لرزد از هیاهویش بانگ الله اکبرش جاریست از لب تشنه ی «بلی» [ ۲۹۶ ] گویش آن که دیروز دعوتش می کرد اینک ایستاده تیغ کین در دست دستهایی که قصد بیعت داشت حال با تیغ و دشنه پیوسته ست دیده ها دوخته به راه سوار تا که باز آید از دل پیکار تا نمازی دوباره بگزارند خیمه ها با حضور آن سردار دیده ی خیمه ها هراسان است تا چه بازی کند قضا این بار با سلامت سوار برگردید که اسبش رسد بدون سوار لا شخواران به کینه می نگرند گویا تکسوار افتاده ست [ صفحه ۳۴۰ ] شیر این بیشه در میان انگار با تن زخم دار افتاده ست گویا تشنه کام عشق شده است از لب تیغ و دشنه ها سیراب بانگی از قتلگاه می آید «هان برادر، برادرت دریاب» [ صفحه ۳۴۱ ]

## ابوالقاسم لاهوتي

بيا در كربلا محشر ببين، کين گستري بنگر نظر کن در حریم کبريا، غارتگري بنگر فروشنده حسين و جنس هستي، مشتري يزدان بيا کالا ببين، بايع نگه کن، مشتري بنگر زبي آبي به وقت مرگ هم عباس نام آور خجل بود از سکينه، يادگار حيدري بنگر به جاي آب خون پاشيده شد در راه از غيرت به دشت عشق فرمانده ببين، فرمانبري بنگر به جاي شاه دين فرمانده خيل اسيران شد مقام زيني را بين، وفاي خواهري بنگر براي گريه هم فرصت ندادند آل احمد را مسلماني نگه کن، رسم مهمان پروري بنگر حسين را کشته بود و خونبها مي داد مشتري زر ببين کار يزيدي بي حيا، زشت اختري بنگر خدا محبوب خود را غرقه در خون ديد «لاهوئي» نکرد اين دهر را نابود، صبر داوري بنگر [ صفحه ۳۴۲ ]

## محمد رضا شفيعي کدکني

باز در خاطره ها ياد تو اي رهرو عشق شعله ي سرکش آزادي افروخته استيك جهان بر تو و بر همت و مردانگي ات از سر شوق و طلب، ديده ي جان دوخته است نقش پيکار تو در صفحه ي تاريخ جهان مي درخشد چو فروغ سحر از ساحل شب پرتوش بر مه کس تابد و مي آموزد پايداري و وفاداري، در راه طلب چهر رنگين شفق مي دهد از خون تو ياد که ز جان بر سر پيمان ازل ريخته شد راست چون منظره ي تابلو آزادي که فروزنده به تالار شب آويخته شد رسم آزادي و پيکار حقيقت جويي همه جا صفحه ي تابنده ي آيين تو بود آنچه بر ملت اسلام حياتي بخشيد جنبش عاطفه و نهضت خونين تو بود تا ز خون تو جهاني شود از بند آزاد بر سر ايده ي انساني خود جان داد ي در ره کعبه ي حق جويي و مرد ي و شرف آفرين بر تو که هفتاد و دو قربان داد ي [ صفحه ۳۴۳ ] آن که از مکتب آزادي ات درس آموخت پيش آمل ستمگر ز چه تسليم شود زور و سرمايه ي دشمن نفيدي او را که اسير ستم مردم دژ خيم شود رهرو کعبه ي عشقي و در آفاق وجود با پر شوق سوي دوست بر آري پرواز يکه تاز ملکوتي که به صحراي ازل روي از خواسته ي عشق نتاييدي باز جان به قربان تو اي رهبر آزادي و عشق که روانت سر تسليم نياورد فرودزان فداکاري مردانه و جانبازي پاك چاودان بر تو و بر عشق و وفاي تو درود [ صفحه ۳۴۴ ]

## حبيب چاچيان

حسانشکسته سرو و گل افتاده، باغبان خاموش چه شد مگر که شد اين باغ و گلستان خموش؟ امير و قافله سالار کاروان خفته سکوت مرگ و زمين مات و آسمان خاموش نه بانگ گريه ي طفلي، نه ناله ي جرس ي نه بانگ چاوش و افتاده رهروان خاموش چو گلشن ي که خزان گشته جمله گلهايش شکسته سرو و گل افسرده، بلبلان خاموش کنار آب فراتند و من عجب دارم ز تشنگي شده مرغان نغمه خوان خاموش فتاده اند غريبانه هر يك از طرفي هزار گفته به لب مانده و زبان خاموش [ ۲۹۷ ] . [ صفحه ۳۴۵ ]

## ابوالقاسم حالت

تا حشر، رادمردی و جانبازی حسین اندر خور ستایش و تحسین و مرحباست کز یمن استقامت و ایمان و صدق او نیروی دین فزود و هیاهوی کفر کاست سلطان دین، سرآمد مردان حق حسین کو مظهر حقیقت و مرآت حق نماست بهر خدا ز هستی خود دست شست و گفت در راه دوست می‌دهم آن را که دوست خواست فرمود هر کسی که دهد تن به ناسزا هر لحظه گر رود به سرش ناسزا، سزاست فرمود بهر آن که به مردی علم بود خواری مصیبت است و سرافکنندگی بلاست همت رفیق ما و بزرگی ندیم ما مردن مرام ما و شهامت شعار ماست مردی به نام، خوبتر از زندگی به ننگ کاین عزت و بقا بود، آن ذلت و فناست [ صفحه ۳۴۶ ]

### قادر طهماسبی

فریدگواه سینه عشق است داغداری ما به باغبانی درد است لاله کاری ماتنور لاله درین فصل آنچنان داغ است که می‌چکد عرق از روی شرمساری مابه راه خیزش ما گر چه نیزه کاشته‌اند جوی نکاسته از شور تکسواری مابه رود بسته‌ی تاریخ داده درس شتاب در آبراه هدف، موج بیقراری ماصفی ز لشکر عشقند با و باران هم غریب نیست شتابند اگر به یاری مادهان به نغمه‌ی شادی دریده دشمن را بگو درآمد جنگ است سوگواری ماثروع زندگی جاودانه با یار است درین غریب‌کشی، مرگ اختیاری مابه زیر سایه‌ی طوبی قدان عاشورا نرسته سرو بلندی به استواری ماصدا زدی که: کسی هست یاری ام بدهد؟ بلی حسین من، آنک خروش آری ما اگر چه دیر صدایت شنیده‌ایم، اما بگیر هر چه غرامت ز خون جاری ما [ صفحه ۳۴۷ ] بگو به دشمن مغلوب ما که در راه است هنوز حادثه‌ی زخمهای کاری ماگره ز جعد خم سر به مهر بگشایید که سر نهاده به شوریدگی خماری ما امید منتظران با ظهور خود بزدای غبار اشک، ز چشم امیدواری ما «فرید» خط شهادت همیشه حایل باد میان خستگی و پای پایداری ما [ صفحه ۳۴۸ ]

### اکبر دخیلی

واحدایی برای رفع عطش در گلو نریخت جان داد تشنه کام و به خاک آبرو نریخت دستش ز دست رفت و به دندان گرفت مشک کاخ بلند همت خود را فرو نریخت چون مهر خفت در دل خون شفق ولیک اشکی به پیش دشمن خفاش خو نریخت غیرت نگر که آب به کفر کرد و همتش اما به جام کام، می از این سبو نریخت چون رشته‌ی امید بریدش ز آب گفت خاکی چو من کسی به سر آرزو نریخت [ ۲۹۸ ] . [ صفحه ۳۴۹ ]

### عبدالعلی نگارنده

به خولی بگفت آن زن پارسا که را باز از پا درآورده‌ای؟ که در این دل شب چو غارتگران برایم زر و زیور آورده‌ای به همراهت امشب چه بوی خوشی است مگر بار مشک تر آورده‌ای؟ چنان کوفتی در که پنداشتم ز میدان جنگی سر آورده‌ای چو دانست آورده سر، گفت آه که مهمان بی‌پیکر آورده‌ای چو بشناخت سر را بگفت ای عجب سری باشکوه و فر آورده‌ای درین کلبه‌ی تنگ و بی‌نور من ز گردون مه انور آورده‌ای بمیرم، درین تیره شب از کجا سر سبط پیغمبر آورده‌ای؟ چه حقی شده در میان پایمال که تو رفته‌ای داور آورده‌ای؟ ولی زانچه من آرزو داشتم به یزدان قسم، بهتر

آورده‌اي [ صفحه ۳۵۰ ] به گلزار جانان زدي دستبرد به کوفه گلي نوبر آورده‌اي گل آتش است اين که از کوه طور تو با خاک و خاکستر آورده‌اي [ صفحه ۳۵۱ ]

### حسينعلي رکن منظر

پيروپهر آنچه بيشتتر خون ز تن به در مي شد گل بهشت جمالش شکفته‌تر مي شده پيش آن اثري کش به سينه بود ز عشق خدنگ و نيزه و شمشير، بي اثر مي شد سرم فدائي قدوم شهيد زنده دلي که از نگون شدن از زين، ز عرش بر مي شد ز کشته پشته همي ساخت بر فراز زمين ز هر طرف که هژبرانه حمله‌ور مي شد چنان صلابت مردانه داشت در ميدان که از مشاهده‌اش، شير بر حذر مي شده راه عشق و ارادت دمي درنگ نکرد گهي به پاي همي رفت و گه به سر مي شد قسم به دوست که جاي کليم خالي بود دمي که نور سرش جاري از شجر مي شدند اين درخت که خود سدره آرزو مي کرد که ميوه‌ي دل صديقه‌اش ثمر مي شد [ صفحه ۳۵۲ ]

### احمد کمالپور

کمالاي شمع فروزان به شبستان که بودي؟ ديشب به کجا رفتي و مهمان که بودي؟ از دوري روي تو من آرام ندارم اي جان من، آرام دل و جان که بودي؟ من دیده چو يعقوب به در دوخته بودم اي يوسف گم گشته، به زندان که بودي؟ بردند به يگما سر و سامان تو را دوش خود زيور و زيب و سر و سامان که بودي؟ شب تا به سحر، ريخت مرا اشک به دامن اي گوهر يکدانه، به دامن که بودي [ صفحه ۳۵۳ ]

### حسين مسرور

نکوتر بتاب امشب اي روي ماه که روشن کني روي اين بزمگاه بسا شمع رخشنده‌ي تابناک زياد حوادث رو مرده پاک حريفان به يکديگر آميخته صراحي شکسته، قدح ريخته به يکسوي ساقی برفته ز دست ز سوي دگر مطرب افتاده ست بتاب امشب اي مه که افلاکيان بينند جانبازي خاکيان مگر نوح بيند کزين موج خون جه سان کشتي آورد بايد برون بيند خليل خداونگار ز قرباني خود شود شرمسار کند جامه موسي به تن چاک چاک عصا بکشند بر سر آب و خاک مسيحا بيند گر اين رستخيز صليب و سلب را کند ريز ريز محمد سر از غرفه آرد برون بيند جگر گوشه را غرق خون [ صفحه ۳۵۴ ]

### فجر فرهمند

متاب امشب اي مه که اين رزمگاه ندارد دگر احتياجي به ماه‌زهر سوي مه پاره‌اي تابناک درخشد چو خورشيد بر روي خاک به هر گوشه شمعي برافروخته ز هر شعله پروانه‌اي سوخته همه جرعه‌نوشان بزم الست تهی کرده پيمانه، افتاده مست به پايان رساننده پيمان خویش همه چشم پوشيده از جان خویش نه تنها ز جان بل مه از هر چه هست به جز دوست يکباره شستند دست دگر تا جهان است بزمي چنين نبيند به خود آسمان و زمين متاب امشب اين گونه، اي نور

ماه برين جسم مجروح عربان شاهفلك شمع خود را تو خاموش کن جهان را درين غم سیه‌پوش کن بیوشان تو امشب رخ ماه را مگر ساربان گم کند راه رامبادا که از بهر انگشتری به غمها فزاید غم دیگری [۲۹۹]. [ صفحه ۳۵۵ ]

### نعمت میرزازاده

خورشید رفته است ولي ساحل افق مي‌سوزد از شراره‌ي نارنجي اش هنوزوز شعله‌هاي سرخ شفق، نقش يك نبرد تاييده روي آينه‌ي آسمان روزگرد غروب ريخته در پهن دشت رزم پايان گرفته جنبش خونين کارزار آنجا که برق نیزه و فریاد حمله بود پیچیده بانگ شیپه‌ي اسبان بی‌سوار پايان گرفته رزم و به هر گوشه و کنار غلتید روي بستر خون پیکري شهید خاموش مانده صحنه و گویی ز کشتگان خیزد هنوز نغمه‌ي پیروزي و امید این دشت غم گرفته که بنشسته سوگوار امروز بوده پهنه‌ي آن جاودانه رزم اینک دو سوي صحنه، دو هنگامه دیدنی ست يك سو لهیب آتش و يك سو غریو بزم این دشت خون گرفته که آرام خفته است امروز بوده شاهد رزم دلاوران این دشت دیده است یکی صحنه‌ي شگفت این دشت دیده است یکی رزم بی‌امان [ صفحه ۳۵۶ ] این دشت دیده است که مردان راه حق چون کوه در برابر دشمن ستاده اند این دشت دیده است که پروردگار دین جان بر سر شرافت و مردی نهاده اند این دشت دیده است که هفتاد تن غیور بگذشته از سر و سامان و زندگی بگذشته اند از سر و سامان که بگسلند از پای خلق، رشته‌ي زنجیر بندگی امروز زیر شعله‌ي خورشید نیمروز بر پا شده ست رایت بشکوه انقلاب بالیده است قامت آزادگی و عشق تا برفراز معبد زرین آفتاب از پرتو جهنده‌ي شمشیرهای تیز خورشیدها دمیده به هنگام کارزار بانگ حماسه‌های دلیران راه حق رفته ست تا کرانه‌ي آفاق روزگار خورشید رفته است و به پایان رسیده رزم اما نبرد باطل و حق مانده ناتمام وین صحنه‌ي شگفت به گوش جهانیان تا روز رستخیز صلا می‌دهد قیام [ صفحه ۳۵۷ ] همت سیرابتا ابد برخی آن تشنه شهیدم که فرات شاهد همت سیراب و لب تشنه‌ي اوست آن جوانمرد که لب تشنه ز دریا بگذشت زانکه دریا به بر همت او کم ز سبوست غرق آتش که مگر آب رساند به حرم خون فشان از سر و از ساعد آویزه‌ي پوست به مثل دوست بود به ز برادر اما جان به قربان برادر که چنین باشد دوست‌ای صبا، هر سحر از جانب من بوسه بزن بر زمینی که ز خون شهدا غالیه بوست [ صفحه ۳۵۸ ]

### علی موسوی گرمارودی

ساقی حقای تشنه‌ي عشق روي دل‌بند برخیز و به عاشقان ببیوندد جاري مهر، شستشو کن وانگاه ز خون خود وضو کن زان پا که درین سفر درآیی گر دست دهی، سبکتر آیی رو جانب قبله‌ي وفا کن با دل سفري به کربلا کن بنگر به نگاه دیده‌ي پاک خورشید به خون تپیده در خاک افتاده وفا به خاک گلگون قرآن به زمین فتاده در خون عباس علی، البوالفضایل در خانه‌ي عشق کرده منزل‌ای سرو بلند باغ ایمان وي قمري شاخسار احسان دستي که ز خویش وانهاد جانی که به راه دوست دادی آن شاخ درخت باوفایی ست وین میوه‌ي باغ کبریای ست‌ای خوبترین به گاه سختی‌ای شهره به شرم و شور بختی‌رفتی که به تشنگان دهی آب خود گشتی از آب عشق سیراب بر اسب نشست و بود بی‌تاب دل در گرو رساندن آب‌ناگاه یکی دو روبه خرد دیدند که شیر آب می‌برد آن آتش حق خمید بر آب وز دغدغه و تلاش بی‌تاب‌دستان خدا ز تن جدا شد وان قامت حیدری دو تا شد بگرفت به ناگزیر چون جان آن مشک، زدوش خود به

دندان [ صفحه ۳۵۹ ] وانگاه به روی مشك خم شد و قامت او دو نیزه کم شد جان در بدنش نبود و می تاخت با زخم هزار نیزه می ساخت دلشاد که گر ز دست شد «دست» آیش برای کودکان هست چون عمر گل این نشاط کوتاه تیر آمد و مشك بردید، آه این لحظه چه گویم او چها کرد تنها نگهی به خیمه ها کرد در حسرت آن کفی که برداشت از آب و فروفکند و بگذاشت هر موج به یاد آن کف و چنگ کوبد سر خویش را به هر سنگ کف بر لب رود در تکاپوست هر آب رونده در پی اوست [ صفحه ۳۶۰ ]

### صابر همدانی

چون ز فرق اکبر اندر کارزار معنی شق القمر شد آشکارا رغوانی گشت مشکین سنبش ریخت روی نرگس و برگ گلش موی او تا شد ز خونس لاله فام طره اش را شد سینه روزی تمام هر چه تیر آمد به جسمش در نبرد جای آن چشمی شد و خون گریه کرد بر جراحاتش که جای شرح نیست با هزاران دیده، جوشن می گریست هر چه او از تشنگی بی تاب بود تیغش از خون عدو سیراب بود آنچه دشمن کرد با وی در نبرد صدمه ی باد خزان با گل نکرد بس که خون از هر رگش جوشیده بود سرو، از گل پیرهن پوشیده بود چون شد از دستش عنان صبر و تاب ناگزیر افتاد بر یال عقاب گفت با آن توسن تازی نژاد کای به جولان برده گوی، از گردبادای براق تیز جولان را قرین وی عنان گیت کف روح الامین ای همه اوصاف رفرف در خورت وی ملایک چاکر و میر آخورت ای مبارک توسن فرخ سرشت وی چراگاه تو بستان بهشت ای هلال ماه نو، نعل سمت وی خجل گیسوی خورا از دمت ای پی تعویض نعلت تا به حال آسمان آورده ماهی یک هلال کار میدان داری من شد تمام وقت جولان تو شد، ای خوش خرام سعی کن شاید رسد بار دگر دست امیدم به دامان پدران کی گر غفلت از رفتن کنی راکبت را طعمه ی دشمن کنی تا نبیند راکبت را پایمال وام کرد از تیر دشمن پر و بال گر جز این باشد سخن، ای نکته یاب بی مسما می شود اسم عقاب چون عقاب از صحن میدان پر گرفت ضعف کم کم دامن اکبر گرفت [ صفحه ۳۶۱ ] از کفش تیغ و ز سر افتاده است دست و سر دیگر به فرمانش نبودش رها از دست او یال عقاب گشت بیرون هر دو پایش از رکاب همچو برگی کاوفتد از باد سخت میل هر سو می کند جز بر درخت اکبر گلچهره نیز از پشت زین طاقتش شد طاق و آمد بر زمین بود گفتمی خاک هم چشم انتظار تا که جسمش را بگیرد در کنار [ صفحه ۳۶۲ ]

### امیری فیروز کوهی

جانها فدای آنکه به جان شد فدای غیر بیگانه شد ز خود که شود آشنای غیر از بذل جان خویش به رغبت برای حق بگذشت تا گذاشت جهان را برای غیر گوینده ی خلاف رضا در هوای نفس جوینده ی رضای خدا در رضای غیر در راه دین ز پیکر خود ساخت شمع راه تا رهزن دغل نشود رهنمای غیرا فراشت بیرق از سر خود در طریق عدل تا کس طریق ظلم نیابد به پای غیر بر خوان سرگشاده ی آزادی، از خدای داد از سر بریده به هر رگ صلاهی غیرمال و منال و اهل و عیال، از سرای خویش کرد آزمون اهل و عیال، از سرای غیر از جسم پاک خود، کف خاکی به جا گذاشت آن هم برای این که شود توتیای غیر هر گوشه از دهانه ی زخمش به خنده گفت کز خون پاک خویش دهم خونبهای غیرچندان به درد و داغ عزیزان گلداخت دل تا چون زر گداخته آمد دوا ی غیر [ صفحه ۳۶۳ ] نفرین هر شریر به

بانگِ علن شنید تا با دعای خیر، دهد مدعای غیرنور هدا، فروغ خدا، شمس مشرقین برهان حق و حجت قول خدا، حسین ای دل به مهر داده به حق، دل سرای تو وی جان به عدل کرده فدا، جان فدای تو ای کشته‌ی فضیلت، جان کشته‌ی غمت وی مرده‌ی مروت، میرم به پای تو محبوب ما، گزیده‌ی حق، صفوه‌ی نبی ست مفتون تو، فدایی تو، مبتلای تو از بس که در غم دل مظلوم سوختی یک دل ندیده‌ام که نسوزد برای تو چرخ کهن که کهنه شود هر نوبی از او هر سال نو کند ره و رسم عزای توهر بینوا نوای عدالت به جان شنید برخاست تا نوای تو از نینوای تو برهان هستی ابدی، شوق تو به مرگ میزان ادعای نبی، مدعای تورو تو از بشارت جنت به روشنی ست آینه‌ای تمام نمای از خدای تونگریختی ز مرگ چو بیگانه، تا گریخت مرگ از صلابت دل مرگ آشنای تو [صفحه ۳۶۴] آزاده را به مهر تو در گردش است خون زین خوبتر نداشت جهان، خونبهای تو ما را بیان حال تو بیرون ز طاقت است در حیرت ز طاق حیرت فزای توهر جا پر از وجود تو، در گفتگوی توست هر چند از وجود تو خالی ست جای تو آن کشته‌ی نمرده تویی، کز نبرد خویش مغلوب توست، دشمن غالب نمای توهر کس به خاک پای تو اشکی نثار کرد زین به چه گوهری ست که باشد سزای تو؟ پیدا ز آزمایش اصحاب پاک توست تعویذ حق به بازوی مرد آزمای توهرگز فنا نیافت بقای تو، زانکه یافت آزادگی بقای دگر از فنا ی تو شایان اقتفای جهانی به همتند یاران پاکباز تو در اقتفای تو غم نیست گر به چشم شقاوت نمای خصم کوتاه بود، عمر سعادت فزای تو «چون صبح، زندگانی روشنلان دمی ست اما دمی که باعث احیای عالمی ست» [۳۰۰]. [صفحه ۳۶۵] ای کفر و دین فریفته‌ی حق گزار ای عقل و عشق، شیفته‌ی جان سپاری ات آموخت دستگیری افتادگان راه دست بریده از کرم دستیاری ات دشمن به خواری تو کمر بسته بود لیک با دست خود، به عزت حق کرد یاری ات خورشید خون گریست به دامان صبح و شام خون شد دل سپهر هم از داغداری ات چون قلب بیقرار که جان برقرار ازوست حق را قرار تازه شد از بیقراری ات نشنید گوش هیچ کس زاری تو را ما زان سبب به جای تو داریم زاری ات زان رو ز حد گذشت غم بی‌شمار تو تا هر دلی کند به غمی غمگساری ات غافل که ساخت این کار خود از زخم جان خویش آن سنگدل که زد به جگر زخم کاری ات هم پای مرگ رفت ز جای از صلابت هم چشم صبر، خیره شد از برد باری ات زان در کنار نعش جگرگوشه ماندنت وان از میان خون جگران برکناری ات زان در کمال حلم و سکون، کار سازی ات وان با لهیب سوز درون، سازگاری ات [صفحه ۳۶۶] هم اختیار زندگی ات دور از اضطرار هم اضطرار مرگ و حیات، اختیاری ات وجه امید ما به تو این بس که حق فزود با ناامیدی از همه، امیدواری ات ای دل فدای مهر تو از مهربانی ات وی جان نثار جان تو از جان نثاری ات پر کاری از کسالت ما، عیش و طیش تو غمخواری از مصیبت ما، نوش خواری ات مظلوم حق، شهید فتوت، قتیل عدل میزان دین، صراط هدایت، دلیل حق کو غم رسیده‌ای که شریک غم تو نیست؟ یا داغدیده‌ای که به دل محرم تو نیست الا تو خود که سوگ و سرورت برابر است یک اهل درد نیست که در ماتم تو نیست هر دردمند زخم درون را علاج درد با یاد محنت تو، به از مرهم تو نیست جان داروی تسلی از اندوه عالمی الا که در تصویری از عالم تو نیست با جان نثاری ات گل باغ بهشت نیز شایسته‌ی نثار تو و مقدم تو نیست ملک تو را به ملک سلیمان چه حاجت است؟ دیو جهان، حریف تو و خاتم تو نیست [صفحه ۳۶۷] هفت آسمان، مسخر هفتاد مرد توست خیل زیاد، مرد سپاه کم تو نیست از بس به روی باز، پذیرای غم شدی گفتی که غم حریف دل خرم تو نیست با شادی که از تو عیان دید وقت مرگ پنداشت پیر حادثه، کاین غم، غم تو نیست چون خون پاک، کآمد و رفت نفس ازوست ما را دمی که هست بجز از دم تو نیست عصیان

نداشت جنت هفتاد آدمت در جنت خدا هم، چون آدم تو نیست آزاده را ز مؤمن و کافر، هوای توست يك سرفراز نیست که سر در خم تو نیست پرچم ز کاکل پسر افراشتی به رزم يك مو به هیچ بیرقی از پرچم تو نیست در راه حق، چنین قدمی نیست غیر را و هیچ هست چون قدم محکم تو نیست حاجات ما رسیده‌ی اشک عزای توست برگی ز کشته‌ی دل ما بی نم تو نیست دایم نشسته بر گل داغ تو اشک ما از آفتاب حشر، غم شبنم تو نیست رمزی ز پرده‌داری باطل به جا نماند کز نور حق عیان به دل ملهم تو نیست [ صفحه ۳۶۸ ] ای دل به حق سپرده که محبوب هر دلی منظور حق همین نه، که محسود باطلی‌ای جسته نور پاک خدا از روان تو وی بسته جان عزت و همت به جان تو دنیا به خصمی‌اش اثر از خان و مان نهشت آن را که بود، خصم تو و خان و مان تو چون باطل از مقابله‌ی حق به جای ماند نام و نشان خصم، ز نام و نشان تو گوش تو گر فغان جگر گوشگان شنید نشنید گوش پیر فلک هم فغان تو با خصم هم مقابله با مهر کرده‌ای ای جان فدای جان و دل مهربان تو سر مشق ما، مربی ما، رهنمای ماست احوال تو، حکایت تو، داستان تو درسی ز جلب عزت و سلب مذلت است هر نکته‌ای که می‌شنویم از زبان تو مظلوم هر زمان ز تو آموخت دفع ظلم آینه دار دور زمان شد، زمان توزان داغها که بر دل و جان تو نقش بست مهر قبول یافت ز حق، امتحان تو خوانها ز جود خویش فکندی به هر طرف کز هر کنار، بهره برد میهمان تو [ صفحه ۳۶۹ ] وان «روضه‌ها» که آبش دادی ز خون خویش تا روضه‌ی بهشت شود طرف خوان تونان تو می‌خورند جگر پارگان غیر از سوز دست پخت جگر پارگان تو کس را به جز تو، زین همه میرندگان نبود مرگی که بود زندگی جاودان تو از مهد خاک، جا به دل پاک کرده‌ای چون عرش حق، جهان دگر شد جهان تو مظلوم و تشنه‌کام گذشتی که حق گذاشت سر چشمه‌ی حیات ابد در دهان تو در سایه‌ی جهان تو بود این که در نبرد فرقی نبود پیر تو را با جوان تو در حیرتم که چون دل دشمن چو سنگ ماند جایی که آب شد دل سنگ از بیان تو صد عندلیت در چمنت آشیان گرفت هر چند سوخت خار و خس آشیان تو چون آستان قرب خدا آشیان توست ما راست آستان دعا، آستان توهر چند خود امان ز بد ما نیافتی ما را بس است از بد عالم، امان توری دل «امیر» مگردان ز سوی خویش ای کعبه‌ی دل همه کس در ضمان تو [ صفحه ۳۷۰ ] شاید که سرکشد به فلک، همچو بیت من بیتی که یابم از تو به قرب جنان تو لا، بل که بس به هر دو جهانم از آنچه هست اشک روان به ماتم خون روان تو از تو قبول از من و از اشک چشم من وز من سلام بر تو و بر دودمان تو [ صفحه ۳۷۱ ]

### پژمان بختیاری

این ماه، ماه ماتم سبط پیمبر است یا ماه سر بلندی فرزند حیدر است؟ شیر اوژنی که بر تن و فرق مبارکش از زخم تیر جوشن و از تیغ، مغفر است در ظاهر ار شکسته شد آن شیر دل، منال کز آن شکست، باده‌ی فتحش به ساغر است سر لوح فتح نامه‌ی او شد، شکست او مرد حق ار شکسته شود هم، مظفر است امروز عید فتح حسین است و آل او زاری مکن که خسته‌ی شمشیر و خنجر است او کشته گشت و ملت اسلام زنده شد این کشته از هزار جهان زنده، برتر است او کشته نیست، زنده‌ی اعصار و قرن‌هاست کش نام نیک تا به ابد زیب دفتر است مرگ از برای ماست نه در خورد او که ما ترسان ز محشریم و وی آن سوی محشر است خواری و سرشکستگی آرد قبول ظلم او تا جهان به جاست عزیز است و سرور است آن آهنین جگر که ز تصویر تیغ او تب لرزه، مر سپاه عدو را به پیکر است [ صفحه

۳۷۲] مظلوم نیست، خانه برانداز ظالم است لب تشنه نیست، ساقی تسنیم و کوثر است مظلوم نی، که رایت پیروزمند او پیوسته بر بسیط زمین سایه گستر است آن کس که بی سپاه زند بر سپاه خصم دریای لشکر است، نه محتاج لشکر است دیندار باش و عدل گزین باش و مرد باش کاین مکتب گزیده ی سبط پیمبر است در راه دوست تکیه به شمشیر تیز کن کاری که کرد شاه شهیدان، تو نیز کن [ صفحه ۳۷۳ ]

### حسین حسینی

سکوتسنگین و پر هیاهو صف می آراستگلو ی شورشی تودر خط مقم فریاد بر یال ذوالجناح باددستی دوباره می کشیدو زیر تابش خورشید آه از نهاد علقمه برخاست سکوتسنگین و پر هیاهو درهم می شکست گلو ی شروشی تو بر یال ذوالجناح بادشتک می زد علقمه سرخ و سیراب در زیر زانوان تو می غلتیدو خورشید بر کوهان کوههای برهنه اسارت می رفت [ صفحه ۳۷۴ ]

### سعید بیابانکی

شن بود و باد، قافله بود و غبار بود آن سوی دشت، حادثه چشم انتظار بودگویی به پیشباز نزول فرشته ها صحرا پر از ستاره دنباله دار بود می سوخت در کویر عطشناک، روزه دار نخلی که از رسول خدا یادگار بود نخلی که از میان هزاران هزار فصل شیواترین مقدمه ی نوبهار بود شن بود و باد، نخل شقایق تبار عشق تندیس واژگون شده ای در غبار بود می آمد از غبار، تب آلود و شرمسار آشفته یال و شیهه زن و بی قرار بود بیرون دوید دختر زهرا ز خیمه گاه برگشته بود اسب ولی بی سوار بود

### پاورقی

- [۱] لعبت هاشم بالملك و لا خبر جاء و لا وحي نزل (ادب الطف ۱/۲۴۷).
- [۲] شمیسة کرم برجها قعر دنها فمشرقها الساقی و مغربها فمی و ان حرمت یوما علی دین أحمد فخذها علی دین المسیح بن مریم (بررسی تاریخ عاشورا - مجموعه ی دکتر محمد آیتی/۱۵).
- [۳] الا و ان الدعی بن الدعی قد رکز بین الثنننن: السله و الذله و هیهات منا الذله. (خطبه ی امام حسین علیه السلام).
- [۴] اما والله ان لو قد قتلتمونی لقد القی الله بأسکم بینکم و سفک دمائکم. (از خطبه ی امام علیه السلام) و ایم الله انی لارجو ان یکرمنی الله بهوانکم ثم ینتقم منکم من حیث لا تشعرون (از خطبه ی امام علیه السلام).
- [۵] یا ایتها النفس المطمئننه، ارجعی الی ربک راضیه مرضیه و ادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی (فجر ۲۸/).
- [۶] لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل لاهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء و لا وحي نزل بیت اول از ابن زبیری مشرک و بقیه ایات سروده ی خود یزید است که از او استتقبال کرده (منتهی الامال ۱/۵۸۲).

- [۷] لقد طبتم و طابت الارض التي فيها دفنتم (زيارت وارث).
- [۸] معالي السبطين ۲/۱۴
- [۹] ادب الططف. [۱/۲۳۶]
- [۱۰] ادب الططف. ۱/۱۵۸
- [۱۱] ادب الططف. ۱/۶۷
- [۱۲] ادب الططف. ۱/۷۱
- [۱۳] ادب الططف.
- [۱۴] ادب الططف. ۶۱ - ۱/۶۲ و معالي البسطين ۱۷۸
- [۱۵] گاه شاعر با يك بيت شعر، بر شأن و رتبه‌ي قبیله‌اي مي‌افزوده و يا از آن مي‌کاست و نیز هر قبیله‌اي مي‌کوشید حتي پیش از داشتن پیشوا و خطیب، شاعري داشته باشد. زبان شعر بدوي، سلاحي بود که از شرف قبیله در مقابل هجو و بدگویی دشمنان دفاع مي‌کرد. (تاریخ ادبیات عرب، حنا الفاخوري، ترجمه‌ي عبدالمحمد آيتي).
- [۱۶] در دوره‌ي رسول اکرم صلي الله عليه وآله گروهی چون عبدالله بن زبيري و عمرو بن عاص و ابوسفیان بن الحارث، پیامبر صلي الله عليه وآله را هجو مي‌کردند و شاعرانی چون حسان بن ثابت و کعب بن مالک و عبدالله رواحه با مخالفان پیامبر (ص) به مبارزه‌ي شعري پرداخته و به آنان پاسخ مي‌دادند. کعب بن زهير، نخست پیامبر صلي الله عليه وآله را هجو مي‌کرد و سپس ایمان آورد و به مدح پیامبر صلي الله عليه وآله پرداخت. برای آشنایی با شاعرانی که از اسلام و خاندان پیامبر صلي الله عليه وآله ستایش کرده‌اند، مي‌توان به جلد اول الغدير و شعراء الطف و ادب الطف و سایر کتب ادبی عرب رجوع کرد.
- [۱۷] خانم منیژه‌ي درتومیان، شاعره‌ي جوان بجنوردي.
- [۱۸] حزب الشيعه. ۳۶۸-۳۶۹
- [۱۹] في ظلال التشيع، تألیف محمد علي حسيني، چاپ کويت، ۱۴۰۳ هـ.ق. ص ۳۴۵.
- [۲۰] شيخ احمد بلادي هزار قصیده و شيخ احمد شويکي از شاعران قرن دوازدهم ده ديوان مرثیه‌ي عاشورایی از خود بر جای نهاده است. (ادب الطف ۱/۱۸) و شيخ عبدالله سماهيجي ۵ جلد کتاب مرثیه دارد. (الذريعة، ۹/۴۷۰).
- [۲۱] مقدمه‌ي ادب الططف.
- [۲۲] اعنيان الشيعه، ۱/۱۷۲
- [۲۳] هـ\_\_\_\_\_ان، ۱۷۵
- [۲۴] هـ\_\_\_\_\_ان، ۱۶۹
- [۲۵] هـ\_\_\_\_\_ان، ۱۶۹
- [۲۶] هـ\_\_\_\_\_ان، ۱۶۷
- [۲۷] هـ\_\_\_\_\_ان، ۱۶۸
- [۲۸] هـ\_\_\_\_\_ان، ۱۶۸
- [۲۹] هـ\_\_\_\_\_ان، ۱۶۸



- [۶۱] ادب الطوفان، ج ۱، ص ۲۹۷-۲۹۵.
- [۶۲] ادب الطوفان، ج ۱، ص ۳۰۷.
- [۶۳] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۲.
- [۶۴] ادب الطوفان، ج ۱، ص ۳۲۷.
- [۶۵] ادب الطوفان، ج ۲، ص ۱۹.
- [۶۶] هـممان، ص ۲۱-۲۰.
- [۶۷] ادب الطوفان، ج ۲، ص ۵۲.
- [۶۸] هـممان، ص ۵۲.
- [۶۹] ادب الطوفان، ج ۲، ص ۱۲۰.
- [۷۰] ادب الطوفان، ج ۲، ص ۱۳۱.
- [۷۱] ادب الطوفان، ج ۲، ص ۱۳۸ - ۱۴۰.
- [۷۲] ادب الطوفان، ص ۲/۱۵۲.
- [۷۳] ادب الطوفان، ج ۲، ص ۱۶۳-۱۶۱.
- [۷۴] هـممان، ص ۱۸۲.
- [۷۵] ادب الطوفان، ج ۲، ص ۱۹۷ - ۱۹۸.
- [۷۶] ادب الطوفان، ج ۲ ص ۲۳۳. این بیت مضمون سخن سالار شهیدان است که فرمود: «انی لم أر الموت الا السعادة و لا الحیات مع الظالمین الا برما.»
- [۷۷] ادب الطوفان، ج ۲، ص ۲۰۶-۲۰۷.
- [۷۸] هـممان، ص ۲۱۰-۲۰۹.
- [۷۹] ادب الطوفان، ج ۲، ص ۲۵۹-۲۵۷.
- [۸۰] هـممان، ص ۲۶۰ - ۲۶۱.
- [۸۱] ادب الطوفان، ج ۲، ص ۲۹۸.
- [۸۲] هـممان، ص ۲۹۹.
- [۸۳] ادب الطوفان، ج ۲، ص ۳۱۵.
- [۸۴] ادب الطوفان، ج ۲، ص ۳۲۲.
- [۸۵] ادب الطوفان، ج ۳، ص ۹۵.
- [۸۶] هـممان، ص ۱۱۸.
- [۸۷] ادب الطوفان، ج ۳، ص ۱۳۵.
- [۸۸] اگر این کمله را به صورت «ایمان» بخوانیم، معنی بیت چنین می‌شود: به خدا سوگند که با کشتن حسین (ع) نه تنها سوگندها و پیمانهای خود را شکستند که رشته‌های ایمان را نیز گسستند.
- [۸۹] ادب الطوفان، ج ۳، ص ۷۲-۷۳.

- [۹۰] در این بیت شاعر به هجرت خود از وطن اشاره دارد.
- [۹۱] ادب الطوف، ج ۳، ص ۱۷۶.
- [۹۲] ادب الطوف، ج ۳، ص ۱۶۹.
- [۹۳] ادب الطوف، ج ۳، ص ۱۹۰.
- [۹۴] ادب الطوف، ج ۳، ص ۲۰۸.
- [۹۵] درباره‌ی این اشعار، ابن خلکان گفته است: شیخ نصرالله بن مجلی که از ثقات اهل سنت است گفته: علی بن ابی طالب علیه السلام را به خواب دیدم. گفتم: ای امیر مؤمنان، شما به هنگام فتح مکه گفتید که هر کس به خانه‌ی ابوسفیان پناه برد در امان است اما آل ابوسفیان در کربلا آن گونه جبران کردند. آن حضرت فرمود: آیا اشعار ابن الصفی را شنیده‌ای؟ گفتم نه ای امیر مؤمنان. سپس آن حضرت فرمود: پس بشنو (و اشعار را خواند). چون صبح از خواب برخاستم به نزد ابن الصفی رفتم و خواب خود را گفتم. او فریادی زد و سخت گریست و گفت: به خدا قسم من این شعر را همین دیشب سروده‌ام و هنوز نه برای کسی خوانده‌ام و نه نوشته‌ام.
- [۹۶] ادب الطوف، ج ۳، ص ۲۳۹، -۲۴۰.
- [۹۷] ادب الطوف، ج ۳، ص ۲۴۵.
- [۹۸] ادب الطوف، ج ۴، ص ۱۲.
- [۹۹] ادب الطوف، ج ۴، ص ۴۴.
- [۱۰۰] الغدیـر، ص ۱۴.
- [۱۰۱] الغدیـر، ج ۶، ص ۱۶.
- [۱۰۲] اعیان الشیعة، ۵/۶۷.
- [۱۰۳] اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۵۷.
- [۱۰۴] هممان، ص ۱۶۲.
- [۱۰۵] ادب الطوف، ج ۵، ص ۹۴.
- [۱۰۶] هست از ملال گر چه بری، ذات ذولاجلال او در دل دل است و هیچ دلی نیست بی ملال.
- [۱۰۷] ادب الطوف، ج ۵، ص ۱۲۶.
- [۱۰۸] ادب الطوف، ج ۵، ص ۱۷۸.
- [۱۰۹] اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۱۵۸.
- [۱۱۰] ادب الطوف، ج ۵، ص ۲۹۰.
- [۱۱۱] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۱۶.
- [۱۱۲] هممان، ص ۱۲۱.
- [۱۱۳] ادب الطوف، ج ۶، ص ۲۷.
- [۱۱۴] اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۵۸.
- [۱۱۵] ادب الطوف، ج ۶، ص ۴۸-۴۹.

- [۱۱۶] اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۶۰-۱۶۱.
- [۱۱۷] اعیان الشیعه، ۲/۲۳۷.
- [۱۱۸] ادب الطائف، ۶/۵۶.
- [۱۱۹] ادب الطائف، ج ۶، ص ۱۷۱.
- [۱۲۰] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۱۳.
- [۱۲۱] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۱۴.
- [۱۲۲] ادب الطائف، ج ۶، ص ۱۸۷.
- [۱۲۳] ادب الطائف، ج ۶، ص ۲۱۵-۲۱۶.
- [۱۲۴] ادب الطائف، ج ۶، ص ۲۲۲ و ۱۱۱.
- [۱۲۵] اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۳۸.
- [۱۲۶] هـممان، ص ۲۳۹.
- [۱۲۷] زلزله / ۱.
- [۱۲۸] ادب الطائف، ج ۶، ص ۱۹۴-۱۹۵ و اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۴۴۲.
- [۱۲۹] اشاره به آیة ۵۵ سوره مائده.
- [۱۳۰] ادب الطائف، ج ۶، ص ۱۱۷.
- [۱۳۱] ادب الطائف، ج ۶، ص ۲۹۲.
- [۱۳۲] ادب الطائف، ج ۶، ص ۲۹۸.
- [۱۳۳] ادب الطائف، ج ۶، ص ۳۰۵ و اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۵۷.
- [۱۳۴] اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۱۷۸.
- [۱۳۵] اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۷۱.
- [۱۳۶] هـممان، ص ۳۷۱-۳۷۲.
- [۱۳۷] ادب الطائف، ج ۷، ص ۱۲۹.
- [۱۳۸] ادب الطائف، ج ۷، ص ۱۰۵-۱۰۳.
- [۱۳۹] اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۲۰۱.
- [۱۴۰] ادب الطائف، ج ۷، ص ۱۵۲.
- [۱۴۱] اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۴۴.
- [۱۴۲] ادب الطائف، ج ۷، ص ۲۱۷.
- [۱۴۳] همان، ص ۲۲۴. این ابیات تلمیحی است به داستان یوسف علیه السلام در قرآن.
- [۱۴۴] هـممان، ص ۲۲۵-۲۲۴.
- [۱۴۵] ادب الطائف، ج ۷، ص ۲۲۸-۲۲۷.
- [۱۴۶] صدای پای اسبها را در جنگ، به صدای نواختن سیلی بر روی گونه در هنگام عزا تشبیه کرده است.

۲۳۹	ص	۷	ج	ادب الـــــطـــــف،
۲۵۵	ص	۷	ج	ادب الـــــطـــــف،
۲۹۷	ص	۷	ج	ادب الـــــطـــــف،
۱۲۵	ص	۲	ج	اعـــــيـــــان الشـــــيـــــعه،
۳۶۸	ص	۶	ج	اعـــــيـــــان الشـــــيـــــعه،
۸ص		ج۸		ادب الـــــطـــــف،
۲۶-۲۵	ص			هـــــمـــــان،
۲۹-۲۸	ص			هـــــمـــــان،
۲۶۶	ص	ج		اعـــــيـــــان الشـــــيـــــعه،
۲۶۶	ص	۶	ج	اعـــــيـــــان الشـــــيـــــعه،
۴۲۵	ص	۷	ج	اعـــــيـــــان الشـــــيـــــعه،
۴۲۷	ص			هـــــمـــــان،
۴۴	ص	۸	ج	ادب الـــــطـــــف،
۵۱-۵۰	ص			هـــــمـــــان،
۵۴	ص	۸	ج	ادب الـــــطـــــف،
۵۶	ص	۹	ج	اعـــــيـــــان الشـــــيـــــعه،
۶۵-۶۴	ص	۸	ج	ادب الـــــطـــــف،
۱۱۱-۱۱۰	ص			هـــــمـــــان،
۱۱۱-	۱۱۰	ص		هـــــمـــــان،
۱۱۷	ص	۸	ج	ادب الـــــطـــــف،
۲۰۳	ص	۸	ج	ادب الـــــطـــــف،
۲۰۳	ص	۸	ج	ادب الـــــطـــــف،
۲۹۷	ص	۸	ج	ادب الـــــطـــــف،
۳۲۰	ص	۸	ج	ادب الـــــطـــــف،
۲۹۶	ص			هـــــمـــــان،
۲۳	ص	۷	ج	اعـــــيـــــان الشـــــيـــــعه،
۲۵	ص			هـــــمـــــان،

[۱۷۴] حسد نسبت به کارهای پسندیده «غبطه» نام دارد و مستحسن است.  
[۱۷۵] از این بیت تا آخر، خطاب به امام زمان (عج) است.  
[۱۷۶] یعنی فرزندان دعوت پدرانشان را برای شرکت در جنگ نمی‌پذیرند. چون موقعیت سختی است و نتیجه‌اش مرگ است. بنابراین همه‌ی آن فرزندان از طرف پدر عاق می‌شوند.

- [۱۷۷] اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۲۸۴.
- [۱۷۸] ادب الطوف، ج ۱۰، ص ۷۹-۷۸.
- [۱۷۹] ادب الطوف، ج ۸، ص ۱۱۲.
- [۱۸۰] اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۴۹.
- [۱۸۱] هـ ممان، ص ۳۵۱.
- [۱۸۲] ادب الطوف، ج ۱۰، ص ۱۵۳.
- [۱۸۳] ادب الطوف، ج ۱۰، ص ۲۰۳.
- [۱۸۴] ادب الطوف، ج ۱۰، ص ۲۹۸.
- [۱۸۵] اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۲۳۵.
- [۱۸۶] اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۴۳۸.
- [۱۸۷] الغدير، ج ۳، ص ۳.
- [۱۸۸] ادب الطوف، ج ۱، ص ۳۳ و ج ۵، ص ۱۷۶.
- [۱۸۹] خلاصه از فرهنگ معین و کتاب «کسایي مروزي، زندگي و اندیشه و شعر او»، تألیف دکتر محمد امین ریاحی.
- 
- [۱۹۰] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۱۹۱] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۱۹۲] انتخاب از حدیقة الحقیقه.
- [۱۹۳] ریحانة الادب، ج ۷، ص ۳۶۶.
- [۱۹۴] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۱۹۵] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۱۹۶] الانسان / ۱.
- [۱۹۷] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۱۹۸] فرهنگ مصباح.
- [۱۹۹] منتخب از مصیبتنامه.
- [۲۰۰] منتخب از خسروننامه.
- [۲۰۱] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۰۲] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۰۳] انتخاب از دیوان کبیر.
- [۲۰۴] خلاصه از مقدمه دیوان.
- [۲۰۵] دو مصراع در دیوان به همین صورت تکراری آمده است.
- [۲۰۶] دو مصراع در دیوان به همین صورت تکراری آمده است.

- [۲۰۷] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۰۸] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۰۹] مضمون این بیت است: ویل لمن شفعاؤه خصمائه والصور فی یوم القیامة ینفخ.
- [۲۱۰] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۱۱] منتخب از قطعات. این قطعه در اصل دارای ۳۴ بیت است.
- [۲۱۲] خلاصه از لغتنامه‌ی دهخدا.
- [۲۱۳] اشک خون - احمدی بیرجندی، احمد - ص ۴۳.
- [۲۱۴] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۱۵] خلاصه از مقدمه‌ی دیوان.
- [۲۱۶] خلاصه از فرهنگ معین و مقدمه‌ی دیوان.
- [۲۱۷] متن: الم. اصلاح قیاسی.
- [۲۱۸] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۱۹] یک بند بعد از این انتخاب نشده است.
- [۲۲۰] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۲۱] صافات ۱۰۷/
- [۲۲۲] فجر ۲۷/
- [۲۲۳] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۲۴] خلاصه از فرهنگ معین و مقدمه‌ی دیوان.
- [۲۲۵] یک بند از این به انتخاب نیامده است.
- [۲۲۶] سه بند بعد از این انتخاب نشده است.
- [۲۲۷] خلاصه از تذکره‌ی نصرآبادی ص ۶۵-۶۶.
- [۲۲۸] تذکره‌ی روز روشن، ص ۲۱۱-۲۱۲.
- [۲۲۹] تذکره‌ی روز روشن، ص ۳۳.
- [۲۳۰] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۳۱] خلاصه از لغتنامه‌ی دهخدا، مقدمه‌ی دیوان و الذریعه، جزء ۹، بخش ۴، ص ۱۱۶۳.
- [۲۳۲] خلاصه از لغتنامه‌ی دهخدا و مقدمه‌ی دیوان به تصحیح امین پاشا جلالی.
- [۲۳۳] خلاصه از فرهنگ معین و دیوان به تصحیح صاحبکار.
- [۲۳۴] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۳۵] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۳۶] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۳۷] خلاصه از فرهنگ معین.

[۲۳۸] اشاره است به فرمایش حضرت علي عليه السلام: فزت و رب الكعبه.  
[۲۳۹] حدیث: من طلبني و جدني و من وجدني عشقني و من عشقني عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فانا  
ديتته.

[۲۴۰] خلاصه از فرهنگ معین.

[۲۴۱] خلاصه از فرهنگ معین.

[۲۴۲] خلاصه از فرهنگ معین.

[۲۴۳] خلاصه از تذکره‌ی مرآت الفصاحه، تألیف داور شیرازی - تصحیح دکتر طاووس و دانشمندان و سخن‌سرایان  
فارس، تألیف رکن‌زاده‌ی آدمیت.

[۲۴۴] خلاصه از فرهنگ معین.

[۲۴۵] خلاصه از فرهنگ معین.

[۲۴۶] خلاصه از فرهنگ معین.

[۲۴۷] تذکره مرآت الفصاحه.

[۲۴۸] خلاصه از لغت‌نامه‌ی دهخدا و فرهنگ معین.

[۲۴۹] فرهنگ شاعران زبان پارسی.

[۲۵۰] فرهنگ شاعران زبان پارسی.

[۲۵۱] انتخاب از کتاب: شورش عالم - حسین درگاهی، محمد جواد انوری، عبدالحسین طالعی - انتشارت وزارت

فرهنگ و ارشاد اسلامی - ۱۳۷۳ - ص ۸۶.

[۲۵۲] فرهنگ شاعران زبان پارسی.

[۲۵۳] فرهنگ شاعران زبان فارسی.

[۲۵۴] شورش در خلق عالم - ص ۱۲۹.

[۲۵۵] خلاصه از لغت‌نامه‌ی دهخدا

[۲۵۶] طه / ۱۴.

[۲۵۷] مریم / ۳۰.

[۲۵۸] حدیث: کنت کنزا مخفيا فأحبت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف.

[۲۵۹] یس / ۸۲.

[۲۶۰] دیوان صفایی جندقی، چاپ سنگی تهران، سال ۱۳۱۵.

[۲۶۱] دیوان خیمه‌گاست. تصحیح قیاسی.

[۲۶۲] متن: روی مقتل، اصلاح قیاسی.

[۲۶۳] برگرفته از مجموعه مرثیاتی صفایی جندقی که به سال ۱۳۱۵ ش. به وسیله‌ی اسدالله محبون جندقی چاپ

شده است.

[۲۶۴] خلاصه از فرهنگ معین. اشعار از مثنوی زبده‌ی الاسرار انتخاب شده است.



[۲۹۵] اشك شفق، گردآوری: رضا معصومی.

[۲۹۶] اعراف/۱۷۲.

[۲۹۷] منتخب از کتاب گلهاي پریر، تهران، ۱۳۶۴.

[۲۹۸] منتخب از کتاب چراغ صاعقه، علي انساني، ۱۳۶۷.

[۲۹۹] اشك شفق.

[۳۰۰] این بیت از صائب تبریزی است.